



۴



بدعت و احکام آن

تألیف: وهبی سلیمان غاوجی

بسم الله الرحمن الرحیم

بدعت و احکام آن

نویسنده:

وهبی سلیمان غاوجی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بدعت و احکام آن

مشخصات کتاب

سرشناسه : غاوجی، وهی سلیمان

عنوان قراردادی : کلمه‌العلمیه هادیه فی‌البدعه و احکامها .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : بدعت و احکام آن/ تالیف وهبی سلیمان غاوجی؛ تدوین مرکز تحقیقات حج و زیارت؛ [ترجمه مرکز ترجمان دینی].

مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۱۳۲ص.

فروست : رد اهل سنت بر وهابیت؛ ۴.

شابک : ۱۶۰۰۰ریال:۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۳۰۰-۱

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

موضوع : بدعت و بدعت‌گذاران

شناسه افزوده : حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت. مرکز تحقیقات حج

شناسه افزوده : مرکز تخصصی ترجمان دینی

رده بندی کنگره : BP۲۲۵/۴/غ۲ک۸۰۴۱ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۴

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۳۲۷۲۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

دیباچه

ص: ۷

وهابیت فرقه‌ای است که قدمت آن به بیش از دو قرن نمی‌رسد، اما این فرقه با تکیه بر ظواهر برخی آیات و روایات به بهانه مبارزه با شرك و كفر در مقابل همه مسلمانان ایستاده و آنان را به شرك و كفر متهم می کنند.

امروزه این فرقه مدعی دفاع از مسلمانان است و خود را تنها منادی اسلام واقعی می‌خواند.

آنان مدعی‌اند که همه مسلمانان طرفدار افکار و اندیشه‌های «ابن‌عبدالوهاب» و «ابن تیمیه» اند و حال آنکه اندیشمندان اسلامی و پیروان سایر فرق اهل سنت چنین ادعایی را نپذیرفته و سالیان متمادی با این افکار انحرافی به مبارزه برخاسته‌اند.

آنچه در پیش روی حقیقت‌جویان است کتاب «البدعه وأحکامها» از نگاشته‌های وهبی سلیمان غاوجی از نویسندگان اهل سنت در برابر وهابیت است. بدیهی است که ترجمه این گونه آثار به معنای تأیید همه محتوای

ص: ۸

نوشته نبوده و چه بسا در برخی موارد با اندیشه متکلمان شیعه در تعارض باشد.

امید است این سلسله آثار مقبول طبع بلند اندیشه‌وران عرصه شناخت ملل و نحل قرار گرفته و راهی روشن فرا روی جست‌وجو گران حق و حقیقت قرار دهد.

انه ولی التوفیق

مرکز تحقیقات حج

گروه کلام و معارف

ص: ۹

در آغاز، خداوند را سپاس می‌گوییم و درود و سلام خود را به برگزیده ایشان و خاندان، اصحاب و برادران آن حضرت نثار می‌کنیم.

این رساله را برای برادران دانشمند هم‌میهن و نیز دیگر دانشمندان نگاشته‌ام. این برگ را به سخن امام حسن بنا مزین می‌کنم که فرمود: «بیایید همه برای دعوت به سوی خدا تلاش کنیم. در آنچه که با یکدیگر هم‌رأی هستیم، به هم یاری رسانیم و در آنچه که اختلاف نظر وجود دارد، عذر یکدیگر را بپذیریم».

وهبی

ص: ۱۰

ص: ۱۱

مقدمه

نشانه‌های سرورآفرین بازگشت مسلمانان به اسلام، فراوان شده و در هر نقطه‌ای دیده می‌شود و به پدیده‌ای آشکار تبدیل گشته است. از برجسته‌ترین آنها در زمینه امور مالی، وجود بانک‌ها، شرکت‌ها و سازمان‌های اسلامی و نیز آثار علمی در زمینه حرمت انواع نظام‌های ربوی است. این آثار علمی به تبیین حرمت این نظام‌های ربوی به هر شکل و در هر کشوری که باشد، می‌پردازند و عیوب آنها را بیان می‌کند.

از نشانه‌های روشن و نویددهنده در زمینه دانش، بازگشت به سنت و حدیث رسول گرامی اسلام (ص) و نفی بدعت است. چاپ کتاب‌های فراوان- معروف و غیر معروف- با موضوع احادیث نبوی در میان مردم، دلیل این گفته است. اما بسیاری از این کتاب‌ها و آثار علمی به نقل احادیث پرداخته‌اند و از ارائه شرح و تعلیق علما و فقیهان بر این احادیث غفلت می‌شود. به همین دلیل ممکن است خواننده‌ای که از دانش فقه و حدیث بی‌بهره است و نزد علمای بزرگ دانش نیاموخته، به این احادیث مراجعه کند. ممکن است این فرد به هنگام مواجه شدن با احادیث ضد و نقیض، یکی از این دو راه را پیش گیرد:

ص: ۱۲

الف) به احادیثی عمل کند که ازنگاه فلان عالم دینی حدیث صحیح شمرده شده‌اند.

ب) این شیوه را برگزینند که زمانی به یک حدیث عمل کند و در زمانی دیگر به حدیث معارض آن عمل کند و از دانشمندان متخصص و اهل علم نیز حقیقت را جویا نشود. در این حالت، او برای یافتن حقیقت و شناخت روایت صحیح‌تر، دارای ترجیح، روایت متقدم و متأخر و مخصص و مقید تلاشی نمی‌کند. چه بسا این فرد، خود در حال تحصیل علوم مربوط به حوزه حدیث باشد، ولی برای صاحب‌نظر شدن و رسیدن به سطح کارشناس علوم حدیث، گامی برندارد و به احادیث ضد و نقیض عمل کند.

ممکن است ما به هنگام دیدن روایات صحیحی که با یکدیگر تعارض دارند، گمان کنیم رسول خدا (ص) گاه آنچه را که پیش از این نیز اتفاق افتاده بود، فراموش می‌کرد و سخنی متفاوت با نظر گذشته خود بیان می‌فرمود؛ حال آنکه پیامبر (ص) معصوم است و خداوند درباره ایشان می‌فرماید: سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسی؛ «ما به زودی [قرآن را] بر تو می‌خوانیم و هرگز فراموش نخواهی کرد». (اعلی: ۶)

در میان سلف صالح، محدثان بزرگی را سراغ داریم که از فقهای حدیث‌شناسی که آنها را از سردرگمی در تعارض یا اختلاف میان روایات نجات داده‌اند، تجلیل می‌کنند. «عبدالله بن مبارک» دانشمند خطه خراسان می‌گوید: «اگر خداوند مرا به واسطه ابوحنیفه و سفیان کمک نمی‌کرد، مانند بقیه مردم بودم». (۱)

۱- تبییض الصحیفهٔ، ص ۱۶.

ص: ۱۳

«سفیان بن عیینه» می گوید: «ابوحنیفه اولین کسی بود که مرا به پای فراگیری حدیث نشاند و مرا محدّث کرد». (۱)

«عبدالله بن وهب» که از شاگردان مالک (قدس سره) است، چنین می گوید: «از محضر سیصد و شصت عالم بهره بردم؛ اما اگر مالک و لیث نبودند، در علم به بیراهه می‌رفتم». (۲)

همچنین از او نقل شده که گفته است:

در زمینه علم چهار تن الگوی ما بودند؛ دو تن در مصر و دو تن دیگر در مدینه: لیث بن سعد و عمرو بن حارث (در مصر) و مالک و ماجشون (در مدینه). اگر اینها نبودند هرآینه گمراه می‌شدیم.

«علامه کوثری» در تعلیق بر کتاب «الانتقاء» (۳) به هنگام نقل سخن «ابن‌وهب» می گوید:

ابن عساکر با سند خود این گفته را از ابن وهب نقل می کند که اگر مالک بن انس و لیث بن سعد نبودند، هلاک می‌شدم (طبق نقل دیگری به دلیل اختلاف احادیث گمراه می‌شدم). گمان می کردم باید به هر روایتی که از رسول خدا (ص) نقل شده، عمل کرد.

کوثری در ادامه می گوید:

همان‌گونه که بسیاری از راویانی که به درایت حدیث آشنا نیستند و نمی‌توانند روایت مطابق با واقع را از دیگر روایات تمییز دهند، نیز دچار همین معضل می‌شوند. (۴)

۱- الجواهر المضیهٔ، ج ۱، ص ۳۱.

۲- ابن حبان، مقدمه کتاب «المجروحین».

۳- ابن عبدالبر.

۴- الانتقاء فی فضائل الائمهٔ الثلاثهٔ الفقهاء، صص ۲۷ و ۲۸.

ص: ۱۴

«قاضی عیاض» از «ابن وهب» نقل می کند که گفته است: «اگر خداوند مرا به واسطه مالك و لیث نجات نمی‌داد، گمراه می‌شدم». از او پرسیدند: «چطور؟» پاسخ داد:

روایات فراوانی مشاهده می کردم. در نتیجه [در انتخاب روایت صحیح] سرگردان می‌شدم. اما وقتی روایت‌ها را نزد مالك و لیث می‌بردم، آنها به من می گفتند کدام حدیث را بپذیرم و کدام روایت را فروگذارم. (۱)

«سفیان بن عیینه» می گوید: «حدیث مایه گمراهی است، مگر برای فقیهان». منظور «سفیان» این است که ممکن است غیر فقیه روایتی را بر ظاهر آن حمل کند؛ حال آنکه در حدیث دیگری تأویل این روایت بیان شده است؛ یا اینکه دلیلی برای این روایت وجود دارد که بر این فرد غیر کارشناس پوشیده است. یا این روایت به دلیل دیگری کنار گذاشته شده و به آن عمل نمی‌شود [ولی آن فرد به روایت عمل می کند] و جز کسی که در این زمینه تفقه و دانش کافی دارد، از فهم آن ناتوان است. (۲)

از «ابن رشد» درباره معنای عبارت «روایت مایه گمراهی است، مگر برای فقیهان» سؤال شد که چگونه این سخن درست است؛ حال آنکه وقتی فرد می‌تواند فقیه شود که به احادیث آشنا باشد؟!

«ابن رشد» چنین پاسخ می‌دهد: این سخن پیامبر اسلام (ص) نیست؛ بلکه سخن «سفیان بن عیینه» و دیگر فقیهان است. البته عبارت درستی است؛ زیرا ممکن است حدیثی خاص، معنای عام داشته باشد یا برعکس. همچنین برخی از احادیث ناسخ روایت دیگر هستند. برخی نیز با فعلی همراه شده‌اند

۱- ترتیب المدارك، ج ۲، ص ۴۲۷.

۲- الجامع للإمام ابن أبی زید قیروانی، ص ۱۱۸.

ص: ۱۵

[و باید در کنار یکدیگر معنا شوند]. فهم برخی روایات نیز مشکل است؛ به طوری که ظاهر روایت اقتضا می‌کند خداوند را به انسان تشبیه کنیم. مانند این حدیث قدسی: «هرکس به من یک وجب نزدیک شود، به اندازه یک ذراع به او نزدیک می‌شوم ...». همچنین احادیثی هستند که از معنای آنها پرسیده می‌شود؛ زیرا فقط فقیهان معنای این احادیث را می‌فهمند.

پس کسی که گردآورنده احادیث است، ولی هرگز در آنها تفقه و درنگ نمی‌کند، ممکن است خاص را بر عام حمل کند یا برعکس. همچنین ممکن است معنای روایت را بر ظاهر آن حمل کند. اینکه گفته می‌شود «کسی را می‌توان فقیه نامید که به احادیث آشنا باشد» سخنی نادرست است؛ زیرا با آشنایی به احادیث، نمی‌توان فقیه شد؛ بلکه باید اهل تفقه در حدیث بود. پس اگر کسی در روایات تفقه نکند، فقیه نیست؛ اگرچه گردآورنده احادیث باشد؛ بلکه طبق گفته «ابن عیینه» وی صلاحیت تفقه را پیدا کرده است. (۱)

«فضل بن دُکین» که از مشاهیر شیوخ بخاری است، می‌گوید:

نزد زفر بن هذیل، از شاگردان بزرگ ابوحنیفه می‌رفتم. او در حالی‌که لباسی به دور خود پیچیده بود، می‌گفت: ای لوچ! بیا تا احادیث تو را غربال کنم. من نیز احادیثی را که شنیده بودم، نقل می‌کردم. سپس او به من می‌گفت کدام حدیث معتبر و کدام‌یک نامعتبر است، یا کدام حدیث ناسخ و دیگری منسوخ است. (۲)

۱- المعیار المعرب، ابو العباس الونشریسی، ج ۱۲، ص ۳۱۴.

۲- خطیب بغدادی.

ص: ۱۶

«عبدالله بن مبارک» درباره فقه امام «ابوحنیفه» می گوید: «نگویید رأی ابوحنیفه؛ بگویید تفسیر حدیث». (۱)

برخی از آنانی که متون روایی را می‌خوانند و به آرای فقیهان متخصص در این روایات توجه نمی‌کنند، اقدام به صدور فتوا و ترجیح برخی از روایات می‌کنند؛ به طوری که چه بسا گفته‌ها و احکام صادر شده از سوی آنان در میان بزرگان و پیشوایان گذشته سابقه نداشته و حکمی جدید و نادر ارائه می‌دهند. حتی نظر آنان مبنی بر درست بودن یک حدیث موجب می‌شود که به مجتهدان و بزرگان حدیث گمان بد ببرند یا آنها را به جهالت در حدیث‌شناسی متهم نمایند؛ چنان‌که ممکن است با غروری که دارند، حکم به غفلت و روی‌گردانی بزرگان علم حدیث از روایات پیامبر (ص) بدهند. چنین اتهامی بسیار خطرناک است. خداوند امام احمد بن حنبل را رحمت کند. پسرش صالح از او نقل می‌کند که می‌گفت:

اگر کسی خود را در مقام صدور فتوا قرار داد، شایسته است به وجوه و معانی قرآن آشنا باشد و اسناد روایات صحیح را بشناسد. همچنین نسبت به سنن آگاهی کامل داشته باشد. (۲)

«عبدالله»، فرزند دیگر وی می گوید:

از پدرم پرسیدم اگر کسی کتاب‌هایی نگاشته باشد که در آنها احادیث رسول خدا (ص)، صحابه و تابعین را نقل کرده، اما در تشخیص حدیث ضعیف و غیر معتبر و نیز تشخیص حدیثی که سند آن قوی است از

۱- مناقب الموفق المکی، ص ۲۳۴.

۲- أعلام الموقعین، ج ۲، ص ۲۵۲.

ص: ۱۷

روایتی که سند ضعیفی دارد، ناتوان باشد، آیا می‌تواند به آن روایاتی که می‌خواهد عمل کند و معتقد به تخییر میان برخی دیگر از روایات شود؟ آیا می‌تواند فتوا بدهد و به آن عمل کند؟ پدرم پاسخ داد: خیر؛ مگر اینکه درباره احادیث معتبر از اهل علم بپرسد. در این صورت بر اساس روایت صحیح عمل کرده است. (۱)

«امام شافعی (قدس سره)» می‌گوید:

جایز نیست کسی درباره احکام دین خدا فتوا بدهد؛ مگر اینکه به کتاب خداوند، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، تأویل و تنزیل و مکی و مدنی بودن آن و مقصود آیات آگاه باشد. در مرحله بعد، باید نسبت به احادیث رسول خدا (ص) و ناسخ و منسوخ آن و نیز همچون قرآن به همه ابعاد حدیث عالم باشد. همچنین زبان‌شناس باشد. شعر و دیگر امور لازم برای شناخت قرآن و سنت را بشناسد. همچنین در به کارگیری این علوم، انصاف و عدالت داشته باشد. لازم است به اختلاف آرای دانشمندان مناطق مختلف اشراف داشته و از قریحه و ذوق نیز برخوردار باشد. اگر همه این شرایط را در خود دید، آن‌گاه می‌تواند در حلال و حرام خدا فتوا بدهد. اما در غیر این صورت، صلاحیت فتوا دادن را ندارد. (۲)

«خلف بن عمر» می‌گوید:

از مالک بن انس شنیدم که می‌گفت: در مقام افتاء ننشستم، مگر اینکه از کسانی که عالم‌تر از من بودند، پرسیدم که آیا اهل فتوا هستم یا خیر؟ از

۱- قواعد فی علوم الفقه، فقیه و محدث شیخ حبیب احمد کیرانوی، ص ۵، به نقل از أعلام الموقعین.

۲- قواعد فی علوم الفقه، ص ۶، به نقل از الفقیه و المتفقه، خطیب بغدادی.

ص: ۱۸

ربیعه و یحیی بن سعید پرسیدم. آنها به من امر کردند که فتوا بدهم. من به او گفتم اگر تو را از فتوا دادن نهی می‌کردند، چه می‌کردی؟ پاسخ داد: وارد این کار نمی‌شدم؛ زیرا شایسته نیست کسی برای خود صلاحیت کاری را ببیند، مگر اینکه از افراد عالم‌تر از خود بپرسد که آیا صلاحیت دارد یا خیر. (۱)

وی در ادامه می‌گوید:

حبیب کیرانوی- که نقل‌های بالا از اوست- می‌گوید: این پاسخی صریح به کسانی است که می‌گویند هر کس باید به‌مقام اجتهاد برسد؛ زیرا ممکن است این افراد با تلفیق برداشت‌های برخی از علما درباره برخی از متون، برداشتی مخالف برداشت عموم دانشمندان داشته باشند. آن‌گاه به این فهم خود معتقد شوند و به آن عمل کنند. در نتیجه براساس این فهم، فتوا بدهند و دیگران را نیز به عمل براساس این فتوا دعوت کنند و سرانجام خود و دیگران را دچار آشفتگی و تشویش نمایند؛ بلکه با این کار به ورطه بدگمانی، غیبت، تحریم دیگران و ستیز با آنها بیفتند.

در این نوشتار برآنیم تا به مسئله بدعت و احکام آن بپردازیم. امری که به بیزاری پیوندگان علم از یکدیگر، ایجاد شکاف میان آنها و چه بسا تحریم یکدیگر و تیره شدن رابطه برادری انجامیده است؛ رابطه‌ای که خداوند میان بندگان مؤمن خود برقرار کرده است.

در قرآن کریم می‌خوانیم:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُون (حجرات: ۱۰)

۱- قواعد فی علوم الفقه، ص ۶، به نقل از تزیین الممالک، سیوطی، صص ۷ و ۸.

ص: ۱۹

مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید؛ باشد که مشمول رحمت او شوید.

در اینجا به جز خیرخواهی، ارشاد و روشن کردن حق از نگاه عموم علما، به دنبال امر دیگری نیستیم. بنابراین اگر خواننده سخن اهل علم را حق بیابد، به آن عمل می‌کند. کسی که خود، اهل علم باشد و این سخنان را نپذیرد، معذور است و ستیزی در میان نخواهد بود و نباید بدگمان شد؛ چراکه قرآن کریم می‌فرماید: وَ لِکُلٍّ وِجْهَهٌ هُوَ مُوَلِّیها؛ «هر امتی قبله‌ای دارد که خداوند آن را تعیین کرده است». (بقره: ۱۴۸)

البته عوام، صاحب‌نظر و اهل اجتهاد و حکم دادن براساس نصوص نیستند. وظیفه این افراد پیروی از دانشمندان و کارشناسان این حوزه است.

قرآن کریم فرمان می‌دهد: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُون؛ «اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید». (انبیاء: ۷)

ص: ۲۰

ص: ۲۱

ادله و اقوال دانشمندان درباره بدعت

الف) روایات

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: وقتی رسول خدا (ص) خطبه می‌خواند، چشمان آن حضرت سرخ می‌شد و با صدای بلند می‌فرمود:

کتاب خدا بهترین سخن و هدایت محمد (ص) بهترین هدایت است. بدترین چیزها وارد کردن امور جدید [به دین] است. هر امر جدید نیز بدعت و هر بدعت، گمراهی است. (۱)

«عرباض بن ساریه» می گوید:

پیامبر (ص) ما را آن‌چنان موعظه کرد که چشم‌ها گریان و دل‌ها ترسناک گشت. عرض کردیم: ای رسول خدا! موعظه شما سبب هدایت ماست؛ چه وصیتی برای ما داری؟ فرمود: شما را به تقوا و فرمان‌پذیری توصیه می کنم؛ اگرچه فرمانده غلام حبشی باشد. اگر برخی از شما زنده بمانید،

۱- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۱.

ص: ۲۲

خواهد دید که اختلاف پس از من بسیار خواهد شد. بر شما باد که به سنّت من (و سنّت خلفای راشدین عمل نمایید) و بر عمل به آن استقامت ورزید. زنهار از امور نوظهور [در دین]؛ زیرا هر امر نوظهوری بدعت، و هر بدعتی گمراهی است.

این روایت را «ابوداود» و «ترمذی» نقل کرده‌اند. «ترمذی» می‌گوید: «این حدیث حسن و صحیح است».

«بخاری» به نقل از قاسم می‌آورد: از عایشه شنیدم که می‌گفت: رسول خدا (ص) فرمود: «هرکس در امر ما چیز نوظهوری بیاورد که جزء امر ما نباشد، باطل است».

علما گفته‌اند بدعتی که رسول خدا (ص) بیان کرده و ما را از آن برحذر داشته، عبارت است از امر جدیدی که در دین وارد می‌شود و مخالف اصول دین باشد، یا به این اصول ارتباطی نداشته و از دایره حدود دین خارج باشد، یا با روح و قواعد دین سازگاری نداشته باشد. به همین دلیل درباره بدعت چند شرط را بیان کرده‌اند:

۱. بدعت در دین ایجاد شود؛ یعنی در احکام و عبادات بدعت ایجاد شود، نه در اموری که از ابزارهای زندگی و عمل مباح به شمار می‌آیند. بنابراین، همگان اتفاق‌نظر دارند که نوآوری‌ها در امور دنیایی، همچون وسایل نقلیه، مسکن، شیوه‌های بازرگانی، راه‌ها، خدمات عمومی، فعالیت‌های مدارس و بنیادهای علمی و دانشگاه‌ها در فراگیری دانش، ایجاد تخصص‌های مختلف و نیز تألیف، تصنیف و انتشار کتاب و ... از شمار بدعت‌های ممنوع نیست. این دانشمندان در این راستا می‌گویند: فرمایش آن حضرت که «هر نوظهوری بدعت و هر بدعتی گمراهی است» سخنی مقید

ص: ۲۳

است و قیـد آن «مسائل نوظهور در دین» است. این امر چیزی نیست که افراد تندرو در نفی بدعت، آن را نپذیرند. برای نپذیرفتن این سخن در سنت دلیلی وجود ندارد؛ بلکه افعال رسول خدا (ص)، صحابه و مسلمانان پس از ایشان، بیانگر همین امر است.

۲. بـدعتی که مخـالف بـا یکی از اصول دین باشـد و در گستره دین و افراد زیرمجموعه آن نگنجـد. اما اگر امری باشـد که یکی از اصول دین آن را تأییـد کنـد یا در گستره این اصل باشـد و با روح دین و قواعـد آن سازگاری داشـته باشد، در این صورت، بدعتی نخواهد بود که رسول خدا (ص) درباره آن فرموده است: «هر نوظهوری بدعت و هر بدعتی گمراهی است».

ب) اقوال علما درباره معنای بدعت

«بـدعت» در لغت به معنای هر امر جدیـدی است که پیش از این وجود نداشـته است. فرمایش خداوند در قرآن کریم که می‌فرماید: بَدیعُ السَّماواتِ وَ الأَرْض؛ «او پدیـد آورنده آسـمان‌ها و زمین است»، (انعام: ۱۰۱) به این معناست که خداونـد درحالی آسـمان‌ها و زمین را آفریده که پیش از آن وجود نداشـته‌اند و برای آنها نمونه‌ای در گذشـته نبوده است. «بدیع» در زبان عربی صـفت مشـبهه به معنای اسم فاعل است؛ یعنی پدید آورنده.

«بدعت» در اصطلاح به معنای اموری است که با سنت رسول خدا (ص) سازگاری نداشته باشد. «بخاری» روایتی نقل می‌کند که آن حضـرت می‌فرمایـد: «هر چیزی که جزء امر مـا نباشـد، مردود است». به غیر از بخاری نیز این حـدیث را روایت کرده‌انـد. معنای این سخن این است که هر آنچه

ص: ۲۴

امر ما بر آن بنا شده باشد و جزء آن باشد، مردود نیست.

در اینجا تعریف بدعت از نگاه برخی دانشمندان را بیان می‌کنیم:

۱. «امام محمد بن ادریس شافعی» می‌گوید: «دو نوع بدعت داریم: بدعت پسندیده و بدعت نکوهیده. بدعت‌هایی که با سنت سازگار باشد، پسندیده و ستوده است؛ اما بدعت‌های مخالف با آن نکوهش شده‌اند». (۱)

این تقسیم‌بندی، با توجه به معنای لغوی واژه «بدعت» است. بر این اساس، هر امر نوظهوری که با اصول و قواعد دین سازگار باشد، ستودنی است؛ مانند چاپ قرآن کریم، حفظ و ضبط قرائات و اصول درایه و رجال حدیث و نیز تدوین کتب فقهی و سیره.

اما بدعتی که با اصول و قواعد دین همخوانی نداشته و از آن خارج باشد، ناپسند و نکوهیده است. در اینجا می‌توان بدعت‌هایی مانند بدعت در عقاید، عبادات، معاملات، ازدواج، تساوی مرد و زن (در غیر از اموری که خدا قائل به مساوات میان آنهاست)، طلاق و گسستن رشته پیوند زناشویی از سوی قاضی، پذیرش حکم غیر خدا در مسائل فراوان یا اندک و ... را به عنوان بدعت مذموم نام برد.

۲. «عمر» درباره نماز تراویح می‌گوید: «این نماز بدعت است؛ اما چه نیکو بدعتی!»

«ابن حجر» به هنگام نقل این سخن می‌گوید:

بدعت در اصل [لغت] عبارت است از امر نوظهوری که در گذشته برای

۱- الحلیه، ابو نعیم، ج ۹، ص ۱۱۳.

ص: ۲۵

آن امر مشابهی وجود نداشته است. اما در شرع، به معنای امر نوپیدایی است که در برابر سنت قرار گیرد. در این صورت نکوهیده است. سخن درست درباره بدعت این است که اگر امر نوپیدایی را بتوان در شمار اموری قرار داد که از سوی شریعت نیکو شمرده شده، آن امر، بدعتِ نیکو خواهد بود؛ اما اگر در شمار اموری قرار گیرد که شرع آن را قبیح و ناپسند می‌داند، این بدعت قبیح و نکوهیده است. در غیر از این دو حالت، امور نوپیدای دیگر مباح هستند. (۱)

«ابن عربی» در کتاب «عارضهٔ الاحوذی فی شرح صحیح الترمذی» روایتی از رسول خدا (ص) را شرح می‌دهد که فرمودند: «زنهار از امور نوپیدا». وی در شرح این عبارت می گوید:

بدانید که امر نوپیدا بر دو نوع است: نوپیدایی که ریشه آن را فقط در شهوت و اراده انسان می‌یابیم. در این صورت، امر نوپیدا باطل است و مصداق بدعت گمراه‌کننده است. نوع دوم، امر نوپیدایی است که پیش از این وجود داشته، اما برای آن نمونه جدیدی به وجود آمده است. این نوع بدعت [نه تنها مذموم نیست، که] سنت خلفا و پیشوایان فاضل است. این‌گونه نیست که هر امر نوپیدایی به دلیل نو بودن مذموم باشد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

ما یَأْتیهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ یلْعَبُونَ (انبیاء: ۲)

هیچ یادآوری تازه‌ای از سوی پروردگارشان برای آنها نمی‌آید؛ مگر آن‌که آن را می‌شنوند در حالی که سرگرم بازی‌اند!

۱- فتح الباری، ج ۴، ص ۲۵۳.

ص: ۲۶

«عمر» نیز می گوید: «چه نیکو بدعتی». بنابراین هر امر نوپیدایی، ناپسند نیست؛ بلکه بدعتی که مخالف سنت باشد، ناپسند است. همچنین امور نوپیدایی که مردم را به گمراهی می کشاند، مذمت شده‌اند. (۱)

«امام نووی» در «تهذیب الاسماء و اللغات» می گوید: «بدعت در شرع عبارت است از ایجاد امر نوپیدایی که در عهد رسول خدا (ص) نبوده است. این بدعت به دو نوع نیکو و ناپسند تقسیم شده است».

«شیخ ابومحمد عبدالعزیز بن عبدالسلام» در آخر کتاب «القواعد» می‌نویسد: انواع بدعت عبارتند از بدعت واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح. برای اینکه بدانیم یک امر نوپیدا از کدام‌یک از این‌هاست، کافی است که بدعت را به قواعد شریعت عرضه کنیم. اگر در قواعد وجوبی قرار گرفت، بدعت واجب، اگر در قواعد تحریم قرار گرفت، حرام و به همین ترتیب، مستحب، مکروه یا مباح خواهد بود. برای بدعت واجب می‌توان چند نمونه ذکر کرد: فراگیری علم نحو که کلام خدا و رسولش به وسیله آن فهمیده می‌شود. این فراگیری واجب است؛ زیرا حفظ شریعت واجب است و شرع را فقط از این راه می‌توان حفظ کرد. مثال دیگر، حفظ قرآن و سنت است. تدوین اصول دین و اصول فقه نیز از بدعت‌های واجب است. تبیین موضوع جرح و تعدیل و تشخیص روایت صحیح از غیر صحیح نیز از مثال‌های دیگر بدعت واجب است؛ زیرا قواعد شریعت دلالت می کند که حفظ آن، واجب کفایی است. این مهم فقط با فراگیری و تبیین دانش‌های نام برده شده ممکن می‌شود.

۱- عارضة الاحوذی، ج ۱۰، صص ۱۴۶ و ۱۴۷.

ص: ۲۷

از نمونه‌های بدعت حرام، مذهب قدریه، جبریه، مرجئه و مجسّمه هستند؛ اما پاسخ به این فرقه‌ها از بدعت‌های واجب است. ایجاد مرز و نیز احداث مدرسه و هر کار نیکی که در صدر اسلام نبوده، بدعت‌های مستحب هستند. همچنین نماز تراویح، تبیین ابعاد تصوف و جدل و تشکیل جلسه برای استدلال- به شرط قصد قربت- نمونه‌های دیگر بدعت مستحب هستند. از بدعت‌های مکروه نیز می‌توان به تزئین مساجد و نقاشی و تذهیب قرآن کریم اشاره کرد.

دست‌دادن نمازگزاران پس از نماز صبح و عصر با یکدیگر، بهره‌مندی بیشتر از غذاها و نوشیدنی‌های لذیذ و نیز لباس‌های شیک، بدعت‌هایی هستند که مباح شمرده می‌شوند؛ هرچند برخی از این مصادیق را گروهی از علما، از مصادیق بدعت مکروه می‌دانند. برخی دیگر از این مصادیق نیز در نگاه شماری از علما از سنت‌های رایج در دوران رسول خدا (ص) و پس از ایشان می‌باشد؛ مانند استعاذه (۱) در نماز و بسمله. (۲) «ابن حجر» نیز این را در کتاب «الفتح» نقل کرده و پذیرفته است. (۳)

«ابن اثیر» در کتاب «النهایة فی غریب الحدیث» می‌گوید: بدعت دو نوع است: بدعت هدایت و دیگری بدعت ضلالت و گمراهی. هر آنچه که برخلاف دستورات خداوند و رسول گرامی‌اش باشد، ناپسند و نکوهیده

۱- گفتن «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم».

۲- گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم».

۳- ر. ك: إتقان الصنعة فی تحقیق معنی البدعة، شیخ عبدالله صدیق الغماری، ص ۱۵. شوکانی این مطالب را در «نیل الاوطار» به نقل از «فتح الباری» می‌آورد و می‌پذیرد. او نیز احکام پنج‌گانه را درباره این موارد بیان می‌کند.

ص: ۲۸

است. اما هر آنچه را که بتوان در شمار امور نیکو و مستحب قرار داد و ترغیب خدا و رسولش در انجام آنها دیده می‌شود، پسندیده و ستودنی است. اگر نوعی بخشش و سخاوت یا امری معروف و درست وجود داشته باشد، پسندیده است؛ اگرچه پیش از این سابقه نداشته است. قرار دادن این امور در قلمرو امور خلاف شرع جایز نیست؛ زیرا رسول خدا (ص) برای آنها ثواب تعیین کرده است. ایشان می‌فرماید: «هر کس سنت حسنه‌ای را بنا نهد، از اجر این عمل نیك و اجر کسانی که به آن عمل کرده‌اند، برخوردار می‌شود» و می‌فرماید: «هر کس سنت بدی را آغاز کند، گناه این عمل و گناه کسی که به آن عمل کند، برای او نوشته می‌شود؛ زیرا این سنت بد، برخلاف دستوراتی است که خدا و پیامبر (ص) داده‌اند».

این گفته عمر که « [نماز تراویح] چه نیکو بدعتی است» در همین راستاست؛ زیرا نماز از افعال ستوده شده است و در شمار کارهای نیکو قرار دارد. به همین دلیل، وی آن را بدعت می‌شمارد و ستایش می‌کند؛ زیرا رسول گرامی اسلام (ص) فقط چند شب این نماز را خواند، اما آن را به عنوان سنت پایه‌گذاری نکرد. مردم را برای خواندن این نماز جمع نکرد و به آن اهتمام نداشت؛ چنان‌که این نماز در زمان ابوبکر نیز سنت نبود؛ بلکه عمر مردم را برای خواندن این نماز جمع کرد. به همین دلیل آن را بدعت نامید. در واقع این نماز یك سنت است؛ زیرا پیامبر (ص) می‌فرماید: «بر شما باد پیروی از سنت من و سنت‌های خلفای راشدین پس از من»؛ چنان‌که می‌فرماید: «به ابوبکر و عمر که پس از من می‌آیند، اقتدا کنید».

ص: ۲۹

بنابراین، حدیث «هر امر نوظهوری بدعت است» (۱) تأویل دارد. در واقع رسول خدا (ص) در صدد بیان این معناست که هر امر نوپیدای مخالف با اصول شریعت و ناسازگار با سنت، بدعت [نکوهیده] است.

«حافظ زین‌الدین بن رجب حنبلی» می‌گوید:

مقصود از بدعت، امر نوپیدایی است که در شریعت اسلام، اصلی دیده نمی‌شود که دلالت بر درستی آن داشته باشد؛ اما اگر یکی از اصول شریعت، دلالت بر درستی امری نوپدید داشته باشد، هرچند واژه بدعت درباره آن به کار می‌رود، اما بدعت اصطلاحی و شرعی نیست. (۲)

«احمد بن حجر هیثمی» که کتاب‌های «الفتاوی الحدیثیهٔ»، «الفتاوی الفقهیهٔ» و «کف الرّعاع» را نگاشته، درباره بدعت می گوید:

واژه بدعت به معنای امر اختراعی و نوپدید است؛ اما در شرع به معنای امری است که برخلاف امر شارع و ادله خاص و عام شرع پدیدار گشته است. (۳)

«شیخ محمد بخیت مطیعی» می گوید:

بدعت شرعی عبارت است از امری که در آن، گمراهی است و نکوهش شده است. بدعت به معنای لغوی آن است که از بدعت شرعی عام‌تر است؛ زیرا بدعت شرعی یکی از اقسام بدعت است. (۴)

۱- النهایه، ج ۱، ص ۷۹.

۲- جامع العلوم و الحکم، چاپ هند، ص ۱۶.

۳- التبیین فی شرح الاربعین، ص ۳۲.

۴- أحسن الکلام فی البدعهٔ و السنهٔ، به نقل از الفتاوی الحدیثیهٔ، ص ۲۰۵. ر. ك: البدعهٔ تحدیدها و موقف الاسلام منها، دکتر عزت عطیه، ص ۱۶۲. وی در این کتاب تعاریف بسیاری را برشمرده است. خواندن این کتاب ارزنده به خوانندگان گرامی توصیه می‌شود.

ص: ۳۰

ص: ۳۱

تخصیص عام

اشاره

پیش از این گفتیم حکم «هر امر نوپیدایی، بدعت است» تخصیص می‌خورد و امور نوپیدای دنیایی را شامل نمی‌شود؛ مانند وسائل خدمات رفاهی، خانه‌های جدید، وسایل حمل و نقل، کارخانه‌ها، صنایع، تسلیحات و .... همچنین بیان شد که همه بر بدعت نبودن این امور اتفاق نظر دارند. اکنون می گوییم اگر در امور دینی نیز با هنجارهای نوپیدایی روبه‌رو شدیم، این هنجارها از این حکم تخصیص می‌خورند و از دایره افراد عام خارج می‌شوند و دیگر نمی‌توان این امور را در ذیل حکم «هر امر نوپیدایی بدعت است» قرار داد؛ زیرا امور نوپیدای دینی که با اصول و قواعد دین همخوانی داشته باشد، بدعت ناپسند نیست. از اصول و قواعد دین می‌توان به آیه: وَافْعَلُوا الْخَیرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُون؛ «و کار نیک انجام دهید، تا رستگار شوید!» (حج: ۷۷) و آیه إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُون؛ «ما قرآن را نازل کردیم و ما به طور قطع آن را حفظ می کنیم!» (حجر: ۹) اشاره کرد.

ص: ۳۲

نمونه‌های این امور نوپیدا فراوان هستند. برخی در زمان رسول خدا (ص) نیز رخ داد و آن حضرت پس از انجام آنها از سوی مردم، بر این رفتارها مهر تأیید زدند. البته نه اینکه رسول خدا (ص) آنها را فقط برای کسانی که انجام داده بودند، تأیید کرده باشد؛ بلکه به معنای تأیید انجام این امور از سوی دیگران نیز هست. برخی از نمونه‌های امور نوپیدا نیز در دوران صحابه رسول خدا (ص) رخ داد. برخی دیگر نیز پس از این دو دوره تاریخی بروز کرد؛ اما مسلمانان به آنها عمل کردند و قلمرو بدعت نکوهیده را به این امور نوپیدا سرایت ندادند. برای توضیح بیشتر برآنیم تا نمونه‌هایی از امور نوپیدایی را بیان کنیم که در سه دوره پیش‌گفته رخ دادند، اما از نگاه شارع و امت اسلامی ناپسند شمرده نشدند.

دوران رسول خدا (ص)

طبق روایتی که «بخاری» و «مسلم» از «ابوهریره» نقل کرده‌اند، پیامبر (ص) به هنگام نماز صبح به بلال می‌فرماید: «ای بلال! بگو به کدام‌یک از اعمالی که در اسلام انجام داده‌ای امیدوارتری؟ زیرا من صدای کفش‌هایت در بهشت را شنیدم». بلال گفت: «هیچ لحظه‌ای از شبانه‌روز بر من نگذشت که وضو بگیرم، مگر اینکه با آن وضو، نماز گزاردم».

«ترمذی» نیز این روایت را که مرتبه آن را حَسَن می‌داند، با کمی تفاوت چنین نقل می‌کند: رسول خدا (ص) از بلال پرسید: «چگونه در بهشت از من پیشی گرفتی؟» بلال گفت:

اذان نگفتم، مگر اینکه پس از آن دو رکعت نماز خواندم. هر بار که وضویم باطل شد، وضویی دوباره ساختم و بر این باور بودم که باید با این وضوی جدید دو رکعت نماز بخوانم.

ص: ۳۳

آن‌گاه رسول خدا (ص) فرمود: «با این عمل خود [به بهشت] نائل شدی». آشکار است که کدام بخش از روایت مورد استناد ماست. بلال پس از هر بار وضو گرفتن، دو رکعت نماز می‌خوانده است؛ در حالی که دستوری شرعی برای این کار وجود نداشته. او معتقد بوده که وظیفه دارد نماز بگزارد. ابن حجر در کتاب «الفتح» پس از ذکر این حدیث می‌نویسد: از این روایت استفاده می‌شود که برای تعیین زمان عبادت می‌توان اجتهاد کرد؛ زیرا بلال با استنباط خود به این نتیجه رسید که باید پس از هر بار وضو گرفتن، نماز بخواند. رسول خدا (ص) نیز عمل او را تأیید کردند. (۱)

بخاری، مسلم و دیگران در کتاب «صلاة» از رفاعهٔ بن رافع نقل می‌کنند: پشت سر پیامبر (ص) نماز می‌خواندیم. هر گاه که ایشان از رکوع برمی‌خاستند، می‌فرمودند: «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَه». یکی از نمازگزاران گفت: «رَبَّنا وَ لَکَ الحَمْدُ حَمْداً کَثیراً طَیِّباً مُبارَکاً فِیهِ». پس از آنکه نماز تمام شد، آن حضرت پرسیدند: گوینده این عبارت کیست؟ آن مرد خود را معرفی کرد. آن‌گاه رسول خدا (ص) فرمود: سی و چند فرشته را دیدم که از یکدیگر پیشی می‌گرفتند و هر یک از آنها این عبارت را می‌نوشت.

محل استناد ما در این روایت آشکار است. ابن حجر در کتاب «الفتح» می‌گوید: بنابراین روایت، وارد کردن ذکر جدید و غیر مأثور در نماز جایز است؛ به این شرط که مخالف ذکرهای مأثور نباشد. همچنین با استناد به این روایت بلند خواندن اذکار در نماز جایز است؛ مگر اینکه باعث تشویش و به هم خوردن نظم شود.

۱- فتح الباری، ج ۳، ص ۲۷۶.

ص: ۳۴

بخاری در کتاب «صلاهٔ» در بابی با عنوان «جمع میان دو سوره در یک رکعت» روایتی را به نقل از انس چنین نقل می کند: مردی از انصار، در مسجد قبا امام جماعت بود. هربار که سوره‌ای از سوره‌های جایز در نماز را می‌خواند، با سوره توحید آغاز می کرد. سپس سوره دیگری را با آن می‌خوانـد و این کار را در هر رکعت نماز انجام می‌داد. مردم به او گفتنـد: «تو یک سوره را آغاز می کنی اما این سوره تمام نشده، سوره دیگری را می‌خوانی! یا سوره را کامل بخوان یا از خواندن آن صرف‌نظر کن».

او پاسـخ داد: «من این کـار خود را ترک نمی کنم. اگر دوست داشتیـد، من امـام جمـاعت باشم، این کار را می کنم؛ اما اگر کار من برایتـان ناخوشاینـد است، نمـاز نمی‌خوانم. او فردی بود که از نگـاه آن مردم، بهترین ایشـان بود و آنهـا نمی‌خواسـتند غیر از او امـام جمـاعت باشـد». وقتی پیـامبر (ص) بر آنهـا وارد شـد، ماجرا را برای پیامبر (ص) نقل کردنـد. آن حضـرت فرمود: «ای فلانی! چرا به خواسـته اصـحاب خود تن نمی‌دهی؟ به چه علت لازم می‌دانی این سوره را در هر رکعت نماز بخوانی؟» پاسخ داد: «من این سوره را دوست دارم». آن گاه رسول خدا (ص) به وی فرمود: «علاقه تو به این سوره، تو را به بهشت فرستاد».

«ابن حجر» در شـرح این روایت می گوید: «محبت و دوست داشـتن سوره توحید موجب شده که این امام جماعت در نماز، کاری را انجام دهـد که افزون بر فعل پیامبر (ص) است. بشارت آن حضـرت به بهشت برای این امام جماعت، دلالت بر رضایت ایشان از این عمل نمازگزار دارد».

ص: ۳۵

«بخاری» در چند جا از کتاب صحیح خود، از «ابوسعید خدری» نقل می‌کند که شماری از اصحاب رسول خدا (ص) به سفر رفتند. آنان در راه به یکی از قبایل عرب رسیدند. از اهل آن قبیله خواستند از آنها پذیرایی کنند؛ اما آن قبیله از این کار خودداری کردند. [پس از رفتن کاروان پیامبر] رئیس این قبیله توسط جانوری گزیده شد. هر چه کردند، سودی نداشت. برخی از آنان گفتند اگر نزد این گروهی که از ما عبور کردند برویم، شاید مرهمی برای این گزیدگی داشته باشند. پس نزد آنان آمدند و گفتند: «ای قوم! رئیس ما گزیده شده است و برای درمان او هر کاری کردیم بی‌فایده بود. کسی از شما چیزی برای درمان او دارد؟» یکی از اصحاب پاسخ داد: «من راه درمان این درد را می‌دانم، اما چون شما ما را به میهمانی نپذیرفتید، اکنون من نیز او را درمان نمی‌کنم؛ مگر اینکه برای من پاداشی قرار دهید».

آنها نیزتعدادی گوسفند را پاداش مداوای رئیس قبیله قرار دادند. این‌مرد آب دهانش را به‌جای گزیدگی می‌مالید و سوره حمد را می‌خواند، تا اینکه گزیدگی رئیس قبیله التیام یافت. اهل قبیله نیز پاداش وی را دادند. برخی از اصحاب گفتند: «گوسفندان را بین یکدیگر تقسیم کنیم». کسی که بیمار را درمان کرده بود، گفت: «این کار را نکنید تا نزد رسول خدا برویم و ماجرا را برای ایشان بگوییم تا ببینیم دستور ایشان چیست؟» نزد رسول خدا (ص) آمدند و ماجرا را برای ایشان تعریف کردند. پیامبر (ص) فرمودند: «از کجا می‌دانستی که این درمان گزیدگی است؟ کار درستی کردید. اکنون گوسفندان را تقسیم کنید و یک سهم از آن را به من بدهید».

ص: ۳۶

«ابن حجر» در بخش اجاره از کتاب «الفتح» در توضیح این روایت می گوید: عبارت «ما یدریکَ» برای تعجب به کار می‌رود. همچنین برای بزرگ شمردن امری استفاده می‌شود. این معنا نیز در اینجا شایسته است. در روایت «شعبه»، عبارت «پیامبر (ص) نهی نکرد» افزوده شده است. در روایت «سلیمان‌بن قنه» پس از عبارت «از کجا می‌دانستی که این درمان گزیدگی است»، آمده: «عرض کردم: ای رسول خدا! امری بود که به دلم افتاد».

«شیخ عبدالله محفوظ حداد باعلوی» می گوید:

این روایت به صراحت دلالت بر این دارد که این صحابی نمی‌دانست درمان بیماری با سوره حمد مشروع است یا خیر؛ اما آن را با اجتهاد خود انجام داد. این کار، خلاف شرع نیز نبود؛ زیرا سنت اسلام این است که هر کار نیکی را تأیید می کند. از سوی دیگر هرچند رسول خدا (ص) همین کار را انجام نداده بود، اما این عمل مفسده‌برانگیز نیز نبود. (۱)

صاحبان کتاب‌های «سنن» و نیز «احمد» و «ابن بریده» از پدرش بریده نقل می کند که گفت: به همراه پیامبر (ص) وارد مسجد شدیم؛ دیدیم که مردی نماز می‌خواند و این گونه دعا می کند: «خدایا! به واسطه گواهی من بر اینکه تو خدایی هستی که جز تو خدایی نیست، تو بی‌نیاز هستی، نه زاده و نه زاییده‌ای، هیچ کس همتای تو نیست. به این گواهی از تو می‌خواهم ...» آن‌گاه رسول خدا (ص) فرمود: «سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، [این مرد] خدا را با نام اعظم خواند. نامی که اگر با آن خوانده شود و از او درخواست شود، عطا می کند و اجابت می‌نماید».

۱- السنهٔ و البدعهٔ، ص ۳۹.

ص: ۳۷

روشن است که این صحابی بزرگوار، خدا را با همان معارفی که الهام شده از سوی خداست، خوانده است؛ بدون اینکه رسول خدا (ص) این ذکر را به او یاد داده باشد؛ اما با این حال رسول گرامی اسلام (ص) این عمل را تأیید کردند.

«مسلم» در صحیح خود از «ابوسعید خدری» نقل می‌کند: معاویه بر گروهی که در مسجد نشسته بودند، وارد شد و پرسید: «برای چه اینجا نشسته‌اید؟» پاسخ دادند: «برای ذکر خدا نشسته‌ایم». پرسید: «شما را به خدا سوگند! فقط برای ذکر خدا نشسته‌اید؟» گفتند: «آری، به خدا قسم، فقط برای ذکر خدا نشسته‌ایم». آن‌گاه معاویه گفت: «این سوگند دادن، به سبب بدگمانی به شما نبود. در کم شمار دانستن احادیث، هیچ کس همسان من نیست؛ [اما] رسول خدا (ص) وارد جمعی از اصحاب خود شد و از آنان پرسید: «برای چه چیز اینجا گردهم آمده‌اید؟» پاسخ دادند: «برای یاد خدا و حمد و سپاس او و به دلیل هدایت و منتی که بر ما دارد». آن حضرت فرمود: «شما را به خدا سوگند! فقط برای همین امر جمع شده‌اید؟» پاسخ دادند: «به خدا سوگند که دلیل نشستن ما در اینجا فقط همین امر است». آن‌گاه رسول خدا (ص) فرمود: «این سوگند دادن به سبب بدگمانی به شما نبود؛ بلکه جبرئیل به من خبر داد که خداوند به خاطر شما در برابر فرشتگان افتخار می‌کند».

به همین دلیل، «نووی» در کتاب «ریاض الصالحین» بخشی را به «فضل حلق الذکر» (۱) اختصاص داده است. این روایت تصریح می‌کند که هرگونه

۱- فضیلت تشکیل حلقه ذکر.

ص: ۳۸

نشست و گردهم‌آیی برای امر خیر مصداق ذکر و یاد خدا می‌باشد. آنچه در این روایت مدّ نظر ماست، تأیید تشکیل جلسه در خانه خدا به قصد ذکر خداوند و حمد و ثنای اوست؛ زیرا آن حضرت این جلسه را تأیید کرد؛ هرچند خود دستور تشکیل چنین حلقه‌ای را نداده یا این کار سیره آن حضرت نبوده است. در صحیح مسلم روایت شده که ایشان فرموده‌اند: «هر جمعی که برای خدا تشکیل شود، فرشتگان پیرامون آنها جمع می‌شوند؛ رحمت آنها را فرا می‌گیرد؛ آرامش بر آنها فرود می‌آید و خداوند برای کسانی که نزد او هستند، از آنها یاد می‌کند».

برخی می‌گویند «عبدالله بن مسعود» گروهی را که در مسجد به ذکر خداوند مشغول بودند، از مسجد بیرون کرد. (۱) [چه بسا از نگاه او، این کار بدعت بوده است] اما واقعیت این است که این عمل، فعل و اثر یک صحابی است و با حدیث رسول خدا (ص) تعارض ندارد؛ بلکه اثر و فعل با وجود حدیث صحیح، بی‌اعتبار می‌شود. از سوی دیگر، یکی از راویان این عمل ابن مسعود فردی به نام حکم بن مبارك است. ابن ابی حاتم این راوی را صدوق [راستگو] شمرده، ولی می‌گوید که شاید دچار وهم شده است. (۲)

«شیخ عبدالحی لکنوی» نیز می‌گوید: از چند زاویه به این مسئله پاسخ می‌دهیم:

اول: هرچند گروهی از فقیهان، این اثر را نقل کرده‌اند، اما نه تنها این مسئله در کتاب‌های حدیثی دیده نمی‌شود، بلکه خلاف آن آمده است.

۱- سنن دارمی، ج ۱، ص ۶۹.

۲- الجرح و التعدیل، ج ۳، ص ۱۴۲.

ص: ۳۹

سیوطی می‌گوید بنابر روایتی که «احمد بن حنبل» در کتاب «زهد» آورده، باید عمل «ابن مسعود» را ردّ کرد. «حسین بن محمد» از «ابووائل» نقل می‌کند در پاسخ به کسانی که گمان می‌کنند عبدالله [بن مسعود] از ذکر خداوند نهی می‌کرد، باید بدانند که من در مجلسی با وی همنشین نبوده‌ام، مگر اینکه وی در آن جلسه خدا را یاد می‌کرد.

دوم: با فرض پذیرش درستی آنچه از وی نقل شده، این عمل با روایات صریح نقل شده درباره جواز گرد آمدن برای ذکر و آشکار گفتن ذکر، تعارض دارد. به هنگام تعارض نیز این روایات بر عمل ابن مسعود مقدم شمرده می‌شوند. (۱)

«احمد»، «ابوداود» و «بخاری» به نقل از «عمرو بن عاص» نوشته‌اند که وی می‌گوید: وقتی برای غزوه «ذات السلاسل» اعزام شدم، در یک شب بسیار سرد محتلم شدم، اما از بیم جانم غسل نکردم. آن‌گاه تیمم کردم و به همراه اطرافیان خود نماز صبح را خواندیم. وقتی نزد رسول خدا (ص) رفتیم، آنان ماجرا را برای آن حضرت نقل کردند. پیامبر (ص) فرمود: «ای عمرو! در حال جنابت با اطرافیان خود نماز خواندی؟!» من در پاسخ آن حضرت آیه وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللهَ كانَ بِكُمْ رَحيماً؛ «خودکشی نکنید! خداوند نسبت به شما مهربان است». (نساء: ۲۹) را خواندم. سپس گفتم به همین دلیل تیمم کردم و نماز گزاردم. آن حضرت نیز تبسمی کرد و مطلبی نفرمود.

در بررسی دلالت روایت «شیخ عبدالله محفوظ» می‌گوید:

۱- سباحة الفکر فی الجهر بالذکر، شیخ عبدالحی لکنوی، ص ۴۲.

ص: ۴۰

تبسم رسول خدا (ص) و سکوت ایشان [در برابر عمل عمرو بن عاص] بهترین دلیل بر رضایت وی و درست دانستن این عمل است؛ زیرا آن حضرت عمل باطل هیچ کس را تأیید نمی‌کند. (۱)

«احمد بن حنبل» و «طبرانی» از «ابوموسی اشعری» نقل می‌کنند (۲) که وی می‌گوید: به همراه گروهی از قوم خویش نزد پیامبر (ص) آمدیم. آن حضرت فرمود: «بر شما و دیگران بشارت باد که هرکس صادقانه گواهی دهد خدایی جز الله نیست، بهشتی می‌شود». آن‌گاه از نزد پیامبر (ص) بیرون آمدیم و به مردم بشارت می‌دادیم. در راه با عمر روبه‌رو شدیم. وی ما را نزد پیامبر (ص) بازگرداند و به آن حضرت عرض کرد: «ای رسول خدا! مردم این‌گونه [به بهشت] امیدوار می‌شوند [و عمل صالح انجام نمی‌دهند]!» رسول خدا (ص) سکوت کرد.

عمر از این بیم داشت که مردم به باور و اعتقاد بسنده کنند و عمل شایسته را رها نمایند. آشکار است که رسول خدا (ص) مقصود عمر را تأیید کرد.

«احمد» و «طبرانی» از «عقبهٔ بن عامر» نقل می‌کنند: (۳) رسول خدا (ص) درباره فردی که به او «ذو البجادین» گفته می‌شد، فرمود: «وی [در یاد خدا] أوّاه (بسیار ناله می‌کند و فریاد می‌کشد) است». دلیل سخن پیامبر (ص) این بود که وی فراوان قرآن تلاوت می‌کرد و با صدای بلند دعا می‌خواند.

۱- السنهٔ و البدعهٔ، ص ۵۲.

۲- رجال روایت ثقه هستند.

۳- طبق گفته صاحب «مجمع الزوائد»، سند این روایت صحیح است.

ص: ۴۱

می‌بینیم رسول خـدا (ص) رفتار این فرد را که با صـدای بلنـد ذکر می‌گفت و دعا می‌کرد، تأییـد فرمود و حتی او را «أوّاه» نامیـد که این لقب و مرتبه‌ای ارزشمند است. (۱)

در «کتـاب الجهـاد» از «سـنن ابوداود» روایتی بـا سـند «عبـدالرحمن بن ابولیلی» نقل شـده که «عبـدالله بن عمر» می‌گویـد: در یکی از سریه‌های رسول‌خدا (ص) بودم که دچار مشـکل و سختی شدیم و از جنگ فرار کردیم. سپس با خود گفتیم: ما فرار کردیم و مورد خشم قرار گرفته‌ایم. چه کـار کنیم؟ به یکـدیگر گفتیم که وارد مـدینه می‌شویم و در آنجـا می‌مانیم تا کسـی ما را نبینـد. وقتی وارد مـدینه شـدیم، گفتیم نزد رسول خـدا (ص) می‌رویم. اگر وی توبه ما را پذیرفت که می‌مانیم. در غیر این صورت، از مدینه می‌رویم. پیش از نماز صبح نزد ایشان رفتیم و به ایشان عرض کردیم: «ما فراریان جنگ هستیم». آن حضرت فرمود: «نه، شما پریشان و نگران هستید». ما نیز نزدیک شدیم و دست آن حضرت را بوسیدیم. آن‌گاه رسول خدا (ص) فرمود: «من پناه مسلمانان هستم».

شاهـد سـخن ایـن مطلـب اسـت، آن حضـرت، بوسـیدن دسـت را تأییـد کرد. بوسـیدن عملی اسـت کـه برخی آن را «سـجده اصـغر» نامیده‌اند.

دوران صحابه

رسول خـدا (ص) پیش از آنکه قرآن را جمع‌آوری کند، رحلت کرد. «بخاری» و دیگران از «زید بن ثابت» نقل می‌کند: ابوبکر پس از پیکار با اهل

۱- خداوند در آیه ۷۵ سوره مبارکه هود، این لقب را به حضرت ابراهیم ع داده است. مترجم

ص: ۴۲

یمامه، مرا نزد خود فراخواند. وقتی رفتم، دیدم عمر بن خطاب نیز آنجاست. ابوبکر گفت: «عمر آمده و می گوید در نبرد یمامه، قاریان قرآن کشته شده‌اند. از این بیمناکم که قُرّاء در مناطق مختلف کشته شوند و بخش زیادی از قرآن از بین برود. به نظر من باید دستور جمع آوری قرآن را بدهی». [انس بن مالک می گوید] به عمر گفتم: «چرا دست به کاری بزنیم که رسول خدا (ص) انجام نداده؟» عمر گفت: «به خدا سوگند، این کار نیکی است». وی در حالی که این سخنان را می گفت، خداوند به من عنایت کرد و من نیز با عمر هم‌عقیده شدم. زید می گوید: ابوبکر گفت: «تو جوان هستی و تو برای رسول خدا (ص) وحی را می‌نگاشتی و قرآن را دنبال می کردی. پس قرآن را جمع آوری کن. به خدا سوگند که اگر به من جابه‌جا کردن کوهی را دستور می‌دادند، آسان‌تر از جمع آوری قرآن بود». گفتم: «چگونه کاری را انجام می‌دهید که خود رسول گرامی اسلام (ص) نیز انجام نداد؟» پاسخ داد: «به خدا سوگند که این کار نیکی است». در همین حال که ابوبکر به من این را می گفت، خداوند به من عنایت کرد و مانند ابوبکر بر همین باور شدم. به همین دلیل شروع به تتبع در قرآن و جمع آوری آن کردم.

به این ترتیب به گفته عبدالله بن عمر قرآن کریم برای اولین بار بر روی کاغذ جمع آوری شد. (۱)

«بخاری» و دیگران از انس نقل می کنند: «حذیفهٔ بن یمان» نزد عثمان آمد. عثمان در آن هنگام به همراه اهل عراق در حال نبرد با شامیان برای فتح «ارمنستان» و «آذربایجان» بود. وی به عثمان گفت: پیش از اینکه

۱- الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۵۹.

ص: ۴۳

همچون یهود و نصارا با یکدیگر اختلاف پیدا کنیم، به داد امت اسلامی برسید. عثمان فردی را نزد حفصه فرستاد و پیغام داد که صحف موجود را برایمان بفرست تا از آنها نسخه‌برداری کنیم. سپس صحف را برایت پس می‌فرستیم. حفصه نیز همین کار را کرد. آن‌گاه عثمان به «زید بن ثابت»، «عبدالله بن زبیر»، «سعید بن عاص» و «عبدالرحمان بن حارث بن هشام» دستور داد تا از مصاحف نسخه‌برداری کنند. در این نقل آمده که سپس دستور داد تا هر یک از این نسخه‌ها را به نقطه‌ای بفرستند و قرآن‌های موجود دیگر را بسوزانند.

«حارث محاسبی (قدس سره)» می‌گوید: مشهور این است که عثمان قرآن را جمع‌آوری کرد؛ اما چنین نیست؛ بلکه عثمان وقتی نگران شد که مردم عراق و شام در حروف قرائات مختلف دچار اختلاف شوند و فتنه‌ای برپا شود، دستور داد تا قرآن به یک سبک قرائت شود. اما پیش از عثمان نیز مصاحف به هفت شکل نازل شده، وجود داشت. بنابراین، کسی که اقدام به جمع‌آوری قرآن کرد، ابوبکر بود. علی (ع) فرموده است: «اگر من حاکم بودم، به مصاحفی عمل می‌کردم که عثمان به آنها عمل می‌کرد». (۱)

«بخاری» و دیگر منابع از «ابوهریره» نقل می‌کنند که می‌گوید: پس از رحلت رسول خدا (ص) و زمانی که گروهی از اعراب کفر ورزیدند، ابوبکر به پیکار با آنها پرداخت. عمر به ابوبکر گفت: «چگونه با مردم می‌جنگی؟ رسول‌خدا می‌فرمود: مأمور شده‌ام با مردم بجنگم تااینکه بگویند

۱- الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۶۰. به گفته نویسنده کتاب، این روایت که حضرت علی ع قرآن را به شکل یک مصحف کتابت و جمع‌آوری کرد، پذیرفته نیست. مترجم

ص: ۴۴

«لا ـ الهَ الا ـ الله». هر کس بگوید، مال و جانش در امان است». ابوبکر پاسخ داد: «به خدا سوگند با کسانی که بین نماز و زکات جدایی انداختند، می‌جنگم [منظور کسانی است که نماز می‌خوانند ولی زکات نمی‌پردازند]؛ زیرا زکات حقی است که بر مال انسان قرار گرفته است. به خدا سوگند اگر آنان از دادن بز ماده‌ای که به رسول خدا (ص) می‌دادند، خودداری کنند، برای این کار نیز با آنان خواهم جنگید». عمر گفت: «به خدا سوگند جز این نیست که خداوند به ابوبکر عنایت کرده تا بجنگد. پس دانستم که او بر حق است».

می‌بینیم ابوبکر و صحابه کاری را کردند که رسول خدا (ص) انجام نداده بود. آنان با کسانی که زکات نمی‌دادند، جنگیدند و به ریختن خون انسان‌ها مبادرت کردند؛ امری که در دین اسلام حرمت بسیاری دارد.

«بخاری» و «مالک» از «عبدالرحمن بن عبدالقاری» روایت می‌کنند: در یکی از شب‌های ماه رمضان با عمر بن خطاب به سوی مسجد رفتیم. دیدیم که مردم پراکنده شده‌اند و یک نفر به تنهایی نماز می‌گزارد. فرد دیگری نیز به همراه عده‌ای از مردم [نه همه نمازگزاران] نماز جماعت برگزار کرده‌اند. عمر گفت: «اگر مردم پشت سر یک نفر نماز بگزارند بهتر است». سپس ابّی بن کعب را امام جماعت قرار داد و مردم را نیز به نماز در پشت سر او فراخواند. شب دیگری با عمر به مسجد آمدیم؛ دیدیم که مردم همه پشت سر یک نفر نماز می‌خوانند. عمر گفت «: این بدعت خوبی است». (۱)

۱- به این ترتیب عمر دستور داد تا نماز مستحب به جماعت خوانده شود؛ امری که امروزه اهل سنت از آن به عنوان نماز تراویح یاد می‌کنند و آن را سنت به جای مانده از عمر می‌دانند. مترجم

ص: ۴۵

می‌بینیم عمر برای اولین بار مردم را جمع کرد تا پشت سر یک نفر نماز بخوانند. پس از وی عثمان و پس از او [حضرت] علی (ع) نیز همین گونه عمل کردند. این سنت عمر همچنان در سرزمین‌های اسلامی دنبال می‌شود. (۱)

«اسماعیل امیر صنعانی» به دلیل داشتن فهمی متفاوت از پیشوایان [مذاهب اهل سنت] در تعلیق سخن عمر که چنین نماز جماعتی را بدعتی نیکو دانسته سخن نادرستی آورده است. وی می گوید:

منظور این است که مردم را به نماز خواندن پشت سر یک امام جماعت ملزم کرد. این الزام یک کار بدیع و نوآوری بود. منظور عمر این نبود که به جماعت خواندن نماز مستحبی، بدعت است؛ بلکه او مردم را جمع کرد تا یک نماز جماعت برپا شود و این کار را بدعت نامید. درباره عبارت «بدعت خوبی است» باید یادآور شد که بدعت، امر پسندیده و ستودنی نیست؛ بلکه هر بدعتی گمراهی است.

آیا این سخنان، بی‌ادبی به فردی نیست که به فرموده رسول خدا (ص) خداوند حق را بر زبان و قلب او جاری کرده است؟! گویا این مرد بغض و کینه عمر را از پیشینیان خود به ارث برده است. وی در فهم متون روایی دچار انحراف شگفت‌آوری شده است. او می گوید: «ابوداود»، «احمد» و «ترمذی» این روایت را آورده‌اند که پیامبر (ص) فرمود: «عَلَیکُم بِسُنَّتِی وَ سُنَّةِ الخُلَفاءِ الرّاشِدِینَ بَعدی. تَمَسَّکُوا بها وَ عَضُّوا عَلَیها بِالنَّواجِذِ». (۲)

۱- البته اعتقاد ما شیعیان این است که حضرت علی ع از خواندن این نماز خودداری کرد و در باور تشیع چنین نمازی سنت نیست. مترجم

۲- بر شما باد پیروی از سنت من و سنت خلفای راشدین پس از من. به آن چنگ بزنید و با چنگ و دندان حفظ کنید.

ص: ۴۶

«حاکم نیشابوری» با توجه به شروط صحت حدیث از نگاه «مسلم» و «بخاری» این روایت را صحیح می‌داند. روایت دیگری نیز مشابه این حدیث نقل شده که می‌فرماید: «به دو نفری که پس از من می‌آیند، اقتدا کنید؛ [یعنی] ابوبکر و عمر». این روایت را «ترمذی» حَسَن می‌داند. «احمد»، «ابن ماجه» و «ابن حبان» این روایت را از طریق متفاوتی نقل نموده‌اند؛ اما هر یک از این طرق، تقویت‌کننده طریق دیگری است. منظور از سنت خلفای راشدین و پیروی از آن، همان سنت و روشی است که مطابق روش و اسلوب پیامبر (ص) باشد؛ مانند مبارزه با دشمنان، تقویت شعائر دینی و ... بنابراین روایت یاد شده، عامّ است و به عمر و ابوبکر اختصاص ندارد؛ بلکه هر حاکمی را شامل می‌شود.

روشن است که از قواعد و اصول شریعت این است که خلیفه و حاکم شرع حق ندارد شیوه‌ای متفاوت از شیوه رسول خدا (ص) پایه‌گذاری کند. عمر نیز که خلیفه بود، کار خود یعنی به جماعت خواندن نماز در شب‌های رمضان را بدعت نامید، نه سنت. (۱)

امیدوارم این عالم مسلمان از بی‌ادبی خود توبه کرده باشد. برای روشن شدن نادرستی سخن صنعانی، سخن یکی از بزرگان اهل سنت در این باره را نقل می‌کنیم. قاضی ابوبکر بن عربی در کتاب «عارضهٔ الاحوذی فی شرح سنن الترمذی» به هنگام شرح روایت «بر شما باد پیروی از سنت من و سنت خلفای راشدین»- که «ترمذی» آن را نقل کرده و حدیثی حسن است-

---

۱- سبل السلام، ج ۲، ص ۱۱.

ص: ۴۷

می گوید: اجماع وجود دارد که «خلفای راشدین» چهار نفر هستند: ابوبکر، عمر، عثمان و [حضرت] علی؛ این چهار نفر همان‌هایی هستند که خداوند درباره آنها به وعده خویش عمل کرد:

وَعَدَ اللهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً (نور: ۵۵)

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده داده است که به یقین خلافت روی زمین را به آنان خواهد داد، همان‌گونه که به پیشینیان آنها خلافت بخشید و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، برایشان پابرجا و ریشه‌دار خواهد.

رسول خدا (ص) می‌فرماید: «به دو نفری که پس از من می‌آیند، اقتدا کنید؛ [یعنی] ابوبکر و عمر» آن حضرت به ما فرمان می‌دهد که در دو مورد به سنت خلفا مراجعه شود: «اول، کسی که نمی‌تواند صاحب‌نظر شود و مقلد است، باید به آنان مراجعه کند؛ دوم، به هنگام بروز اختلاف میان صحابه، باید حدیثی مقدم شمرده شود که ابوبکر و عمر روایت کرده‌اند». (۱)

«ابن قیم» در «إعلام الموقعین» می گوید:

ما گواهی می‌دهیم و می‌دانیم که روز قیامت درباره این شهادت از ما پرسیده خواهد شد؛ شهادت به اینکه اگر صحت روایتی از دو خلیفه راشد- که رسول خدا (ص) به ما دستور داده از آنها پیروی کنیم- برای ما ثابت شود، این روایت [و سخن] را می‌پذیریم و اگر همه مردم عالم نیز

۱- سبل السلام، ج ۱۰، صص ۱۴۶ و ۱۴۷.

ص: ۴۸

خلاف آن را بگویند، به نظر آنان توجهی نخواهیم کرد و سخن دو خلیفه را خواهیم پذیرفت. (۱)

«طبرانی» از «مقبری» نقل می کند: (۲) با ابوهریره بودم. [امام] حسن بن علی آمد و سلام کرد. حاضران جواب سلام او را دادند. ابوهریره وی را نمی‌شناخت. به او گفته شد که سلام‌کننده، حسن بن علی است. آن‌گاه ابوهریره گفت: «علیک السلام، ای سید من!» به ابوهریره گفته شد: «او را سید خطاب می کنی؟» پاسخ داد: «گواهی می‌دهم که رسول خدا (ص) فرمود: او سید و سرور است».

«ابوهریره» به این کلام رسول خدا (ص) اشاره کرد که می‌فرماید: «این فرزندم، سید و سرور است. چه بسا که خداوند به دست او میان دو طایفه از مسلمانان صلح برقرار کند».

«بخاری» نیز این روایت را نقل کرده است. استناد ما به فهم و درك این صحابی بزرگوار و ادب والایی است که در برابر حسن بن علی به کار بست.

«طبرانی» از «ابومدینه دارمی» نقل می کند که می گوید: وقتی دو تن از اصحاب رسول خدا (ص) می‌خواستند با یکدیگر خداحافظی کنند، یکی از آنان سوره عصر را برای دیگری خواند. (۳) او می‌خواست با این کار، عظمت و اهمیت این سوره را نشان دهد. [در حالی که رسول خدا (ص) چنین کاری نمی کرد. اما کسی هم این عمل را بدعت نمی‌شمرد].

۱- قواعد فی علوم الفقه، مقدمه اعلاء السنن، شیخ حبیب أحمد کیرانوی، ص ۳۲.

۲- در «مجمع الزوائد» آمده که رجال این روایت ثقه هستند.

۳- در «مجمع الزوائد» رجال این روایت صحیح ذکر شده است.

ص: ۴۹

در تفسیر «صفوهٔ التفاسیر» از شافعی (قدس سره) نقل شده که اگر خداوند به جز این سوره، هیچ سوره دیگری نازل نمی‌کرد، همین سوره برای مردم کافی بود. (۱)

«طبرانی» از «انس بن مالک» نقل می‌کند که وقتی قرآن کریم را ختم می‌کرد، اهل و فرزندان خویش را جمع می‌کرد و آنها را دعا می‌نمود. (۲)

انس بن مالک کاری را انجام می‌دهد که در سیره رسول خدا (ص) وجود ندارد. «امام نووی» می‌گوید: «حضور یافتن در مجلس ختم قرآن، مستحب مؤکّد است». در «صحیح مسلم» و «بخاری» آمده است که رسول خدا (ص) در روز عید به زنان حائض دستور داد تا خارج شوند و شاهد خیر و دعوت مسلمانان باشند. (۳)

«بیهقی» در «سنن» می‌نویسد: «ابوعبدالله حافظ»، از «عباس بن یعقوب»، از «عباس بن محمد» نقل می‌کند: از «یحی بن معین» درباره قرائت قرآن در کنار قبر پرسیدم. پاسخ داد:

مبشر بن اسماعیل حلبی، از عبدالله بن علاء بن لجلاج، از پدرش نقل کرد که به پسرانش گفت: وقتی مُردم، مرا در قبر بگذارید و بگویید «بِسمِ اللهِ وَ عَلی سُنَّةِ رَسُولِ اللهِ». سپس خاک را بر روی من بریزید. آن‌گاه در کنار سرم، اول و آخر سوره بقره را بخوانید؛ زیرا من دیدم که عبدالله بن عمر این کار را مستحب می‌دانست.

«ابن حجر» این روایت را در «امالی الاذکار» روایت موقوف و حسن می‌داند.

۱- صفوهٔ التفاسیر، محمد علی صابونی، ج ۳، ص ۶۰۰.

۲- سلسله راویان این روایت ثقه هستند.

۳- ر. ک: تلاوهٔ القرآن المجید، شیخ عبدالله سراج الدین، ص ۱۱۸.

ص: ۵۰

با آنکه عبدالله بن عمر از صحابه‌ای بود که بسیار به سنت رسول خدا (ص) پایبند بود، اما می‌بینیم عملی را مستحب می‌دانست که از رسول خدا (ص) روایت نشده است.

«امام احمد» در «کتاب الزهد» از مسند خود به نقل از «ابوهریره» نقل می‌کند که می‌گوید: «من هر روز دوازده هزار مرتبه نزد خداوند توبه و استغفار می‌کنم و این عدد گناهانم است». (۱)

«شیخ عبدالله محفوظ» می‌گوید: از رسول خدا (ص) روایت شده که می‌فرمود: «ای مردم! به درگاه خدا توبه کنید. من هر روز بیش از هفتاد بار استغفار می‌کنم». (۲)

«ابوداود» نیز روایتی نقل می‌کند که تعداد استغفارهای آن حضرت را در یک مجلس شمردند، که یکصد بار بود. این روایات و مانند آن، بیانگر ترغیب و تشویق به فراوانی استغفار است. به همین دلیل اصحاب فهمیدند که کثرت استغفار مطلوب است؛ بدون اینکه تعداد آن مشخص شده باشد. این حدیث بیان می‌کند که ابوهریره این کار را به طور مرتب و روزانه انجام می‌داد و بی‌تردید این کار، در شمار بدعت قرار نمی‌گیرد. (۳)

«عبدالرزاق» در «مصنف»، از «معمر»، از «قتادهٔ» نقل می‌کند: «عبدالله بن مسعود پیش از نماز جمعه و پس از آن، چهار رکعت نماز می‌خواند».

۱- المطالب العالیهٔ، ابن حجر عسقلانی، ج ۴، ص ۹۴. همچنین این حکایت را ذهبی در تذکرهٔ الحفاظ، ج ۱، ص ۳۵ به هنگام بیان زندگی‌نامه ابوهریره نقل می‌کند.

۲- این روایت را مسلم نقل کرده است.

۳- السنهٔ و البدعهٔ، ص ۱۵۶.

ص: ۵۱

همچنین با سند خود از «عبدالرحمن سلمی» نقل می کند:

عبدالله بن مسعود به ما دستور می‌داد پیش از نماز جمعه، چهار رکعت نماز بخوانیم، تا اینکه [حضرت] علی آمد. او به ما دستور داد تا پس از نماز جمعه ابتدا دو رکعت و سپس چهار رکعت نماز بخوانیم.

«ابن ابی شیبه» نیز این روایت را با همین سلسله سند نقل کرده است؛ با این تفاوت که وی عبارت «ما قول علی را پذیرفتیم و دستور عبدالله بن مسعود را رها کردیم» را نیز می‌افزاید.

طبق این نقل یکی از یاران رسول خدا (ص) پیش و پس از نماز جمعه و همچون نماز ظهر اقدام به خواندن چهار رکعت نماز نافله می کند. چنین کاری نیز بدعت به شمار نرفته است. [بنابراین می‌بینیم در دوران صحابه نیز آثاری وجود دارد که بیانگر اقدام آنان به انجام امور خیری است که پیش از آن، رسول خدا (ص) این امور را انجام نداده بود. هیچ کس نیز بر این باور نیست که عمل آنها بدعت ناپسندی بوده که رسول خدا (ص) آن را نکوهش کرده است.]

آثار و اعمال دوره پس از صحابه

برگزاری نماز جمعه در چند مسجد در زمان رسول خدا (ص)، میان صحابه و حتی تابعان سابقه نداشت. «بیهقی» در «سنن» می گوید: «نقل نشده که به کسی اجازه برگزاری نماز جمعه در یکی از مساجد مدینه و نیز در مساجد روستاهای نزدیک به مدینه داده شده باشد».

«ابن منذر» می گوید:

همه می‌پذیرند که در زمان پیامبر (ص) و خلفای راشدین، نماز جمعه فقط در مسجد النبی (ص) اقامه می‌شد. تعطیلی مساجد در روز جمعه و تجمع

ص: ۵۲

مردم در یک مسجد، رساترین دلیل بر این است که نماز جمعه با دیگر نمازها فرق دارد و فقط باید در یک نقطه اقامه شود. (۱)

«خطیب بغدادی» در «تاریخ بغداد» می گوید:

در زمان معتضد عباسی در دارالخلافه (بغداد) برای اولین بار در تاریخ اسلام، با وجود محل برگزاری نماز جمعه، مصلای جدیدی بنا شد. دلیل این کار ترس خلفا از جانشان بود. این کار در سال دویست و هشتاد هجری انجام گرفت. پس از آن، در دوران مکتفی مسجدی ساخته شد و مردم برای نماز جمعه در آنجا جمع شدند.

برگزاری نماز جمعه در چند نقطه، امری بود که مسلمانان در سرزمین‌های مختلف انجام می‌دادند. هیچ کس نیز این عمل را بدعت و گمراهی و کسانی که اجازه چنین کاری را دادند، بدعت‌پیشه و گمراه ندانست؛ زیرا این امر از فروع مسائل فقهی است که نظر دانشمندان درباره آن مختلف است و هریک برپایه ادله‌ای که در اختیار داشته‌اند، فتوای متفاوتی بیان کرده‌اند. (۲)

«شیخ غماری» در جای دیگر می گوید:

بدعتی که از فروع مسائل است، ضلالت و گمراهی نیست؛ زیرا از رویدادهایی است که با گذشت زمان تفاوت پیدا می کند. حکم این نوع بدعت، از ادله تشریع و قواعد فقهی استخراج می‌شود؛ قواعدی که مبتنی بر مراعات مصالح و مفاسد است. (۳)

بنابراین مصلای نماز جمعه، متعدد شد؛ به طوری که در یک محله،

۱- اتقان الصنعهٔ، ص ۳۶.

۲- به نقل از «اتقان الصنعهٔ فی تحقیق معنی البدعهٔ»، شیخ عبدالله الصدیق غماری، ص ۳۶.

۳- اتقان الصنعهٔ فی تحقیق معنی البدعهٔ، ص ۳۴.

ص: ۵۳

چند مصلی ساخته شد؛ امری که ممکن است از حکمت نیز خارج شود؛ اما با این حال، کسی این کار را ممنوع نکرده است.

در زمان رسول خدا (ص) مسجد النبی گنجایش نمازگزاران را نداشت. آن حضرت پس از بازگشت از غزوه خیبر، مسجد را توسعه داد. اکنون نیز این بخش اضافه شده را می‌توان با نشانه‌هایی که روی ستون‌ها قرار گرفته و نوشته شده «حدود مسجد النبی» مشاهده کرد. پس از آن حضرت، عمر هم این کار را کرد. عثمان نیز مسجد النبی (ص) را به ویژه از سمت قبله توسعه داد. بیشترین توسعه این مسجد زمانی بود که عمربن عبدالعزیز والی مدینه منوره بود؛ یعنی در دوره خلافت ولید بن عبدالملک.

عمربن عبدالعزیز مسجد النبی (ص) را بسیار توسعه داد. وی خانه‌های همسران رسول خدا (ص) را نیز به مسجد ملحق کرد. (۱) قبر آن حضرت نیز داخل مسجد قرار گرفت. وی برای این مسجد، چهار گلدسته ساخت. هیچ کس در آن دوران نگفت که عمر بن عبدالعزیز با قراردادن قبر رسول خدا در مسجد، عمل بدعت‌آمیزی انجام داده است و پیامبر (ص) در قبر از این کار رنج می‌برد. چنین سخنی به ذهن هیچ کس خطور نکرده بود. هیچ کس ساختن چهار مناره را بدعت ندانست؛ با اینکه پیش از این، برای مسجد مناره‌ای ساخته نشده بود؛ زیرا دلیل توسعه مسجد و ساخت گلدسته در پیرامون مسجد آشکار بود؛ یعنی گسترش مکان نماز خواندن مردم و رسیدن صدای مؤذن به خانه‌هایی که فاصله آنها از حرم نبوی زیاد بود.

۱- سهیلی می‌گوید: حجره‌ها و خانه‌ها در زمان عبدالملک بن مروان جزء مسجد شدند. مقالات الکوثری حول مسألة المحراب، ص ۱۵۲.

ص: ۵۴

مالک از فردی نقل می کند:

مردم پس از رحلت پیامبر (ص) در حجره‌های همسران ایشان نماز جمعه می‌خواندند؛ زیرا مسجد گنجایش کافی نداشت. هرچند این حجره‌ها جزء مسجد نبود، اما درهایی از آنها به مسجد گشوده می‌شد. (۱)

«مالک» نقل‌کننده این سخن را ثقه می‌داند.

«محمد بن معاذ انصاری» می گوید:

از عطاء خراسانی شنیدم در مجلسی که عمران بن ابی انس حضور داشت، در بین قبر رسول خدا و منبر آن حضرت ایستاده بود و می گفت: سقف حجره‌های همسران رسول خدا (ص) از شاخه‌های نخل زده شده بود. روی درهای آنها نیز مِسح (۲) انداخته بودند. در این هنگام دیدم که نامه ولید بن عبدالملک خوانده شد. وی دستور ویران کردن حجره‌ها را به ما داد. من هیچ روزی مانند آن روز مردم را گریان ندیدم. عطاء می گوید: شنیدم که سعید بن مسیب می گفت: به خدا سوگند! دوست داشتم این حجره‌ها را به همین شکل حفظ کنند؛ زیرا مردمی از مدینه و نیز از خارج این شهر به اینجا می‌آیند. آنان باید ببینند رسول خدا (ص) در زندگی‌شان به چه میزان از مال دنیا بسنده کرده بود، تا از تکاثر و تفاخر در امور دنیا پرهیز کنند. (۳)

من برداشت نادرست یکی از نویسندگان معاصر، از سخن «سعید بن مسیب» را خوانده‌ام. وی گمان کرده بود دلیل گریه «سعید بن مسیب» این است که «عمر بن عبدالعزیز» قبر رسول خدا (ص) را در حضور تابعان در

۱- وفاء الوفاء بأخبار المصطفی ص، نورالدین سمهودی، ج ۱، ص ۵۱۷.

۲- پارچه‌ای تهیه شده از موی حیوانات.

۳- وفاء الوفاء بأخبار المصطفی ص، ج ۱، ص ۴۶۱.

ص: ۵۵

مسجد قرار داد. از دیگران نیز سخنانی نادرست‌تر خوانده‌ام؛ اما می‌بینید که این برداشت نادرستی است. گفته‌اند که وی قصد بیرون آوردن قبر رسول‌خدا (ص) از مسجد النبی را داشت. حال آنکه می‌دانست پیامبران در قبر نیز زنده‌اند و پیکر آنان در دل خاک متلاشی نمی‌شود. آیا این چیزی جز بی‌ادبی است؟ توهین بالاتر اینکه پیامبر خدا را با نام ساده بخواند. خداوند به ما توصیه کرده که نام رسول خدا (ص) را به صورت ساده نبرید:

لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً (نور: ۶۳)

دعوت پیامبر (از شما) را در میان خود، مانند دعوت از یکدیگر قرار مدهید.

یعنی نگویید: «یا محمد!»

وقتی کتاب‌های «تهذیب التهذیب» (۱)، «میزان الاعتدال» (۲)، «لسان المیزان علی المیزان» (۳) و دیگر کتاب‌های رجالی را ورق می‌زنیم، می‌بینیم این نویسندگان بزرگ، در آثار خود، سخن برخی علما را درباره همتایان خود نقل می‌کنند. چه بسا که گاه آنها را به اشتباه و ناتوانی در حفظ روایات، یا حتی کذب و دروغ متهم می‌کنند. همچنین وقتی کتاب‌هایی مانند «نزهۀ النظر» (۴) یا «تدریب الراوی» (۵) و دیگر کتاب‌های مربوط به اصطلاحات حدیثی را مرور می‌کنیم، می‌بینم راویان درجه‌بندی شده‌اند. برخی ثقه،

۱- ابن حجر عسقلانی.

۲- ذهبی.

۳- ابن حجر.

۴- ابن حجر.

۵- سیوطی.

ص: ۵۶

برخی دیگر اهل ثبت و ضبط، دیگری صدوق و راستگو، شایسته و به این ترتیب، هر راوی، با صفتی مدح یا مذمت می‌شود.

کارشناسان و حدیث‌دانان- نه دانشمندان حدیث‌خوان- نیز طبق احکام این بزرگان درباره راویان، به پذیرش یا ردّ روایت می‌پردازند. اما با این همه، هیچ کس را نمی‌بینیم که این بزرگان و پیشوایان دین را به غیبت و بدگویی نسبت به مردگان متهم سازد و بر این باور باشد که ما نیز باید با این رویه مخالفت کنیم. نه تنها چنین باوری نیست، بلکه گفته‌ها و احکام صادر شده از سوی این نویسندگان بزرگ را گزارش و اخبار آنها درباره رجال حدیث می‌شمریم و خودشان را مسئول این گزارش‌ها یا شهادت دادن بر ضد راویان حدیث می‌دانیم. مگر اینکه ثابت شود این گزارش و شهادت دادن از روی غرض‌ورزی است یا برای این گفته دلیلی وجود دارد که عموم دانشمندان آن را نمی‌پذیرند. در این صورت گزارش و شهادت داده شده، بی‌اعتبار می‌گردد؛ چنان‌که برای مثال در کتاب «قاعدهٔ فی الجرح و التعدیل» (۱) نیز تبیین شده است. بنابراین شهادت و گزارش دادن، با ابراز سخنی از روی تعصب‌ورزی، ستیزه‌جویی یا اختلافات مذهبی تفاوت دارد.

به هرحال هیچ کس را نمی‌یابیم که با تقسیم‌بندی راویان حدیث مخالفت کند و آن را بدعت و ضلالت تلقی نماید؛ بلکه می‌بینیم دانشمندان مختلف از گذشته تاکنون بانیان این تقسیم‌بندی‌های حدیثی را دعا می‌کنند و از آنان به عنوان سلف صالح یاد می‌کنند؛ چراکه آنان با احکام و

۱- اثر سبکی. این اثر با تعلیق و تحقیق شیخ عبدالفتاح ابوغده به چاپ رسیده است.

ص: ۵۷

گفته‌های خود درباره رجال حدیث و درجات آنان، بر گزینش روایات رسول خدا (ص) و صیانت از آنها در برابر احادیث دروغ اهتمام ورزیده‌اند؛ امری که در دین اسلام مطلوب و خیر شمرده می‌شود.

«بخاری» و «مسلم» هر یک با سلسله سند خود از ابن عباس نقل می‌کنند رسول خدا (ص) فرمودند: «جبرئیل (ع) قرآن را برایم به یک حرف خواند. سپس من خواستار حروف بیشتر شدم تا اینکه شمار حروف به هفت رسید».

«بخاری» و «مسلم» از عمر بن خطاب نقل می‌کنند: در زمان حیات رسول خدا (ص) دیدم هشام بن حکم سوره فرقان را تلاوت می‌کند. شنیدم که او قرآن را با حروف فراوان تلاوت می‌کند؛ حروفی که رسول خدا (ص) به من یاد نداده بود. نزدیک بود او را در همان حال نماز بکشم؛ اما صبر کردم تا سلام داد. آن‌گاه لباسش را به دور او پیچیدم و نگه داشتم و پرسیدم: «چه کسی این سوره را برایت خوانده است؟» پاسخ داد: «رسول‌خدا (ص)». به او گفتم: «دروغ می‌گویی؛ چون رسول خدا (ص) به گونه دیگری این سوره را برای من خوانده است». او را نزد رسول خدا (ص) بردم و عرض کردم که این مرد سوره فرقان را به گونه‌ای می‌خواند که شما آن را برای من نخوانده‌ای. آن حضرت به من فرمود: «هشام را رها کن». سپس به هشام فرمود: «ای هشام! سوره فرقان را بخوان». او نیز به همان حرفی که در نماز از او شنیدم، سوره را تلاوت کرد. آن‌گاه رسول خدا (ص) فرمود: «همین‌گونه نازل شده است». سپس به من فرمود: «سوره را بخوان». من هم خواندم. آن حضرت فرمود: «این‌گونه نازل شده است. این قرآن به هفت حرف نازل شده؛ به هرکدام که ممکن بود، تلاوت کنید».

ص: ۵۸

«ترمذی» با سند خود از «ابی بن کعب» نقل می‌کند: رسول خدا (ص) با جبرئیل دیدار کرد و گفت: «ای جبرئیل! من برای امتی مبعوث شدم که سواد ندارند و تاکنون کتابی نخوانده‌اند». جبرئیل در پاسخ گفت: «ای محمد! این قرآن به هفت حرف نازل شده است».

دانشمندان درباره منظور از «حرف» در این روایات اختلاف‌نظر دارند. «شیخ محمد سالم محیسن» شمار آرای موجود در این باره را ده نظر اعلام می‌کند و خود نیز در آخر رأی دیگری را بیان می‌کند. این دانشمندان درباره قرائت‌های هفت‌گانه و ده‌گانه متواتر نظرات مختلفی دارند. یک دیدگاه می‌گوید: قرائت‌های ده‌گانه متواتر، یکی از همان حرف‌های هفت‌گانه‌ای است که بر رسول خدا (ص) نازل شده است. طبری و گروهی دیگر از دانشمندان این رأی را پذیرفته‌اند. دیدگاه دیگری وجود دارد که می‌گوید قرائت‌های ده‌گانه متواتر، بیش از یک حرف از حروف هفت‌گانه نازل شده بر رسول خداست. «مکی بن ابی طالب» و گروهی دیگر از علما پیرو این نظریه هستند.

در این باره نیز مشاهده می‌کنیم دانشمندان و دوستداران قرآن و علوم قرآنی، سپاس‌گزار کسانی هستند که درباره حروف هفت‌گانه، منظور از این حروف، قرائت‌های هفت‌گانه و ده‌گانه و منظور از این قرائت‌ها به تبیین و تألیف همت گمارده‌اند. هرچند این اهتمام از سده سوم هجری و به دست فقیه زبان‌شناس و قاری «ابوعبید قاسم بن سلّام» آغاز گردیده است. دانشمندان علوم قرآنی از کسانی که از گذشته تا به امروز و از اکنون تا روز قیامت به تألیف و تدوین این علوم اهتمام دارند، سپاس‌گزارند. اما هیچ یک

ص: ۵۹

از دانشـمندان بر این باور نیست که رسول خدا (ص) در این باره دستور صریح نفرموده و اصحاب رسول خدا (ص) نیز به این مسئله توجه نکرده‌انـد؛ پس به همین دلیـل این تلاش‌ها بـدعت و نادرست است. هیـچ کس نمی‌گویـد این کار بـدعت و گمراهی در دین است؛ بلکه بر این باورند که این تلاش‌ها در راسـتای حفظ و تبلیغ قرآن کریم برای مردم است. این تلاش‌های علمی در راسـتای آیه نهم سوره حجر است که می‌فرمایـد: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الـذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُون (حجر: ۹)، بی‌تردیـد، ما قرآن را نازل کردیم، و ما به طور قطع آن را حفـظ می‌کنیم. خداونـد کتـاب گران‌قـدر خود را از راه الهـام به اهـل قرآن، برای توجه و اهتمـام به این کتـاب حفـظ و نگهداری می‌کند و نگاهبان آن است.

از دیگر دانش‌هایی که اهتمام به آنها در عصـر رسالت سابقه نداشته و حتی اصحاب و تابعان نیز به آنها توجه نکرده‌اند، زبان عربی، صرف و نحو، بلاـغت و بیـان، فقه، اصول فقه و سـیره‌نگاری است. امـا هیـچ کس تلاش‌هـای انجام گرفته در این دانش‌ها را بـدعت نمی‌شمارد.

ص: ۶۰

ص: ۶۱

آرای دانشمندان درباره تخصیص خوردن روایت «کلّ بِدعهٔ ضلالهٔ»

پس از بیان مواردی از انجام امور نوپدید، از دوران صدر اسلام تا به امروز و تبیین این نکته که از نگاه همگان، چنین بدعت‌هایی ناپسند نبوده‌اند، اکنون به ذکر روایاتی می‌پردازیم که دانشمندان در شرح این احادیث بر وجود مخصِّص برای روایت «کُلُّ بِدعَهٍٔ ضَلالَهٌٔ» اتفاق نظر دارند.

«مسلم»، «نسائی» و «ابن ماجه» از «جریر بن عبدالله بَجلی» روایت می‌کنند: رسول خدا (ص) فرمودند:

هر کس در اسلام سنت نیکویی را پایه‌گذاری کند، اجر این سنت و اجر کسانی که پس از وی به این سنت عمل می‌کنند، برای وی ثبت می‌شود؛ بی‌آنکه از اجر عمل‌کنندگان به این سنت کاسته شود و هرکس در اسلام سنت ناپسندی را پایه‌گذاری کند، گناه کسانی که پس از وی به این سنت عمل کنند، برای او ثبت می‌شود؛ بی‌آنکه از گناه مرتکب‌شوندگان نیز کاسته شود.

«نووی» درباره این حدیث می‌گوید: «این حدیث به انجام و شروع کار

ص: ۶۲

خیر و پایه‌گذاری سنت‌های نیکو تشویق می‌کند. همچنین نسبت به انجام امور باطل و ناپسند هشدار می‌دهد». این روایت، حدیث «هر امر نوپیدایی بدعت و هر بدعتی ضلالت و گمراهی است» را تخصیص می‌زند. بنابراین، روشن می‌شود که این روایت در صدد بیان بدعت بودن هر نوپیدای باطل و بدعت‌های نکوهش شده است.

«سندی» در حاشیه «ابن ماجه» می‌گوید:

منظور از سنت حسنه و نیکو، شیوه پسندیده‌ای است که از آن پیروی می‌شود. همچنین منظور از تفاوت گذاردن میان امور نیک و امور بد، براساس میزان سازگاری و عدم سازگاری آنها با اصول شریعت است.

«ابن ماجه» از ابوهریره با سند صحیح نقل می‌کند: رسول خدا (ص) فرمودند:

هر کس سنتی نیک را پایه‌گذاری کند و دیگران به این سنت عمل کنند، اجر کامل این سنت خیر و اجر عمل‌کنندگان به آن نیز برای او ثبت می‌شود؛ بدون اینکه اندکی از پاداش عمل‌کنندگان به این سنت کاسته شود و هرکس نیز سنت ناپسندی برجای گزارد و دیگران به این سنت عمل کنند، گناه آن به طور کامل برای او نوشته می‌شود. همچنین به اندازه گناه عمل‌کنندگان به این سنت، برای او نوشته می‌شود؛ بدون اینکه ذره‌ای از گناه آنان کاسته شود.

«احمد»، «بزار» و «طبرانی» در «المعجم الاوسط» با سند حَسَن از حذیفه نقل می‌کنند: رسول خدا (ص) فرمود:

هر کس سنت نیکی را بنا کند و به آن عمل شود، اجر خودش و پاداش کسانی که به پیروی از او به این سنت عمل کرده‌اند، برای او نوشته می‌شود؛ اما از پاداش پیروان او نیز کاسته نمی‌شود و هر آنکه سنتی شرّ

ص: ۶۳

برپا کند و به آن عمل شود، گناه خودش و گناه کسانی که به پیروی از او به سنت شرّ عمل کرده‌اند، برایش نوشته می‌شود. اما از گناه عمل‌کنندگان به این سنت نیز کاسته نمی‌شود.

«طبرانی» با سند حسن از «وائلهٔ بن اسقع» از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که فرمودند:

هر کس سنت نیکویی را بنا کند، پاداش این سنت- چه زمانی که زنده است و چه پس از مرگ- برایش نوشته می‌شود، تا زمانی‌که عمل به این سنت نیکو کنارگذاشته شود و هرکس که سنتی ناپسند را بنا کند، تا زمانی که به این سنت عمل می‌شود برایش گناه نوشته می‌شود. هرکس که در حال مرزبانی برای خدا بمیرد، تا برانگیخته شدن او در روز رستاخیز، ثواب عمل مرزبانی برایش نوشته می‌شود.

محدث فقیه «شیخ عبدالله صدیق غماری» پس از بیان روایات پیشین می‌گوید:

این احادیث به صراحت، بدعت را به دو نوع نیک و بد تقسیم می‌کند. سنت نیك آن است که با اصول شریعت سازگار باشد. این سنت اگرچه به اعتبار کسی که آن را پدید آورده، سنتی نوظهور باشد، اما به اعتبار نوع این سنت، مشروع خواهد بود؛ زیرا یکی از افراد قواعد شرعی و دینی است یا اینکه از مصادیق یك آیه یا حدیث به شمار می‌رود. به همین دلیل از آن به عنوان سنت حسنه یاد می‌شود. پاداش این سنت نیز برای پایه‌گذار آن- حتی پس از مرگ- نوشته می‌شود. سنت سیئه آن است که با قواعد شریعت سازگاری نداشته باشد. این نوع سنت، ناپسند، نکوهیده و بدعتی گمراه‌کننده است.

«ابی» در «شرح صحیح مسلم» می‌گوید:

بدعت‌های نیك نیز از مصادیق سنت حسنه هستند؛ مانند به پاداشتن رمضان، توقف بر روی مناره پس از پایان اذان، توقف جلوی در مساجد

ص: ۶۴

جامع و به هنگام ورود امام جماعت و بیـدار مانـدن به هنگام دمیـدن سپیـده؛ زیرا همه این کارها، نوعی کمک در عباداتی است که شریعت آنها را جایز می‌شمارد. [حضرت] علی (ع) و عمر پس از طلوع فجر، مردم را برای نماز صبح بیدار می‌کردند. (۱)

معنای پایه‌گذاری یک سنت، ایجاد آن از روی اجتهاد و استنباط از قواعد شرعی یا عمومات متون و نصوص شرعی است.

«مسلم» و «بخاری» از عایشه روایت می‌کننـد: پیامبر گرامی اسـلام (ص) فرمودنـد: «هر کس در امر ما چیز نوظهوری بیاورد که جزء امر ما نباشـد، باطل است». مسـلم نیز با این تفاوت روایت می‌کند که «هر کس کاری را انجام دهد که بنابر امر ما نباشد باطل است».

برخی دیگر روایت را بـا کمی تفاوت در الفاظ نقل کرده‌انـد: «هر کس در دین ما امری را پدیـد آورد که از دین ما نیست، آن امر، باطل است».

«ابن رجب» می‌گویـد: منطوق این روایت، دلالـت می‌کنـد هر کاری که امر شارع بر آن قرار نگیرد، مردود و باطل است. مفهوم این روایت نیز بیانگر این است که هر عملی که براساس شریعت باشد، مردود نیست.

البته کسـانی که در مـذهب حنفی معتقدنـد نص، مفهوم مخـالف نـدارد، می‌گوینـد: نصّ نسـبت به غیر از منطوق خود ساکت است. بنابراین مردود نبودن عمل پدید آمده‌ای که موافق با اصول شریعت باشد، از نصوص دیگر گرفته شده است.

۱- إتقان الصنعهٔ فی تحقیق معنی البدعهٔ، ص ۱۷ به بعد.

ص: ۶۵

«ابن حجر عسقلانی» در «فتح» می گوید:

این حدیث از اصول دین اسلام شمرده می‌شود و یکی از قواعد این دین است. معنای روایت این است که: هرکس در این دین، امری را نوآوری کند که هیچ یک از اصول دین مؤید آن نباشد، مطلوب نیست و به آن اعتنا نمی‌شود.

«شیخ عبدالله صدیق غماری» می گوید: «این حدیث تخصیص‌زننده روایت «هربدعتی گمراهی است» می‌باشد. در همین حال، تبیین کننده وبیانی برای این روایت است؛ زیرا اگر هرگونه بدعتی- بدون استثنا- بدعت و گمراهی به شمار می آمد، باید در این روایت می‌فرمود: «هرکس امری را در دین ما پدید آورد، آن امر باطل است»؛ اما وقتی می‌فرماید: «هر کس در دین ما امری را پدید آورد که در شمار این دین نیست، باطل و مردود است»، در واقع در مقام بیان این حقیقت است که امر نوپیدا بر دو قسم است.

الف) امری که جزء دین نیست؛ به این معنا که مخالف قواعد و ادله شریعت باشد. این نوع امور نوپیدا، مردود و بدعت و گمراه کننده خواهند بود؛

ب) اموری که جزء دین است؛ به این معنا که اصل یا دلیلی از اصول و ادله شریعت، این امور را تأیید می کند. این امور درست و پذیرفته شده، همان سنت حسنه هستند.

«احمد»، «ابو داود» و «ابن ابوشیبۀ» با سند صحیح متصل از «معاذ بن جبل» نقل می کنند:

وقتی نماز می‌خواندیم، اگر کسی دیرتر از دیگران وارد نماز می‌شد، فردی که کنار او بود، با اشاره می گفت چند رکعت از دیگران عقب است و به جماعت اقتدا نمی کرد. به این ترتیب، برخی در حال رکوع،

ص: ۶۶

برخی دیگر در حال سجده، گروهی نیز ایستاده و گروهی دیگر نشسته بودند. وقتی من برای نماز آمدم، دیدم بخشی از نماز را از جماعت عقب هستم. (۱) به من اشاره شد که چه مقدار عقب افتاده‌ام، من گفتم هر جای نماز باشد اقتدا می‌کنم و بدین ترتیب به نماز آنان پیوستم.

پس نماز را مانند آنها شروع کردم. وقتی رسول خدا (ص) نمازش را تمام کرد، من ایستادم و بقیه نمازم را خواندم. آن حضرت رو به مردم کرد و پرسید: چه کسی چنین و چنان گفته؟ پاسخ دادند: معاذ بن جبل. آن حضرت فرمود: معاذ برای شما سنتی به جای گذاشته و شما به آن اقتدا کنید. اگر کسی در برخی از قسمت‌های نماز از دیگران عقب بود، با امام جماعت نمازش را می‌خواند و وقتی امام نمازش تمام شد، بقیه نماز را به تنهایی تمام می‌کند.

سند این روایت صحیح است.

«شیخ عبدالله صدیق غماری» می‌گوید: از حدیث معاذ استفاده می‌شود که همگام نبودن با امام جماعت در نماز جائز بوده است؛ زیرا افراد هر اندازه از نماز را که عقب بودند، به تنهایی می‌خواندند [تا به امام جماعت برسند]. در نتیجه در رکوع، سجده یا قیام با امام جماعت همراه نبودند. اما نماز را به جماعت تمام می‌کردند. وقتی معاذ این کار را انجام داد و رسول‌خدا (ص) دستور پیروی از نماز خواندن معاذ را صادر کردند، جواز مخالفت با امام جماعت در نماز (۲) نسخ شد و از آن پس مقرر گردید که در

۱- یعنی کسی که از نماز عقب افتاده، نماز خود را شروع می‌کند و به تنهایی می‌خواند تا به همان رکعتی برسد که امام جماعت در حال خواندن آن است. از این زمان تا پایان نماز، دنباله‌رو امام جماعت می‌شود و نماز را با او تمام می‌کند.

۲- به اینکه هراندازه از نماز را که از امام جماعت عقب باشیم، به صورت فرادا بخوانیم تا بتوانیم به امام جماعت برسیم. مترجم

ص: ۶۷

نماز جماعت از امام پیروی شود و در خواندن افعال نماز با او مخالفت نشود. اجماع علما نیز بر این است که عمل به حکم نسخ شده، جایز نیست.

بنابراین، دیدگاه «ابن حزم» (۱) مبنی بر جایز بودن خواندن نماز شکسته از سوی مسافر، پشت سر امامی که نمازش را کامل می‌خواند، باطل است؛ زیرا وقتی نماز را شکسته می‌خواند، مخالفت با امام جماعت کرده است. جواز مخالفت با امام جماعت نیز نسخ شده است. بنابراین عمل کردن به حکم منسوخ، باطل و در این صورت نماز نیز باطل می‌شود. حکم این مسئله مانند نمازخواندن به سوی بیت المقدس است که باطل است. (۲)

باطل بودن دیدگاه «ابن حزم» را به شکل دیگر نیز می‌توان ثابت کرد. به این صورت که بی‌تردید گروه‌های مختلف عرب از نقاط مختلف به مدینه می‌آمدند و پشت سر رسول خدا (ص) نماز می‌خواندند؛ اما هیچ کس نگفت (که نمازتان را شکسته بخوانید). این درحالی است که رسول خدا (ص) به هنگام حج به اهل مکه فرمود: «نمازتان را کامل بخوانید؛ زیرا ما مردمان سفر هستیم». (۳)

به همین دلیل به طور قاطع می‌گوییم کسانی که به مدینه می‌آمدند، نمازشان را به همراه رسول خدا (ص) به طور کامل می‌خواندند؛ زیرا نه تنها

۱- اهل سنت- برخلاف شیعه- درباره نماز مسافر بر این فتوا هستند که مسافر می‌تواند نماز خود را در سفر به طور کامل یا شکسته بخواند. فتوای ابن حزم نیز بر همین اساس است. طبق دیدگاه این دانشمند سنّی، مسافر می‌تواند پشت سر امام جماعتی که نمازش کامل است، نماز خود را به طور شکسته بخواند. مترجم

۲- از این جهت که نماز به سوی بیت المقدس در ابتدا حکم شرعی بوده، اما سپس نسخ شده است.

۳- شاید کنایه از دائم السفر بودن باشد. مترجم

ص: ۶۸

معقول نیست که رسول خدا آنها را به خواندن نماز به صورت شکسته امر کرده باشد، اما این دستور برای ما روایت نشده باشد، بلکه این امر درباره صحابه‌ای که به نقل گفتار و رفتار آن حضرت اهتمام فراوانی داشتند، محال است؛ به ویژه آن بخش از گفتارهای رسول گرامی اسلام که مربوط به نماز باشد؛ نمازی که از مهم‌ترین ارکان دین اسلام است. این استدلال و حجتی است که مقلدان ابن حزم باید به آن عمل کنند و نمی‌توانند آن را کنار بگذارند. (۱)

«احمد» با سندی که راویان آن صحیح هستند، از ابوسعید خدری نقل می‌کند که ابوسعید در خواب می‌بیند سوره «ص» را می‌نویسد. وقتی به آیه سجده‌دار این سوره می‌رسد، (۲)می‌بینند که قلم و دوات و هر چه که پیش روی اوست، همه به سجده می‌روند. ابوسعید می‌گوید: «این خواب را برای پیامبر (ص) بازگو کردم. آن حضرت نیز تا زمانی که این خواب را می‌گفتم، در حال سجده بود».

«شیخ مصطفی عماره» در تعلیق خود بر کتاب «الترغیب و الترهیب» می‌نویسد: «وقتی به آیه بیست و چهارم این سوره (۳) رسید، آن حضرت به

۱- إتقان الصنعهٔ فی تحقیق معنی البدعهٔ، ص ۲۵.

۲- سوره ص آیه سجده‌دار به معنای مصطلح ندارد بلکه مقصود آیه‌ای است که در پایان آن، حضرت داود به سجده افتاد و توبه کرد.[مترجم].

۳- فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ راكِعاً وَ أَنابَ؛ «پس، از پروردگارش آمرزش خواست و به رو درافتاد و توبه کرد».

ص: ۶۹

سجده رفت». (۱)

«ابن ماجه» در «سنن» با سلسله سندی که همه راویان آن ثقه هستند، از «سعید بن مسیب» روایت می‌کند: بلال نزد رسول خدا آمد تا اذان صبح را بگوید. به او گفتند رسول خدا در خواب است. بلال گفت: «الصَّلاةُ خَیرٌ مِنَ النَّوم» (۲)، بدین‌گونه این عبارت برای اذان صبح تأیید شد و اذان صبح به این شکل درآمد. طبرانی روایت را این‌گونه نقل می‌کند که پس از بیان این عبارت از سوی بلال، رسول خدا (ص) فرمود: «چه عبارت خوبی است. [همیشه] آن را در اذان بگو».

«بخاری» از «رفاعهٔ بن رافع» نقل می‌کند: روزی پشت سر پیامبر (ص) نماز می‌خواندیم؛ وقتی آن حضرت سر از رکوع بلند کرد، فرمود: «سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَه». یکی از نمازگزاران گفت: «رَبَّنا وَ لَکَ الحَمد، حَمداً کَثیراً طَیباً مُبارَکاً فِیهِ». وقتی نماز به پایان رسید، آن حضرت پرسیدند: «چه کسی این عبارت را گفت؟» آن مرد خود را معرفی کرد. رسول خدا فرمود: «سی و چند فرشته را دیدم که برای نوشتن این عبارات از یکدیگر پیشی می‌گرفتند».

«ابن حجر» در «فتح الباری» می‌نویسد: «برای اثبات جایز بودن گفتن ذکری غیر مأثور [از رسول خدا]- به شرط عدم مخالفت آن با ذکر مأثور- در نماز به این روایت استناد می‌شود». (۳)

رسول خدا (ص) از شهادت «خُبیب بن عدی الأوسی» در غزوه رجیع به

۱- الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۳۵۶.

۲- نماز بهتر از خواب است.

۳- اقتباس از اتقان الصنعهٔ فی تحقیق معنی البدعهٔ، صص ۱۷- ۲۷.

ص: ۷۰

همراه پنج تن دیگر اندوهناک شد. این در حالی است که خبیب نماز موسوم به «نماز موت» را از خود ساخته بود. داستان نماز «موت» به این صورت است که وقتی می‌خواستند خبیب را بکشند، از مشرکان اجازه خواست تا دو رکعت نماز بخواند. آنها نیز به او اجازه دادند و خبیب نماز را به صورت دو سجده خواند. این نماز پس از او برای کسانی که با شکنجه کشته می‌شوند، به یک سنت تبدیل شد. خبیب پس از خواندن این نماز گفت: «اگر مشرکان گمان نمی‌بردند که من از بیم مرگ نماز می‌خوانم، همچنان به نماز ادامه می‌دادم. از هیچ سختی که برای خدا باشد، نیز هراسی ندارم». سپس این گونه سرود:

وَلَسْتُ أبالی حینَ اقتَلُ مُسلِماً عَلی أی جَنبٍ کانَ فِی الله مصرعی

وَذلکَ فی ذاتِ الإلهِ وَ إن یشَأ یبارِکُ عَلی أوْصالِ شِلوٍ مُمَزَّعِ (۱)

۱- به نقل از الاصطفا فی سیرة المصطفی، نبهان، ج ۲، ص ۱۹۸.

ص: ۷۱

یک هدیه

آنچه در زیر می‌آید، هدیه‌ای است که نویسنده آن را به جناب «صنعانی» و دیگر کسانی که مانند او می‌پندارند، هرگونه بدعتی نادرست است، تقدیم می‌کند. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

ثُمَّ قَفَّيْنا عَلى آثارِهِمْ بِرُسُلِنا وَ قَفَّيْنا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ آتَيْناهُ الإِنْجِيلَ وَ جَعَلْنا فِى قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبانِيَّةً ابْتَدَعُوها ما كَتَبْناها عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللهِ فَما رَعَوْها حَقَّ رِعايَتِها فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ (حدید: ۲۷)

سپس در پی آنان پیامبران (دیگر) خود را فرستادیم و به دنبال آنان عیسی بن مریم را مبعوث کردیم و به او انجیل عطا کردیم و در دل‌های کسانی که از او پیروی کردند رأفت و رحمت قرار دادیم و رهبانیتی را که ابداع کرده بودند ما بر آنان مقرّر نداشته بودیم گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود ولی حق آن را رعایت نکردند از این رو ما به کسانی از آنها که ایمان آوردند پاداششان را دادیم و بسیاری از آنها گنه‌کارند.

«قرطبی» در تفسیر این آیه می‌نویسد: وَرَهْبانِيةً ابْتَدَعُوها، یعنی از پیش

ص: ۷۲

خویش درآوردند. قتاده می‌گوید: رهبانیتی که آنان بدعت نهادند، ترک [نزدیکی با] زنان و ماندن در صومعه‌ها بود. در روایتی مرفوع آمده است: [بدعت آنان] سر به دشت‌ها و کوه‌ها گذاردن بود. ما کَتَبْناها عَلَیهِمْ، یعنی ما به آنها دستور نداده و این کارها را برایشان واجب نکرده بودیم. درباره إِلَّا ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللهِ گفته می‌شود که استثنای منقطع است.

بر این اساس، معنای عبارت این گونه است: ما بر آنها واجب نکردیم، اما آنها برای کسب خشنودی خدا این کار را کردند. ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللهِ، یعنی آنچه را واجب کرده بودیم، به نحو شایسته انجام ندادند. این عبارت خاص است؛ زیرا برخی از این قوم، حق مطلب را به گونه‌ای شایسته ادا نکردند؛ بلکه با زاهدنمایی، به دنبال ریاست‌طلبی بر مردم و تجاوز به حقوق آنان بودند.

«قرطبی» می‌گوید: این آیه دلالت دارد که هرگونه امر نوپیدایی بدعت است. پس شایسته است انسانی که بدعت نیکی پایه‌گذاری می‌کند، از آن روی نگرداند و ضدّ آن را انجام ندهد، تا نکوهش این آیه شامل حال او نشود. از «ابوامامه باهلی» (۱) روایت شده که می‌گفت: شما نماز خواندن در شب‌های ماه مبارک رمضان را ایجاد کردید؛ درحالی‌که بر شما این کار واجب نشده بود. فقط روزه گرفتن بر شما واجب بود. پس به کار خویش ادامه بدهید و آن را رها نکنید؛ زیرا مردمی از بنی‌اسرائیل بدعت‌هایی نهادند که خداوند آنها را واجب نکرده بود. آنان با این کار، خشنودی خداوند را

۱- نام وی «صُدی بن عجلان» است.

ص: ۷۳

دنبال می کردند، اما آن گونه که شایسته بود، حق مطلب را ادا نکردند. به همین دلیل خداوند در این آیه عمل آنها را نکوهش می کند. (۱)

بنابراین می‌فهمیم «ابن کثیر» در تفسیر آیه به اشتباه رفته است. وی درباره فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا می گوید: یعنی آنها به آنچه ملزم شده بودند، به شکل شایسته پایبند نشدند. این آیه آنها را از دو جهت نکوهش می کند: اول، بدعت نهادن در دین خدا و آوردن چیزهایی که خداوند به آن امر نکرده بود. دوم، عدم پایبندی به آنچه خود گمان می‌بردند آنها را به خداوند عزوجلّ نزدیک می کند و باعث تقرب به آن حضرت است. (۲) اشتباه «ابن کثیر» این است که روشن نمی کند چگونه خداوند انجام ندادن بدعتی خودساخته که خدا اجازه آوردن آن را نداده، مذمت می کند؟ در حالی که اصل بر پسندیده بودن ترک بدعت است؛ مگر اینکه سخن «ابوامامه باهلی» را بپذیریم که مطلوب ما همین است.

«بخاری» با سند خود از ابن عمر در باب «الصلاة الضحی» از مجاهد نقل می کند:

من و عروة بن زبیر وارد مسجد شدیم و دیدیم عبدالله بن عمر در کنار حجره عایشه نشسته است. مردم نیز نماز «چاشت» می‌خوانند. از وی درباره این نماز پرسیدیم. او پاسخ داد: بدعت است.

«شیخ عبدالله محفوظ» می گوید: «بی تردید منظور او بدعت نکوهیده نیست؛ زیرا وی مردم را از خواندن این نماز منع نکرد». دلیل دیگر، روایتی

۱- الجامع لأحکام القرآن، قرطبی، ج ۱۷، صص ۲۶۳ و ۲۶۴. با اندکی تلخیص.

۲- تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر دمشقی، ج ۸، ص ۶۱.

ص: ۷۴

است که «ابن ابو شیبه»- که به گفته «ابن حجر» سند آن صحیح است- نقل کرده است. وی می گوید: «عبدالله عمر» در پاسخ به آنان گفت: «بدعت خوبی است»؛ همان گونه که پدرش درباره نماز تراویح این عبارت را گفته بود. بنابراین او نیز مانند پدرش بر این باور است که دو نوع بدعت داریم: بدعت پسندیده و بدعت نکوهیده. بدعتی که در امور خیر ایجاد شود و با شریعت منافات نداشته باشد یا با یکی از نهی‌های شارع تعارض نداشته باشد، این بدعت پسندیده است. این نوع بدعت، همانی نیست که رسول‌خدا (ص) در روایت خود مدّ نظر داشته‌اند.

بنابراین، حدیث تخصیص می‌خورد و بدعت شرعی، از شمار افراد این روایت خارج می‌شود. منظور حدیث رسول خدا (ص) بدعت گمراه‌کننده‌ای است که با نصوص شرعی یا با ادله شرعی در تقابل باشد؛ چنان‌که سنت رسول خدا (ص) و سیره آن حضرت پذیرفتن بدعت در امور خیر است. «عبدالرزاق»- به گفته «ابن حجر» سند این روایت صحیح است- نقل می کند: «ابن عمر» درباره بدعت این گونه می گوید:

عثمان کشته شد، اما هیچ کس او را از خطاهایی که مرتکب شده بود، تنزیه نمی کرد. برای من چیزی دوست داشتنی‌تر از این کار مردم نیست که بنا نهادند! (۱)

۱- السنهٔ و البدعهٔ، ص ۱۷۷. همچنین ر. ک: الترغیب و الترهیب، ج ۱، ص ۴۶۳.

ص: ۷۵

آیا «تَرک فعل» از احکام فقهی است؟

برای برخی از دوستان خوشایند است درباره هر عملی که رسول خدا (ص) انجام نداده، مهر بطلان بزنند. اینان دوست دارند با خشونت و سنگدلی با این افعال مخالفت کنند و آنها را بدعت بنامند. دستاویز حکم آنان نیز سابقه نداشتن این افعال در سیره رسول خدا (ص) است. البته طبیعی است این افراد امور دنیایی را از این قاعده استثنا می‌کنند و بهره‌مندی از خودروهای گران‌قیمت، خانه‌های فاخر و زندگی‌های مرفه و نیز سخن گفتن کارشناسانه درباره امور دنیایی و تلاش برای رسیدن به بهره‌های دنیایی بیشتر را از مصادیق حکم خود نمی‌دانند!

از دیگر مسائلی که در نگاه اینان از مصادیق حکم بالا نیست، بهره‌مندی از ابزارهای دنیایی برای رسیدن به هدف است. به همین دلیل به دنبال گرفتن مدرک تحصیلی و تحصیل تخصص‌های مختلف می‌روند. از نگاه آنان، دانشمندی که مدرک تحصیلی ندارد- اگرچه عالم و برتر از آنان باشد-

ص: ۷۶

بی‌ارزش و بی‌اعتبار است. پیمودن مقاطع مختلف تحصیلی، خواندن مواد آموزشی و برگزاری امتحانات کتبی و شفاهی و نیز نظام قبولی و مردودی و ... اموری استثنا شده هستند. اگرچه پیامبر (ص) این کارها را انجام نداده، اما از نگاه این افراد، انجام دادن این کارها بدعت به شمار نمی‌رود. همچنین این افراد پیشرفت در علوم انسانی، ساخت کارخانه و کارگاه و نیز به دست آوردن برتری‌های علمی و فنی مباح را بدعت نمی‌دانند.

با آنکه می‌دانند رسول خدا (ص) هیچ یک از کارهای گفته شده را انجام نمی‌داد، اما انجام دادن این کارها را بدعت نمی‌دانند و از حکم خود استثنا می‌کنند. هنگامی که دانشمندان با آنان بحث و تبادل نظر می‌کنند، پاسخ آنان چنین است: بدعت، ویژه امور نوپیدای دینی است. البته این پاسخی جالب است.

پیش از این با ادله فراوان تبیین کردیم که امور نوپیدا در دین که با اصول و قواعد دین سازگار باشند، مشروع و پذیرفته است. با این استدلال، راه این افراد بسته می‌شود و چاره‌ای جز پذیرفتن حقیقت ندارند. خداوند مؤمنان را از این‌گونه ستیزه‌جویی‌ها که اندیشه‌ها را به سردرگمی می‌کشاند، حفظ نماید. امری که بذر اختلاف را می‌پراکند و به جای اینکه به برادری دینی میان آنان و همکاری مسلمانان در نیکی و تقوا- که دستور خداوند است- کمک کند، محصولی جز بیزاری و نفرت ندارد.

پیش از این درباره بدعت و ادله مربوط به درستی بدعت‌های موافق با احکام شرع سخن گفتیم. اکنون می‌خواهیم بدانیم ترک فعل از سوی رسول‌خدا (ص) به چه معناست و چه حکمی بر آن مترتّب می‌شود.

«ترک» عبارت است از اینکه رسول خدا (ص) کاری را انجام نداده باشد

ص: ۷۷

یا سلف صالح انجام کاری را ترک کرده‌اند. اما در این رابطه هیچ نصّ شرعی وجود نداشته باشد که بیانگر حرمت یا کراهت انجام آن فعل باشد.

دانشمندان اصول فقه به هنگام برشمردن انواع حکم تکلیفی، «ترک» را از انواع آن قرار نداده‌اند. در کتاب «الوجیز فی أصول استنباط الاحکام فی الشریعهٔ الاسلامیهٔ» حکم تکلیفی به هفت گونه تقسیم شده است: فرض، واجب، مستحب، حرام، مکروه تحریمی، مکروه تنزیهی و مباح. (۱) اما بسیاری از دانشمندان اصول فقه، دسته‌بندی دیگری ارائه داده‌اند و احکام را به پنج دسته تقسیم می کنند: «واجب، مستحب، مباح، مکروه و حرام. اما هیچ یک از آنها- چه آنان که هفت نوع حکم شمرده‌اند و چه قائلین به پنج نوع حکم تکلیفی- نگفته‌اند که «ترک» نیز حکم تکلیفی است. پس چگونه برخی از دوستان حکم می‌دهند که انجام امر ترک شده بدعت است؟! حقیقت این است که امر ترک شده یا مباح، یا مستحب و چه بسا از سنت و سیره است. همان‌گونه که گفتیم منظور ما از ترک، اموری هستند که دلیلی بر نهی از انجام آنها وجود ندارد. در غیر این صورت، حکم انجام ترک، حرمت یا کراهت می‌شود. برای تبیین بیشتر مسئله انواع ترک شده‌ها را بیان می کنیم:

۱. ترک‌شده‌هایی که از امور مباح هستند؛ مانند امور مربوط به خوراک، پوشاک، مسکن و وسیله نقلیه. هیچ کس نمی‌پندارد که رسول خدا (ص) همه امور مباح را انجام داده‌اند. پس هرچه را ترک کرده‌اند، انجام آنها ممنوع می‌شود.

۱- أصول الفقه علی مذهب أبی حنیفهٔ، شیخ دکتر محمد عبداللطیف بن صالح الفرفور، ج ۲، ص ۳۷۱.

ص: ۷۸

۲. ترک‌شده‌هایی که از امور مستحب به شمار می‌روند. پیش از این گفته شد که امور فراوانی هستند که رسول خدا (ص) انجام آنها را دوست می‌داشتند و نسبت به انجام این افعال توسط اصحاب، رغبت نشان می‌دادند. اما با این حال، هیچ روایتی در دست نیست که آن حضرت- پدر و مادرم فدای او باد- همه این افعالی را که دوست می‌داشته‌اند، خود نیز انجام داده‌اند. از این دسته امور می‌توان به مداومت نداشتن پیامبر به خواندن سوره توحید در همه رکعت‌های نماز جماعت و گفتن بسیاری از ذکرهای مأثور از ایشان اشاره کرد. از آنجا که آن حضرت، مسئولیت‌های فراوانی به عهده داشتند، خود به انجام همه آنها مداومت نداشتند.

۳. اموری که از سنت بوده‌اند، اما برای به سختی نیفتادن امت و بیم واجب شدن این امور ترک شده‌اند. به جماعت خواندن نماز تراویح از این قسم است. رسول خدا (ص) در یکی از شب‌های ماه مبارک رمضان این نماز را به همراه گروهی اقامه کردند. در شب بعد، شمار بیشتری از صحابه در این نماز شرکت کردند؛ اما شب سوم یا چهارم بود که آن حضرت برای خواندن این نماز به جماعت حاضر نشد. اصحاب هر چه انتظار کشیدند، بی‌فایده بود. صبح روز بعد، آن حضرت به اصحاب فرمود: من از آمادگی شما اطلاع دارم؛ اما ترسیدم [به جماعت خواندن این نماز] بر شما واجب شود. پس ای مردم! این نماز را در خانه‌های خود [به تنهایی] بخوانید. این روایت در کتاب‌های صحاح و سنن نقل شده است.

«بخاری» نقل می‌کند: رسول خدا (ص) از بلال تقدیر کرد و به او فرمود: «بهترین عملی را که در اسلام انجام داده‌ای بگو؛ زیرا من صدای کفش‌های تو

ص: ۷۹

را در بهشت شنیده‌ام». بلال پاسخ داد: «من به هیچ یک از اعمالم امیدوار نیستم؛ مگر اینکه در هرساعت از شبانه‌روز که وضو گرفتم، با آن وضو نماز خواندم».

«ابو داود»، «ترمذی» و «ابن ماجه» نقل می‌کنند: وقتی رسول خدا (ص) قضای حاجت کردند، عمر از پشت سر، به ایشان کوزه آبی داد. آن حضرت پرسید: «این چیست؟» عمر پاسخ داد: «آبی است که با آن وضو می‌گیری». پیامبر (ص) به او گفت: «به من دستور داده نشده که پس از هربار قضای حاجت وضو بگیرم. اگر این کار را می‌کردم، سنت می‌شد».

ابن عباس می‌گوید: روزی رسول خدا (ص) از مستراح بیرون آمد و برای او غذا آوردند. از آن حضرت پرسیدند: «برایتان آب بیاوریم تا وضو بگیرید؟» ایشان پاسخ دادند: «به من فرمان داده شده وقتی خواستم نماز بخوانم، وضو بگیرم». این روایت را «مسلم»، «بخاری»، «ترمذی» و «ابوداود» نقل کرده‌اند. «ترمذی» این حدیث را حسن می‌داند.

«بخاری» و دیگران از عایشه نقل می‌کنند:

رسول خدا (ص) برخی از کارهایی را که دوست داشت، انجام نمی‌داد؛ چون بیم آن داشت که مردم نیز به آن عمل کنند و بر آنها واجب شود. ایشان هرگز به هنگام چاشت تسبیح نمی‌گفتند، اما من می‌گفتم.

«مسلم» از عایشه نقل می‌کند: «پیامبر (ص) به هنگام چاشت، چهار رکعت می‌خواند و گاه تعداد این رکعات بیشتر می‌شد». این روایت دلالت بر این دارد که آن حضرت خواندن نماز چاشت را به طور پیوسته دنبال نمی‌کردند.

«ابو سعید خدری» نیز می‌گوید: «آن حضرت گاه نماز چاشت را ترک

ص: ۸۰

می‌کرد تا ما بگوییم ایشان این نماز را نمی‌خواند. همچنین گاهی این نماز را به جا می‌آورد تا بگوییم ایشان نماز چاشت می‌خواند».

۴. اموری که به دلیل وجود نهی شرعی از آن، ترک شده‌اند. بی‌تردید این نوع امور، در حیطه بحث ما نمی‌گنجد؛ زیرا به دلیل شرعی، نهی شده‌اند و باید آنها را ترک کرد.

«شیخ عبدالله الصدیق غماری» در رساله ارزشمند خود «حسن التفهم و الدرك لمسألة الترك» می‌نویسد: وقتی پیامبر (ص) انجام کاری را ترک گفته‌اند، به غیر از حالت حرمت، شش حالت برای این ترک قابل تصور است:

اول، این ترک از روی یک عادت باشد. در روایت است که سوسمار کباب شده‌ای برای آن حضرت آوردند. ایشان دست مبارکشان را پیش آوردند تا از آن بخورند. پیش از اینکه شروع به خوردن کنند، گفته شد که این سوسمار است. آن حضرت با شنیدن این سخن، دست از خوردن کشید. پرسیدند: مگر این حرام است؟ پاسخ دادند: «نه، اما در زمین قوم من نبوده است». به همین دلیل بهتر دیدم نخورم. این حدیث در صحیحین آمده است. این روایت بر دو امر دلالت دارد: اول، ترک یک کار- هرچند پس از روی آوردن به انجام آن- دلیل بر حرمت نیست. دوم، ناخوشایند بودن و کثیف بودن یک غذا نیز دلیل بر حرام بودن آن نیست.

دوم، این ترک به دلیل فراموشی باشد. رسول خدا (ص) در نماز دچار سهو شد و برخی از اجزای نماز را فراموش کرد. از ایشان پرسیده شد: آیا نماز تغییر کرده است؟ پاسخ دادند: نه، من نیز انسانم و مانند شما فراموش

ص: ۸۱

می کنم. اگر فراموش کردم، به من یادآوری کنید. (۱)

سوم، ترک یک فعل از سوی پیامبر (ص) به دلیل ترس از واجب شدن آن برای امت بوده است؛ مانند زمانی که پیامبر (ص) دید ممکن است نماز تراویح بر مردم واجب شود، با این که اصحاب برای خواندن این نماز گرد آمده بودند، ایشان حاضر نشدند و این نماز را ترک کردند.

چهارم، ترک کردن یک کار به این دلیل باشد که انجام آن به ذهن رسول خدا (ص) خطور نکرده است. آن حضرت برای خواندن خطبه نماز جمعه کنار نخلی ایستاده و سخنرانی می کردند. فکر استفاده از یک صندلی نیز به ذهن ایشان خطور نکرده بود. وقتی پیشنهاد شد که منبری ساخته شود تا بر بالای آن خطبه بخوانند، آن حضرت موافقت کردند؛ زیرا سخنرانی بر روی منبر، رساتر بود. نمونه دیگر اینکه اصحاب رسول خدا (ص) به ایشان پیشنهاد ساخت سکویی گِلی دادند تا آن حضرت بر روی آن بنشیند و افراد غریبه‌ای که وارد شهر می‌شوند، پیامبر (ص) را بشناسند. آن حضرت خودشان در این فکر نبودند؛ اما وقتی پیشنهاد ساختن آن مطرح شد، با این پیشنهاد موافقت کردند.

پنجم، ترک فعل از سوی پیامبر (ص) به این دلیل بوده که این فعل یکی از افراد عمومات آیات یا روایات بوده است. برای مثال، نماز چاشت و بسیاری از مستحبات مشمول این فرمایش خداوند هستند: وَ افْعَلُوا الْخَيرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ «وکار نیک انجام دهید؛ تا رستگار شوید». (حج: ۷۷) این آیه و

۱- این نوشتار از نگاه یکی از دانشمندان اهل سنت است. لذا مسئله فراموشی پیامبر ص و ... برخلاف باورهای شیعه است. شیعه این گونه روایات را مخدوش می‌داند. مترجم

ص: ۸۲

دیگر آیـات و نیز ادله نقلی فراوان دیگر دلالـت می کننـد که نمـاز چاشت نیز یک خیر و نیکی است؛ بنابراین ترک این نماز و مانند آن از سوی پیـامبر (ص) در کنـار ادله عـامی که بیـانگر مسـتحب بودن این اعمال هسـتند، این فرضـیه را که ترک این نماز از سوی رسول خدا (ص) نشانه حرمت انجام آن است، باطل می‌سازد.

ششم، ترک فعل از بیم تغییر در روحیه اصـحاب یا برخی اصـحاب بوده است. طبق روایتی که در صـحیحین آمده، رسول خدا (ص) به عایشه می‌فرماید: اگر قوم تو تازه مسـلمان نبودند، بیت الله الحرام را ویران می کردم و به شیوه حضرت ابراهیم (ع) می‌ساختم؛ زیرا قریش آن را به طور کامـل نسـاخته است. بنـابراین، ترک خراب کردن خـانه خـدا و بازسازی آن، به دلیل جلوگیری از انحراف تازه مسلمانان مکه بود که هنوز از افکار جاهلیت فاصله نگرفته بودند.

البته چه بسا ترک فعل از سوی پیامبر (ص) دلایل دیگری نیز داشته باشد که با پژوهش در منابع روایی دانسته شوند. در هیچ روایت صحیح یا اثری از آثار، اعلام نشده که رسول خدا (ص) کاری را ترک کرده‌اند، زیرا انجام آن کار حرام بوده است.

«شـیخ غمـاری» در ادامه می‌نویسـد: ترک، دلیـل بر حرمت نیست. در کتـاب «الرد المحکم المتین» تبیین کرده‌ام که ترک یک چیز، نشـانه حرمت آن نیست. به همین مناسـبت این مطالب را در اینجا نیز می‌آورم: ترک فعل، به تنهایی و بـدون وجود نصّی که دلالت کنـد انجـام فعـل ترک شـده، ممنوع است، نمی‌توانـد حجت و دلیـل برای حرمت آن فعل باشـد؛ بلکه بالاترین چیزی که می توان از ترک آن فعل فهمید، مشروع بودن ترک آن است.

ص: ۸۳

بنابراین، ممنوع بودن انجام کاری که توسط رسول خدا (ص) ترک شده، فقط از ترک این فعل قابل استنباط نیست؛ بلکه باید دلیل دیگری برای ممنوع بودن آن وجود داشته باشد. امام ابوسعید بن لُبّ نیز این قاعده را بیان کرده است. وی در پاسخ به کسانی که دعا کردن پس از نماز را مکروه می‌دانند، می‌گوید: کسی که مخالف دعا کردن پس از نماز است، بالاترین دلیلی که می‌تواند برای این مخالفت بیاورد این است که این عمل در سیره متشرعه نبوده است. [پاسخ می‌دهیم:] فرض می‌کنیم این ادعا درست باشد؛ اما نبودن این عمل در سیره پیشینیان، فقط نشان‌دهنده جواز ترک دعا کردن پس از نماز است. اما حکم تحریم انجام این عمل یا مکروه بودن آن، از این دلیل برداشت نمی‌شود؛ به ویژه عملی مانند دعا که یک اصل اجمالی و مقرر از سوی شریعت برای جایز بودن آن وجود دارد. (۱) ابن قیم می‌گوید: تلاوت قرآن و هدیه کردن آن به فردی، بدون مطالبه مزد، امری است که ثواب آن به فرد می‌رسد؛ چنان‌که ثواب روزه و حج به دیگری می‌رسد.

اگر اشکال شود که این کار در شیوه پیشینیان سابقه ندارد و با وجود اهتمام فراوان آنان به انجام امور خیر، هیچ یک از آنان چنین کاری را انجام نداده است و رسول خدا (ص) نیز آنها را برای انجام این کار راهنمایی نکرده‌اند؛ بلکه آن حضرت (ص) اصحاب خود را به دعا کردن، استغفار، صدقه، حج و روزه رهنمون ساخته‌اند. اگر ثواب قرائت قرآن به دیگری می‌رسید، بی‌تردید رسول خدا یاران خود را به این کار هدایت می‌کرد و

۱- حسن التفهم و الدرک لمسألة الترک، صص ۱۴۰- ۱۴۲.

ص: ۸۴

آنان نیز انجام می‌دادند، پاسخ این اشکال این است که اگر اشکال‌کننده، رسیدن ثواب حج، روزه، دعا و استغفار را می‌پذیرد ...(۱)

ابن قیم در ادامه می‌گوید: این ادعا که هیچ یک از پیشنیان و صحابه این کار را نمی‌کردند و اطرافیان آنها نیز این مسئله را نقل نکرده‌اند، در واقع، این ادعا اقرار به این امر است که آنچه را نمی‌داند نفی کرده است. [ندیدن یا نشنیدن دلیل بر نبودن نیست.] چه بسا پیشینیان این عمل را انجام می‌داده‌اند، ولی اطرافیان آنها شاهد این عمل نبوده‌اند. فقط خدا از نیت‌ها و اعمال آنها آگاهی کامل دارد. (۲)

در اینجا به تناسب موضوع، یکی از آثار نقل شده را بازگو می‌کنیم. «احمد» و «طبرانی در «المعجم الکبیر» نقل می‌کنند که داود بن ابوصالح می‌گوید: روزی مروان مردی را دید که صورت خود را روی قبر پیامبر (ص) گذاشته است. به او گفت: «می‌دانی چه می‌کنی؟» وقتی آن مرد رو به مروان شد، آشکار شد که ابو ایوب است. ابو ایوب پاسخ داد:

بله، می‌دانم. من نزد رسول خدا (ص) آمده‌ام، نه نزد قبر او. از رسول گرامی اسلام شنیدم که می‌فرمود: وقتی اهل دین حاکم و والی شدند، به حال دین گریه نکنید. وقتی که غیر اهل آن حاکمان دین شدند بگریید. (۳)

۱- مؤلف پاسخ ابن قیم را در این قسمت کامل بیان نکرده است. او می‌گوید: اگر اشکال‌کننده می‌پذیرد که ثواب اعمالی مانند حج، روزه و دعا به میت می‌رسد، باید بپذیرد که ثواب قرائت قرآن نیز به شخص میت می‌رسد؛ زیرا تفاوتی بین عمل عبادی قرآن با حج، روزه و دعا نیست [مترجم].

۲- الروح، ص ۲۲.

۳- ر. ک: مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۳۴۵.

ص: ۸۵

در پایان، سخن «دکتر یوسف قرضاوی» را در این باره نقل می کنیم:

اگر کسی به دلیل دیدگاهی که خودش دارد، با رأی یا سلوک وهابیون مخالفت ورزد، او را متهم می کنند که دچار تعصب، بدعت، تحقیر سنت یا مانند آن شده باشد. وهابیون فقط به عامه مردم سوء ظن ندارند، بلکه خواص و نخبگان نیز در معرض این اتهام قرار دارند. بنابراین هیچ فقیه، اندیشمند یا مبلغ دینی نیست که از گزند بدگمانی اینان در امان باشد.

چه بسا می توان گفت هیچ کس نیست که از گزند ناسزاگویی این افراد نیز در امان بماند. آنان به مخالفان خود می گویند: خداوند دستت را فلج کند یا زبانت بریده باد. آنان در روا داشتن نارواهایی مانند دروغ گو و تهمت‌زن نسبت به مخالفان خود ابایی ندارند؛ بلکه حتی بسیاری از دانشمندان مسلمان را به بدعت گذاری متهم می کنند.(۱)

۱- در این مبحثِ کتاب، برخی مطالب هست که انتشار آن به صورت ترجمه صرف، جایز و روا نیست. برای مثال نویسنده، سید جمال را فردی فراماسون و گمراه معرفی می کند. اندیشه او را نیز یک بدعت می‌داند که باید دانشمندان مسلمان با این نوع تفکر مبارزه کنند.

ص: ۸۶

امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر از قواعـد و ارکان دین مبین اسـلام است. نصوص فراوانی وجود دارد که دلالت بر وجوب این فریضـه اسـلامی دارد. در این ادلّه خسارت‌های ناشـی از عمل نکردن امت اسـلام به این واجب تبیین شده‌انـد؛ چنان‌که چگونگی ابتلای این جامعه ساکت در برابر منکر نیز بیان شده است. رسول خدا (ص) به رساترین و دقیق‌ترین توصـیف، این معنا را بیان فرموده‌اند. ایشان می‌فرمایند: «این وبال و سرانجام بدی است که ما را در خود می‌پیچد».

از «نعمان بن بشیر» روایت شده که رسول خدا (ص) فرمودند:

داسـتان کسـی که به اجرای حدود الهی می‌پردازد و کسی که به آن گرفتار می‌آید، مانند گروهی است که در سوار شدن بر کشتی قرعه انداختنـد. برخی در بالای آن قرار گرفتنـد و برخی در پایین. آنان که در زیر قرار داشـتند، هرگاه می‌خواسـتند آب بنوشـند، از کنار آنان که در بالا قرار داشتند می گذشتند.

ص: ۸۷

در نتیجه گفتند:

چه می‌شود که مـا در سـهم خود شـکافی ایجـاد کنیم و از دریا آب برداریم و آنان را که بالای ما قرار دارنـد، نیازاریم. در حالی‌که اگر آنها را با خواسته‌شان رها می‌کردند، همگی هلاک می‌شدند و اگر دستشان را می‌گرفتند، همگی نجات می‌یافتند. (۱)

دانشـمندان برای امر به معروف و نهی از منکر آداب و شرایطی را بیان کرده‌اند که برای انجام این فریضه، رعایت آنها لازم است. از جمله این شـرایط این است که معروف بودن آن عمل بایـد میان همه عالمان دین مورد اتفاق باشـد. منکر نیز همین طور. بنابراین در اموری که اجتهـادی هسـتند و میـان علما اختلاف نظر وجود دارد، امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست؛ زیرا هرکس وظیفه‌ای متفاوت از دیگری دارد و برای انجام این اعمال اسـتدلال دارد، یا اینکه از دیگری تقلید می‌کند. امرکننده به معروف و نهی‌کننده از منکر، باید فردی حکیم باشد و به شیوه‌های امر به معروف و نهی از منکر و نیز به امور روان‌شناختی آشنا باشد.

نقل می‌کنند که مردی نزد مأمون آمد و به او گفت: ای امیر مؤمنان! من می‌خواهم سـخنی را به تندی به تو بگویم، اما تو خشـمگین نشـو! مـأمون به وی گفت: این کـار را نکن؛ زیرا خداونـد کسـی را که بهـتر از تـو بود، برای فردی بـدتر از من برانگیخت. خـداوند حضرت موسی و هارون (علیهما السلام) را برای فرعون فرستاد و به آنها گفت که با او به نرمی سخن بگویید. باشد که

۱- بخاری و ترمذی این روایت را نقل کرده‌اند.

ص: ۸۸

پند پذیرد یا بترسد. (۱) این توصیه بسیار زیبا و حکیمانه‌ای است که مأمون بیان داشته است.

خداونـد می‌فرمایـد: وَ مَن یُؤْتَ الْحِکْمَـهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیراً کَثِیراً؛ «و به هر کس دانش داده شود، به یقین خیری فراوان داده شده است». (بقره: ۲۶۹)

۱- فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَینًا لَعَلَّهُ یتَذَکَّرُ أَوْ یخْشی. طه: ۴۴.

ص: ۸۹

ص: ۹۰

بدعت‌های ناپسند و گمراه کننده

اشاره

اکنون که با امر به معروف و نهی از منکر و شرایط آن آشنا شدیم، به طور خلاصه به برخی از بدعت‌هایی اشاره می کنیم که لازم است دانشمندان و مبلغان با دل و زبان خود برای مبارزه با آن تلاش کند؛ زیرا از اموری هستند که همه منکر بودن آنها را می‌پذیرند؛ چون بدعت‌های گمراه‌کننده هستند و سکوت در برابر آنها جایز نیست.

۱. بدعت جدایی دین از حکومت (۱) که دیگران طرح کرده‌اند و برخی از مسلمانان به آن باور دارند. بنابر این بدعت، دانشمندان و صاحبان قدرت باید با یکدیگر توافق کنند و با تقسیم کار، قدرت، مال، سیاست و مدیریت جامعه به حکام واگذار شود و علمای دین و مبلغان به تبلیغ دین، امر به معروف و نهی از منکر، ارشاد و موعظه بپردازند. این در حالیست که رسول خدا (ص) حکومت و قدرت را با دین و موعظه و ارشاد جمع کرد. بی‌تردید آن حضرت برای کسی که خدا و روز آخرت را می‌طلبد، بهترین الگوست.

۱- سکولاریسم. مترجم

ص: ۹۱

تأسیس بانک‌های ربوی و گسترش آنها در سرزمین‌های اسلامی، امری منکر است. سکوت علما در برابر این پدیده جایز نیست. (۱) چنان‌که سکوت علما در برابر برپا کردن کاباره‌ها و قمارخانه‌ها و ... در جای جای سرزمین اسلامی جایز نیست.

۲. محدود کردن گستره تبلیغ دین به یک یا چند حوزه و اندیشه مشخص و بیان اینکه تمام اسلام در همین گستره خلاصه می‌شود یا گفته شود مسلمانان در یک زمان مشخص فقط به همین مسائل نیاز دارند؛ حال آنکه اسلام دینی عامّ و فراگیر است که رویکردها و اندیشه‌های اسلامی مختلف را در بر می‌گیرد؛ هرچند ممکن است دیدگاه علما با یکدیگر متفاوت باشد. اسلام دین حیات و پاسخ‌گوی هر نیازی است. دین اسلام توان حل هر مشکلی را دارد؛ همان‌گونه که در هر حوزه‌ای، خیر و نیکی را نشان می‌دهد. این وظیفه دانشمندان دینی است که با این انحصارگرایی و محدود کردن دین مبارزه و این رویه را اصلاح کنند.

۳. از دیگر بدعت‌ها معرفی دین اسلام به مثابه اقیانوسی پهناور است که هر مسلمانی می‌تواند از آن بهره بگیرد و برای رعایت مصلحت یا مقتضیات زمان یا خوشایند دیگران می‌تواند به بخشی از این دین عمل کند. بنابر این دیدگاه، مسلمانان نیز همچون یهودیانی هستند که قرآن کریم حال آنان را

۱- برخی می‌گویند مقدار اندکی ربا از عمل زنا شدیدتر و سنگین‌تر است؛ زیرا از کعب الاحبار نقل شده است: «یک درهم از مال ربا بدتر از سی و شش عمل زناست.» ابن جوزی این روایت را از لحاظ متن ردّ می‌کند، چه برسد به سند آن. ر. ک: تعلیق شیخ شعیب بر کتاب «العواصم و القواصم».

ص: ۹۲

چنین بیان کرده است:

أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْکِتابِ وَ تَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَما جَزاءُ مَنْ یَفْعَلُ ذلِکَ مِنْکُمْ إِلَّا خِزْیٌ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ الْقِیامَةِ یُرَدُّونَ إِلی أَشَدِّ الْعَذابِ وَ مَا اللهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (بقره: ۸۵)

آیا شما به پاره‌ای از کتاب [تورات] ایمان می‌آورید و به پاره‌ای کفر می‌ورزید؟! پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز ایشان را به سخت‌ترین عذاب‌ها باز برند، و خداوند از آنچه می‌کنید، غافل نیست.

پیروان این بدعت، روایت نقل شده از پیامبر (ص) را که می‌فرماید: «وقتی شما را به کاری امر کردم، هر اندازه را که در توان شما بود انجام دهید» این‌گونه تفسیر می‌کنند که فرد مسلمان می‌تواند به هر اندازه از احکام دین که در توان دارد، عمل کند. این در حالی است که منظور رسول خدا (ص) در این روایت امور مستحب است؛ چرا که امور واجب را- جز به هنگام ضرورت‌هایی که شرع تعیین می‌کند- نمی‌توان رها کرد. ضرورت‌های شرعی نیز محدود هستند. بنابراین وظیفه عالمان دینی جلوگیری از رواج این بدعت است. زمینه‌های همکاری میان دانشمندان و مبلغان در این عرصه نیز بسیار فراوان است.

۴. قراردادن مسلمانان به عنوان مصادیق آیاتی که درباره کفار و مشرکان نازل شده، از دیگر بدعت‌های گمراه‌کننده است. برخی فقط به این دلیل که گروهی از مسلمانان با برخی از رویکردها مخالف هستند یا مرتکب معصیت و امور منکرند، آنان را به کفر و شرک متهم می‌کنند. به خدا سوگند بلایی بدتر از این وجود ندارد که مسلمانی معتقد باشد بسیاری از مسلمانان مشرک شده‌اند و آیه وَ مَا یؤْمِنُ أَکْثرُهُم بِاللهِ إِلَّا وَ هُم مُشْرِکُون؛ «و بیشتر آنها به

ص: ۹۳

خدا ایمان نمی‌آورند، مگر آنکه ایمان خود را آلوده می‌کنند» (یوسف: ۱۰۶) را بر آنان حمل کند. در حالی‌که این مسلمانان اگر دچار اشتباه شده‌اند، نه از روی علم، بلکه به دلیل جهالت است؛ اما آیه فوق برای مشرکان و کافران است که با علم و عقیده- نه از روی جهالت- به خدایان خود معتقد بودند و برای خدا شریک می‌گرفتند. قرطبی در تفسیر آیه بالا می‌نویسد: «حسن، مجاهد، عامر، شعبی و بسیاری مفسران می‌گویند این آیه درباره گروهی نازل شده که پذیرفته بودند الله آفریننده آنان و همه اشیاء است، اما با این حال بت می‌پرستیدند. حسن همچنین می‌گوید مخاطب آیه آن دسته از اهل کتاب هستند که شرک و ایمان را با یکدیگر دارند؛ یعنی از یک سو به خداوند تعالی ایمان آورده‌اند، اما به حضرت محمد (ص) کفر ورزیدند». (۱)

مسلمانان در تمامی اعصار همواره گرفتار افرادی تندرو، جاهل و مغرور بوده‌اند که با گناه و مخالفت با میراث اسلامی، کفر ورزیده‌اند و بر همین اساس به مبارزه با دیگر مسلمانان مبادرت کرده‌اند. این افراد از صدر اسلام تاکنون در قالب گروه‌های تندروی مانند خوارج ظهور کرده‌اند. امروزه نیز گروه‌هایی هستند که عموم مسلمانانِ مخالف دیدگاه‌ها و باورهای خویش را تکفیر می‌کنند و معتقدند باید از تعامل با مسلمانان و حضور در جوامع آنان پرهیز کرد. آنان براساس این جهل خود فتوا می‌دهند؛ بدون اینکه پیش از فتوا دادن، بررسی‌های لازم را انجام دهند یا سخن مخالفان خود را به هنگام فتوا دادن نقل کنند.

۱- الجامع لأحکام القرآن، ج ۹، ص ۲۷۲.

ص: ۹۴

یکی از این افراد می‌گوید: هر کس نماز را ترک کند، کافر و مرتد شده است. به همین دلیل همسر او نباید با او معاشرت کند و تمکین نماید و فرزندانش را برای آن فرد بی‌نماز بگذارد. این در حالیست که به گفته ابن قدامه (۱) حنبلی‌ها این دیدگاه را بیشتر می‌پذیرند که اگر کسی از روی تنبلی و سستی، نماز خود را ترک کرده، تا آخر وقت شرعی مهلت می‌دهند، (مثلًا نماز ظهر و عصر را تا لحظه فرا رسیدن مغرب نخواند) اگر تا آن زمان نمازش را نخواند، باید حدّ بر او جاری شود و حدّ این فرد نیز قتل است؛ به این معنا که با او مانند قاتل نفس محترمه رفتار می‌شود. اما او از شمار امت اسلامی خارج نمی‌شود. این یکی از دیدگاه‌های نقل شده از مالك و شافعی نیز هست. ابوحنیفه در این باره فتوا می‌دهد که باید این فرد تنبل در نماز خواندن را آن‌قدر بزنند تا از بدنش خون جاری شود. همچنین او را باید زندانی کنند تا نماز بخواند. ما نیز فراوان مشاهده کرده‌ایم که ترك‌کنندگان نماز را در حیات مسجد نبوی می‌زنند، ولی اقدام به کشتن آنها نمی‌شود.

اما اگر کسی به دلیل انکار اصل نماز، از خواندن نماز سر باز زند و به این کار اصرار ورزد، کافر است. حکم این فرد مانند کسی است که یکی از امور ضروری و متواتر دین را که نزد همگان معلوم و بدیهی تلقی می‌شود، انکار کند. اگر فتوا دهنده‌ای که حکم بالا را داده و می‌گوید هر کس نماز نخواند، کافر است، آرای فقهی دیگران در این باره را نقل می‌کرد و

۱- در کتاب المغنی.

ص: ۹۵

سرانجام نظر و فتوای خود را بیان می‌کرد، امری پذیرفته بود؛ چراکه دانشمندان صاحب‌نظر و اهل بررسی و پژوهش در ادله، این رویه را دنبال می‌کنند. البته هشدار دادن به افرادی که به دلیل سستی، نماز نمی‌خوانند، اشکال ندارد؛ زیرا ممکن است همین تنبلی، انسان را به ترک نماز از روی قصد و انکار آن بکشاند و- پناه می‌بریم به خداوند- سرانجام کافر شود؛ چراکه معصیت و نافرمانی، عامل کفرورزی است.

ای کاش عالمان دین و مبلغان، یکپارچه به تبیین باور اهل سنت، یعنی کافر نبودن گناه‌کننده، مگر از روی عناد و اعتقاد به حلال بودن آن می‌پرداختند. کاش تبیین می‌کردند که خداوند مسلمانانی را که گناه کرده‌اند و پیش از توبه مرده‌اند، در آتش جاودانه نمی‌کند؛ بلکه خداوند می‌تواند این افراد را بیامرزد؛ چنان‌که در قرآن کریم نیز این معنا آمده است:

إِنَّ اللَّهَ لا يغْفِرُ أَنْ يشْرَكَ بِهِ وَ يغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يشاءُ (نساء: ۱۱۶)

خداوند، شرک به او را، نمی‌آمرزد (ولی) کمتر از آن را برای هر کس بخواهد، (و شایسته ببیند) می‌آمرزد.

۵. مبتلا‌ـ شدن به غیبت دیگران، به ویژه علما که ابتدا به بهانه خیرخواهی است، اما سرانجام نفس تا جایی پیش می‌رود که بدون ضرورت، به ذکر احوال شخصیه مردم می‌پردازد و پس از این مرحله، به گناه دروغ آلوده می‌شود. بهتان زدن به دیگران و نسبت دادن سخنانی به آنها که خودشان نیز از آن بی‌خبرند و نسبت دادن دیدگاه‌هایی که حتی یک روز به آن اعتقاد نداشته‌اند، یکی دیگر از بدعت‌هایی است که امروزه رخ نمایانده است. گاه

ص: ۹۶

در برخی از زنـدگینامه‌ها ماننـد زندگینامه‌های پیشوایانی چون ابوحنیفه، شافعی، مالک، احمد، اشـعری، بخاری، ابن تیمیه و دیگران از این نوع گناهان دیـده می‌شود. کتابی ماننـد «الانتقاء فی فضائل الائمـهٔ الثلاثهٔ الفقهاء» تا اندازه‌ای به این عیب آلوده شده است. اما خواننـده کتـاب «تاریـخ بغـداد» مشاهـده می‌کنـد این نوع گنـاه در این اثر بسـیار به چشم می‌خورد. چه زشت است انسان در محافل عمومی، بدی‌ها را بگوید و به ذکر کاستی‌ها بپردازد.

بنـابراین دانشـمندان و مبلغـان بایـد دانش خود را بر پژوهش اسـتوار سازنـد و از ذکر غیبت، دروغ و بهتان‌های موجود در کتاب‌های غیرپژوهشـی یا سخنان نقل شده توسط سخن‌چینان و چاپلوسان دوری گزینند؛ همان کسانی که خداوند گوش کردن به سخنان آنها و فرمانبرداری از آنها را نهی کرده است:

وَ لا تُطِعْ کُلَّ حَلَّافٍ مَهِینٍ* هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِیمٍ (قلم: ۱۰ و ۱۱)

واز کسی که سوگند یاد می‌کند و پست است اطاعت مکن. کسی که بسیار عیب جو و سخن‌چین است.

ممکن است برخی از علما از این افراد پیروی کننـد و چه بسا که خود، آنان را به این راه کشانده‌اند؛ زیرا عیب‌جویی از علما موجب شده تا دچار بیماری شوند. چه کسـی شایسـته‌تر از عالمان و مبلغان دینی است که درباره خوانده‌ها و نوشته‌ها تحقیق کند؛ زیرا خود در قرآن می‌خوانند:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَهٍٔ فَتُصْبِحُوا عَلی ما فَعَلْتُمْ نادِمِینَ (حجرات: ۶)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، نیک وارسی کنید؛ مبادا از روی ناآگاهی آسیب برسانید و از کرده خود، پشیمان شوید.

ص: ۹۷

و مردم را نیز به این آیات توصیه می کنند.

در موارد فراوانی مشاهـده می‌شود که سـخنان افراد خـبرچین و فـاسق، موجب کم شـدن روزی و کم شـدن ظرفیت نفوس می‌شود و انسان‌هایی مؤمن را که در برخی مسائل با شـماری از علمای دین هم‌عقیـده نیسـتند، می‌ترسانـد. این در حالیست که ملحدان و افراد زندیق و کافر در آسایش و راحتی به سر می‌برند و به تنگدستی و کمی روزی دچار نیستند.

۶. از دیگر بـدعت‌هایی که بایـد به آن پایان داده شود، رونـدی است که در کتاب‌های علمی به هنگام نام بردن از راویان حـدیث و سلف صالـح وجود دارد؛ به طوری که به هنگام معرفی آنها به ذکر کاستی‌ها و عیب‌ها و نیز اقوال مخالفان آنها پرداخته می‌شود، اما از نقل گفته‌های افراد باانصاف و میانه‌رو درباره آنها خودداری می‌شود. «ذهبی» در شـرح حال «ابان بن زید عطار» می گوید: «علامه ابوالفرج بن جوزی او را از شمار افراد ضعیف قرار داده و از نقل سخنان توثیق‌کنندگان او خودداری کرده است». این از کاستی‌های کتاب وی است که جرح را درباره راویان نقل کرده است، اما نسبت به تعدیل‌هایی که وجود دارد، سکوت کرده است. (۱)

در کتاب یکی از نویسـندگان معاصـر در معرفی «ابوحنیفه» آمده است: «نسائی»، «ابوحنیفه» را ضـعیف دانسته است. برخی از کسانی که اسـتاد این مرد به شمار می‌آیند، به هنگام ذکر ابوحنیفه می گویند: حدیث ابوحنیفه را از جهت حافظه او تضعیف کرده‌اند. «شیخ عبدالفتاح علی» به این سخن اخیر پاسخ داده و می گوید: این سخن با امانت‌داری علمی منافات دارد؛

۱- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۶. نیز ر. ک: تنبیه المسلم علی تعدی الألبانی علی صحیح مسلم، ص ۱۸۵.

ص: ۹۸

زیرا اگر در این سخن، به گفته بخاری و پیروان او اعتماد کرده، در واقع این سخن مخدوش است و نمی‌توان به آن اعتماد کرد. دلیل روی گرداندن بخاری از ابوحنیفه را در آینده بیان خواهیم کرد. بنابر فرض درستی این سخن و دور بودن از انگیزه‌ها و مسائل پیرامونی، لازمه امانت‌داری علمی این است که در کنار نقل این سخنان، اقوال کسانی را بیاورد که او را توثیق و تعدیل کرده‌اند. البته عدد توثیق‌کنندگان، بیشتر از عدد مخالفان ابوحنیفه هستند؛ چنانکه مشهورتر و به رجال‌شناسی نیز تسلط بیشتری دارند؛ مانند «شعبهٔ بن حجاج» که درباره ابوحنیفه می‌گوید: به خدا سوگند وی خوش‌فهم بود و حافظه خوبی داشت. (۱)

استاد «بخاری» که در این دانش بر او مقدم است، یعنی یحیی بن معین درباره ابوحنیفه می‌گوید: «او ثقه است و از هیچ کس نشنیدم که او را تضعیف کرده باشند».

«شعبهٔ بن حجاج» برای او نامه می‌نوشت که حدیث روایت کند و به او دستور می‌داد که حدیث روایت کن. «علی بن مدینی» نیز درباره ابوحنیفه می‌گوید: «ثوری» و «ابن مبارک» از وی روایت نقل کرده‌اند. او ثقه است و اشکالی در او دیده نمی‌شود. (۲)

بنابراین، ذکر جَرح و خدشه‌هایی که به این عالم وارد شده، بدون نقل ستایش‌ها به دور از ادب و امانت‌داری علمی است؛ زیرا بیان جرح در علم رجال، بدون ذکر تعدیل، خیانت و ستم است. (۳)

۱- الخیرات الحسان، ابن حجر هیثمی شافعی، ص ۳۴.

۲- الجواهر المضیئهٔ، ج ۱، ص ۲۹.

۳- قواعد فی علوم الحدیث، ظفر احمد العثمانی، تعلیق شیخ عبدالفتاح ابوغده، ص ۳۱۹.

ص: ۹۹

محقق فقیه شیخ «محمـد عوامه» در تعلیق بر شـرح حـال ابوحنیفه در کتـاب «تقریب التهـذیب» (۱) می گوید: نویسـنده- آقای مزی- شرح حال ابوحنیفه را بسیار طولانی نوشته است؛ به گونه‌ای که بیش از سه صـفحه خطی که هر صفحه آن پنجاه سطر دارد، درباره وی نگاشـته است. این عبارات، به انـدازه شـرح حالی است که برای شافعی نوشـته شـده و نسبت به آنچه درباره امام مالک نگاشـته شـده، بسیار بیشتر است. یکی از مطالب این صـفحات، مطلبی است که از داود بن عبـدالله خریبی- یکی از بنـدگان ثقه- نقل شـده است. وی می گویـد: مسـلمانان باید در نماز خود ابوحنیفه را دعا کنند». وی حفظ سـنن و فقه توسط ابوحنیفه را نیز یادآور می‌شود. در «سـیر أعلام النبلاء (ج ۶، ص ۴۰۱)» از ابومعـاویه محمـد بن خازم که خود نیز یکی از ثقات است، نقل شـده که دوست داشـتن ابوحنیفه از سنت است.

شایان توجه است «ابن حجر» و پیش از وی، «مزی» و «ذهبی»- که از بزرگان این فن در دوره‌های متأخر به شمار می‌روند- نه در این سه کتابی که از آنها مطلب نقل کردیم و نه در کتاب‌های دیگر خود به خـدشه‌های احتمالی وارد شده به ابوحنیفه در زمینه عدالت، ضبط و امام بودن وی انـدک اشاره‌ای ندارنـد. حتی صاحب کتاب «التهـذیب» شـرح حال ابوحنیفه را با این عبارت به پایان رسانـده: «مناقب امام ابوحنیفه بسیار فراوان است. خداوند از او راضی باشد و فردوس برین جایگاه او باد. آمین».

«ذهبی» در «سیر اعلام النبلاء (ج ۶، ص ۴۰۳)» نیز در پایان معرفی

۱- شیخ محمد عوامه این کتاب را براساس یک نسخه خطی که به قلم مؤلف بوده، به همراه تحقیق و تعلیق خود چاپ و منتشر کرده است.

ص: ۱۰۰

ابوحنیفه می گوید: «ممکن است نگاشتن سیره او دو جلد جداگانه را به خود اختصاص دهد. خداوند از او راضی باشد». (۱)
«حبیب الرحمان اعظمی» در کتاب «الالبانی، شذوذه وأخطاؤه (صص ۱۳– ۱۵)» در پاسخ به متکلمان متقدم درباره امام ابوحنیفه و نیز یکی از معاصران، به شیوه اهل حدیث و توثیق، پاسخ کامل و وافی ارائه کرده است.

۷. از دیگر بـدعت‌هایی که پایان دادن به آن لازم است، اعتقاد به شـریک برای خدا از روی جهالت است؛ مانند اینکه گفته می‌شود روزی، همان حقوقی است که می گیرم و اگر این حقوق نبود، از گرسـنگی می‌مردم، یا فلان فرد بود که این کار را انجام داد و اگر او نبود، چنین و چنـان می‌شـد، یا اگر پس‌انـدازهایم نبود، نمی‌توانسـتم در روزهای گرانی، روزگار سپری کنم. گفتن این عبارات و ارتباط ندادن این امور به خداوندی که به هرکس بخواهد روزی می‌دهد و هر چه را بخواهد مقدر می‌سازد، قرار دادن شریک برای خداوند از روی جهالت است؛ خدایی که روزی را به دست دشـمن یا دوست مقدر می‌سازد. همو که برخی از مردم را از فضل خود در خدمت برخی دیگر قرار می‌دهد. نسـبت دادن اشـیاء و امور به اسباب نزدیک، امری منکر نیست؛ اما نباید مسبب الاسباب و خالق اصـلی را از یاد برد. ترمـذی روایتی حسن را از رسول گرامی اسـلام نقل می کند که فرمودند: «هرکس از مردم سـپاس گزاری نکند، خداوند را سپاس نگفته است.» در قرآن کریم نیز دستور به تشکر کردن از والدین داده شده است:

۱– تقریب التهذیب، ص ۵۶۳.

ص: ۱۰۱

أنِ اشْکُرْ لِی وَ لِوالِدَیْکَ إِلَیَّ الْمَصِیرُ (لقمان: ۱۴)

[آری، به او توصیه کردم] که برای من و برای پدر و مادرت شکر به‌جا آور که بازگشت [همه شما] به سوی من است.

وظیفه علما و مبلغان این است که این افراد را هدایت نموده و با آموزش و ارشاد، حقیقت را به آنان گوشزد کنند؛ نه اینکه آنها را با انتساب به کفر و شرک، از خود برانند، که در این صورت، اختلافات گسترده‌تر می‌شود. همچنین این دانشمندان از ثواب هدایت مردم نیز محروم می‌شوند. بخاری در روایتی چنین می‌گوید: «اگر خداوند به دست تو حتی یک نفر را هدایت کند، برای تو از شتران سرخ موی بهتر است». یا در روایتی دیگر می‌گوید: «برای تو بهتر است از همه دنیا و آفریده‌های موجود در آن». از سوی دیگر، این افراد جاهل از بازگشت به مسیر حق و هدایت محروم می‌شوند. پس می‌بینیم که هر دو طرف زیان می‌بینند و این زیان بسیار بزرگی است.

۸. اعمال برخی از انسان‌های جاهل به هنگام زیارت قبور نیز از دیگر بدعت‌هایی است که باید جلوی آن گرفته شود. برخی به هنگام زیارت قبور از مرده می‌خواهند بیمارشان را شفا دهد یا حاجت آنها را برآورده سازد، یا اینکه به پنجره‌های ضریح اولیای الهی نخ و پارچه می‌بندند تا زن نازا بچه‌دار شود، یا همسرشان مهربان شود یا کینه‌ها زائل شود و دوستی جای آن را بگیرد (۱)؛ در حالی که اگر با مدارا و نرمی از این افراد جاهل پرسیده شود آیا معتقدند این ولی خدا در قبر می‌تواند کاری را انجام دهد، پاسخ آنها منفی است. آنان در

۱- برخی از علما به این افراد جاهل حمله می‌کنند و آنها را متهم به خروج از دین می‌کنند. همچنین لقب مرده‌پرست و مشرک به آنها می‌دهند.

ص: ۱۰۲

پاسخ به این پرسش می گویند: ما بر این باوریم که غیرخداوند قادر به انجام هیچ کاری نیست و نفع و ضرر به دست خداوند است؛ اما این ولی خدا فردی مبارک است. نزد خداوند نیز از منزلت و جایگاهی ویژه برخوردار است. بنابراین، باید به این افراد آموزش داده شود تا فقط از خداوند حاجت خود را بخواهند. البته اشکالی ندارد خداوند را به واسطه جایگاه و درستکاری این ولی که در قبر آرمیده، بخوانند و از خداوند بخواهند به خاطر این ولی خود، حاجت آنها را برآورده سازد. در این صورت آنان را به امر مشروع فرا خوانده‌ایم. امید است آنان نیز این راه را پیشه کنند.

۹. تمسک به ظواهر نصوصی که صفات خداوند را برمی‌شمرند، مانند وجود دست برای خدا، خندیدن خداوند، نشستن او بر عرش و ... بدعتی گمراه‌کننده است که متوقف ساختن آن واجب است؛ زیرا تمسک به ظاهر این روایات، موجب تشبیه خداوند به مخلوقات می‌شود و با نصوص دیگری که منزه‌کننده خداوند از این امور است، تعارض دارد. برای مثال در قرآن کریم تصریح شده که هیچ چیز مانند خداوند نیست لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیء؛ «هیچ چیز همانند او نیست». (شوری: ۱۱) همچنین حمل این نصوص بر معنای غیر ظاهری آنها لازم است. اینکه گفته شود در این روایات فقط همان معنای ظاهری مدّ نظر است، تعصب و بدعتی ناپسند است؛ زیرا اتفاق نظر وجود دارد که تأویل، امری ظنّی و گمان‌آور است. سخن گفتن درباره صفات خداوند از روی ظنّ و گمان نیز جایز نیست؛ زیرا چه بسا آیه را بر غیر مراد خداوند تأویل کنیم و دچار گمراهی شویم. علاوه بر این، ممکن است آنچه را که این فرد متعصب معنای آیه می‌داند، از سوی دیگری رد

ص: ۱۰۳

شود. به همین دلیـل آلوسـی در تفسـیر این گونه آیات، شـیوه خود را کنار زدن ظاهر آیات قرار داده؛ بـدون اینکه معنای دیگری را برای آنها مشخص کند. همان‌گونه که «ماتریدی‌ها» نیز همین روش را برگزیده‌اند.

در همین راسـتا برخی این صـفات را در یک‌جا جمع‌آوری می‌کننـد که این نیز بـدعتی گمراه کننده است؛ چنان‌که «ابن خزیمه» در کتاب «التوحید» این صـفات را گردآوری کرده است؛ زیرا نه رسول خدا (ص) و نه هیچ یک از اصـحاب، این صـفات را در یک‌جا جمع‌آوری نکرده‌انـد؛ بلکه پیروان فرقه مشـبهه و بدعت‌گذاران هسـتند که این کار را کرده‌اند. جمع‌آوری این صـفات موجب پدید آمدن ایهام و شبهه می‌شود؛ حال آنکه وجود این صفات به طور پراکنده این تأثیر را ندارد.

قیاس کردن و اسـتخراج صفاتی دیگر از همین دست که روایتی نیز برای آنها وجود ندارد، نیز بدعتی است که باید به آن پایان داد؛ مانند اثبات بازو، شانه یا مچ برای خداوند، به این دلیل که اینها از لوازم داشـتن دست است. حتی جست‌وجو برای یافتن این صـفات و مراد از آنها نیز بدعت است.

«آلوسی» پس از ذکر برخی از صفات نقلی، مانند استیلای بر عرش می‌گوید: مذهب و باور پیشینیان این بوده که این صفات فراتر از خرد انسان است. ما فقط مکلّفیم که وجود این صفات را بپذیریم؛ اما جسمانی بودن خداوند و تشبیه وی به آفریده‌هایش را نیز انکار کنیم؛ زیرا خداونـد می‌فرماید: لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ. (شوری: ۱۱) چنـان‌که در سوره توحیـد نیز بر این حقیقت تأکیـد شـده است: وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ (اخلاص: ۴).

ص: ۱۰۴

۱۰. یکی دیگر از بدعت‌هایی که باید برای ریشه‌کن شدن آن، دست به دست یکدیگر بدهیم، اعتقاد به این باور است که یهودیت، مسیحیت و اسلام همه یک دین هستند؛ زیرا حقیقت دین یکی است و چه بسا اگر انسان‌های دین‌مدار همگی از تعصب دست بردارند، به یک دین برسند.

به طور خلاصه، به این تفکر پاسخ می‌دهیم: در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که این عقاید را ردّ می‌کند. در سوره آل‌عمران می‌فرماید:

قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُون (آل عمران: ۶۴)

بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را- غیر از خدای یگانه- به ربوبیت نپذیرد. هر گاه (از این دعوت) سرباز زنند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم.

آیا در این آیه به دوستی و مهرورزی با کفار و مشرکان دعوت شده یا به دوری گزیدن از آنها فرمان داده شده است؟!

در سوره مبارکه مائده درباره یهود و نصارا این گونه می‌خوانیم:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاری أَوْلِیاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ (مائده: ۵۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصارا را دوست و تکیه‌گاه خود انتخاب نکنید. آنها اولیای یکدیگرند و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند از آنها هستند؛ خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند.

ص: ۱۰۵

آیه دیگر در این رابطه، در سوره توبه است که دستور پیکار با این افراد را صادر کرده:

قاتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الآخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حَتَّی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ (توبه: ۲۹)

با کسانی از اهل کتاب که نه به خداوند به روز بازپسین ایمان دارند، و نه آنچه را خدا و پیامبرش تحریم کرده حرام می‌شمرند و نه آیین حق را می‌پذیرند پیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسلیم جزیه را به دست خود بپردازند.

دیدگاه قرآن کریم درباره اهل کتاب در آیه ۶۸ سوره مائده نیز بیان شده است:

قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ لَسْتُمْ عَلی شَیْءٍ حَتَّی تُقِیمُوا التَّوْراةَ وَ الإِنْجِیلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ طُغْیاناً وَ کُفْراً فَلا تَأْسَ عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ

بگو: ای اهل کتاب! شما هیچ جایگاهی (نزد خداوند) ندارید، مگر این که تورات و انجیل و آنچه را از طواف پروردگارتان بر شما نازل شده است، برپا دارید. ولی به یقین آنچه برتر از سوی پروردگارت نازل شده (نه تنها مایه بیداری آنها نمی‌گردد بلکه) برطغیان و کفر بسیاری از آنها می‌افزاید. بنابراین از این (مخالفت و انحراف) گروه کافران غمگین مباش.

همه این آیات از مبارزه و ترک دوستی‌های فراوان با اهل کتاب سخن می گویند.

در روایات نقل شده از رسول گرامی اسلام (ص) نیز از دوستی با

ص: ۱۰۶

اهل‌کتاب نهی شـده است. «بخاری» و «مسـلم» روایت کرده‌انـد که آن حضـرت فرمود: «سوگنـد به کسـی که جانم به دست اوست! حتی یـک نفر از این یهودیـان و مسـیحیان به من گوش نمی‌دهـد. کسـی که به دین من ایمـان نیاورد، بی‌تردیـد از دوزخیان خواهد بود».

بنـابراین، انکـار رسـول گرامی اسـلام (ص) کفرورزی به اسـلام است. خداونـد از این کـافران به اسـلام، هیـچ عبـادت یـا ایمـانی را نمی‌پـذیرد؛ اگرچه وی به همـان دین خود، به همـان‌گونه که نـازل شـده، ایمان داشـته باشـد، ولی تا زمانی که به رسول خاتم ایمان نیاورد، از اهل آتش خواهد بود؛ زیرا آن حضرت شاخص و ملاک حق است.

سخن من با دانشـمندان است و از شـما برادران عالِم می‌خواهم همه یک‌صـدا شویم و برای تبلیغ دین خـدا به مردم و آموزش آن، با یکدیگر هم‌کاری کنیم. اسلام دینی است که با غیر خود رابطه دوستی برقرار نمی‌کند. مسلمانان نیز با غیر مسلمان دوستی نمی‌کنند؛ بلکه مسلمانان به دین خود پایبند هستند و به غیر از آن راضی نمی‌شوند. در اینجا سخن خداوند را یادآور می‌شوم که می‌فرماید:

فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَک (هود: ۱۱۲)

پس همان‌گونه که فرمان یافته‌ای، استقامت کن، و (همچنین) کسانی که با تو، (به سوی خدا) آمده‌اند (باید استقامت کنند).

و نیز می‌فرماید: فَاسْتَمْسِکْ بِالَّذی أُوحِیَ إِلَیک؛ «آنچه را بر تو وحی شده، محکم بگیر». (زخرف: ۴۳)

باید به مردم یادآوری کرد که اختلاف بنیادین میان اسلام و دیگر

ص: ۱۰۷

آیین‌ها در اعتقاد و باور است. به همین دلیل این دین با آیین‌های دیگر همسو نمی‌شود؛ هرچند دین اسلام از مجادله احسن با شماری از آنان که ظلم نکرده‌اند، منع نکرده است. از کسانی که در کنفرانس‌های ادیان شرکت کرده‌اند، بپرسید دربرابر بهره گیری افراد ضعیف و ساده‌لوح که گمان می‌برند مسلمانان دین آنها را پذیرفته و آنها را برادران خود خوانده‌اند، مسلمانان شرکت‌کننده چه ارمغانی برای اسلام آورده‌اند؟

گروهی از یهودیان به خدا نسبت پدری می‌دهند. آنان به حضرت عیسی (ع) کفر می‌ورزند و او را فرزند نامشروع می‌خوانند. خداوند در قرآن کریم بینش آنان به خدا را بیان می‌کند. از نگاه آنان خدا نیز جسم است. رسالت پیامبر خاتم را نیز به عنوان رسالت جهانی نمی‌پذیرند. مسیحیت نیز دینی است که پیروان آن، حضرت عیسی را فرزند خدا می‌دانند. برخی از آنان نیز به حضرت عیسی (ع) مقام الوهیت می‌دهند. آنان می گویند آن حضرت به صلیب کشیده شد تا کسانی که ایمان دارند آن حضرت برای نجات بشریت از بار گناه حضرت آدم به صلیب کشیده شد، از آتش جهنم نجات پیدا کنند. اینان به رسول گرامی اسلام (ص) و جهانی بودن رسالت ایشان ایمان ندارند.

آیا پیروان این دو دین تغییر کرده‌اند و آیین توحید و ایمان به رسول‌خدا (ص) را برای خود برگزیده‌اند؟! پیامبری که در تورات و انجیل نیز نام او آمده است. (۱) بی‌تردید آنان از باورهای خود روی نگردانده‌اند.

۱- الَّذی یجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الإِنْجیلِ؛ «پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که به صورت مکتوب نزدشان است، می‌یابند». اعراف: ۱۵۷

ص: ۱۰۸

آیا پیامبر (ص) هیچ‌گاه برای مبارزه با مشرکان عرب یا مجوس، با یهودیان و نصارا همکاری کرد؟ نه تنها چنین نیست، بلکه می‌بینیم که آن حضرت با نصارای نجران مجادله کرد و آنان را به توحید و اسلام فراخواند. قرآن کریم به آنان یادآور شد که حضرت عیسی نیز مانند حضرت آدم از خاک آفریده شده است. این مباهله در سوره آل عمران (۱) بیان شده است. «تفسیر روح المعانی» در ذیل این آیات، حقیقت این مجادله را تشریح کرده است. به هر حال دعوت بزرگان و عموم یهودیان به ایمان آوردن به رسول خدا (ص) بوده است. اما با این حال، آن حضرت با آنان دوستی نمی‌ورزید و از کفرورزی آنان نیز هرگز راضی نبود. این امر آشکاری است که نیازی به ذکر مثال تاریخی ندارد.

۱۱. خطرناک‌تر از بدعت پیشین، ترویج اندیشه‌ای است که دشمنان اسلام آن را وارد اندیشه مسلمانان کرده‌اند تا با پذیرش آن نابود شویم. این بدعت عبارت است از رستگار دانستن یهودیان، مسیحیان و صابئیان و باور به اینکه آنان نیز مانند مسلمانان، بدون اندک تفاوتی، به دلیل دین و آیین خود، نزد خداوند از اجر و پاداش برخوردارند. برای پذیرش اعمال آنان به پذیرش اسلام و ایمان به این آیین و نیز پذیرش پیامبری رسول خدا (ص) از سوی آنان نیازی نیست. یکی از این بدعت‌گران و ترویج‌کنندگان این باور، به غرب رفت و برای آنان آیاتی از قرآن کریم را تلاوت کرد و به استناد این آیات غیر مسلمانان را برادران مسلمانان خواند؛ زیرا آنان نیز پیرو دینی

۱- آیات ۵۹- ۶۱.

ص: ۱۰۹

آسمانی هستند که خداوند در یکی از دوره‌های گذشته نازل کرده است. در ترجمه قرآن کریم به زبان آلمانی مطالبی مانند این اندیشه را مشاهده کردم. پیروان این باور به آیه ۶۲ سوره بقره استناد می کنند که می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هادُوا وَ النَّصارى وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاهُمْ يَحْزَنُونَ

کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آوردند، و کسانی که به آیین یهود گرویدند و نصاری و صابئان (پیروان یحیی) هر کدام که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و کاری شایسته انجام دهند پاداششان نزد پروردگارشان مسلم است و نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند.

این ادعای بسیار خطرناکی است؛ زیرا اگر کسی این ادعا را بپذیرد، در واقع باید دعوت اهل کتاب به اسلام از سوی پیامبر (ص) را اقدامی باطل قلمداد کند. مبارزه با آنان پس از آنکه ایمان نیاوردند و جزیه نپرداختند و فقط حاضر به جنگ شدند، نیز اقدامی نادرست بوده است؛ زیرا آنان نیز به آیینی پایبند هستند که خداوند آن را پذیرفته و پیروانش را نیز نجات یافته می‌داند. کسی که این ادعای واهی را بپذیرد، باید به پیروان رسول خدا (ص) از صدر اسلام تاکنون و تا روز قیامت بگوید مردم را به پیروی از ادیان آسمانی خودشان واگذارید. باید بر پایه این باور، آیه قرآن را که می‌فرماید:

قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللهَ وَ لا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (آل‌عمران: ۶۴)

ص: ۱۱۰

بگو: ای اهـل کتـاب! بیاییـد به سوی سـخنی که میـان ما و شـما یکسان است؛ که جز خداونـد یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرارنـدهیم، و بعضـی از ما بعضـی دیگر را- غیر از خـدای یگانه- به ربوبیت نپـذیرد. هرگاه از این دعوت سـرباز زند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم.

اشتباه بدانیم یا اینکه بگوییم این آیه نیاز به تفسیر و فهمی جدید دارد که پیروان باطل نیز این فهم را دارند.

به برادران دانشـمند و عالم یادآور می‌شوم قرآن کریم کتابی است که قابلیت برداشت‌های مختلفی را دارد. اما یک آیه، تفسیرکننده آیه دیگری از این کتاب آسـمانی است و رسول خـدا (ص) نیز با سـخن، گفتار و کردار خویش به تفسـیر آیات قرآن می‌پرداخت و برای مسلمانان نیز این امر روشن بود. در اینجا به تفسیر آیه ۶۲ سوره بقره که مفسران از رسول خدا (ص) آورده‌اند می‌پردازیم.

ابن کثیر می‌گوید: سدی می‌گوید این آیه درباره یاران سـلمان فارسـی است. سـلمان درباره یاران [پیش از اسـلام] خود می‌گفت و خبر آنهـا را به پیامبر (ص) می‌داد. رسول خـدا به او فرمود: آنان در آتش هسـتند. (۱) سـلمان عرض کرد: «آنان نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند و ایمان داشـتند که شما به عنوان پیامبر (ص) برانگیخته خواهی شد». رسول‌خدا (ص) باز فرمودند: «ای سلمان! آنها از دوزخیان هستند». این سخن برای سلمان گران تمام شد.

۱- سـلمان فارسی وقتی عزم حرکت به سوی مکه و ملاقات با پیامبر ص را کرد، دو تن از دوستانش نیز در این سفر همراه او بودند. اما این دو در راه رسیدن به مکه و پیش از گرویدن به اسلام جان باختند. مترجم

ص: ۱۱۱

به همین دلیل، آیه بالا نازل شد؛ زیرا یهودیان معتقد بودند کسی که به تورات و سنت حضرت موسی (ع) پایبند باشد، ولی پس از پیامبری حضرت عیسی (ع) به دین این پیامبر درآید و دین و سنت حضرت موسی را نیز دنبال کند، هلاک شده است. همچنین مسیحیان بر این باور بودند که هرکس انجیل را بپذیرد و از آن پیروی کند، مؤمن است و این دین از او پذیرفته است تا اینکه آیین اسلام و رسول خدا (ص) مبعوث شد. پس هرکس از عیسی پیروی نکند و سنت او و دستورات انجیل را رها کند، هلاک می‌شود. این سخن با روایتی که ابن عباس نقل کرده، منافات ندارد.

ابن عباس درباره این آیه می‌گوید: پس از این آیه، خداوند آیه:

وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِینَ (آل‌عمران: ۸۵)

و هر کس جز اسلام، (وتسلیم در برابر فرمان حق،) آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت از زیانکاران است.

را نازل کرد. بنابراین، سخن ابن عباس خبردادن از این حقیقت است که پس از نازل شدن آیین اسلام، پیروی از هیچ طریقت و آیینی پذیرفته نیست؛ مگر اینکه موافق آیین اسلام باشد. اما آنچه پیش از آمدن اسلام انجام شده، اگر براساس پیروی از پیامبر وقت بوده، در مسیر هدایت و نجات بوده است. بنابراین، یهودیان پیروان حضرت موسی (ع) هستند. آنان در زمان خویش تورات را ملاک کردار خویش قرار می‌دادند. وقتی حضرت عیسی (ع) به پیامبری برگزیده شد، وظیفه بنی‌اسرائیل پیروی از این پیامبر

ص: ۱۱۲

بود. نصارا پیروان این دین هستند. سپس می گوید:

وقتی آخرین پیامبر (ص) برای همه بنی‌آدم برانگیخته شد، تأیید و پیروی از این پیامبر (ص) بر همگان واجب شد و باید همه از دستورهای آن حضرت پیروی و از آنچه نهی می کند، خودداری می کردند. اینان همان مؤمنان راستین هستند. (۱)

همچنین خداوند می‌فرماید:

قُلْ یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعاً الَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ یُحیِی وَ یُمِیتُ فَآمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِیِّ الْأُمِّیِّ الَّذِی یُؤْمِنُ بِاللهِ وَ کَلِماتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ (اعراف: ۱۵۸)

بگو: ای مردم! من فرستاد هخدا به سوی همه شما هستم؛ آن کس که حکومت آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست. معبودی جز او نیست؛ زنده می کند و می‌میراند. پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش- آن پیامبر درس‌نخوانده‌ای که به خدا و سخنانش ایمان دارد، و از او پیروی کنید تا هدایت شوید.

بنابراین، شرایع، گوناگون هستند، اما دین یکی است. با آمدن یک شریعت جدید، شریعت پیشین منسوخ می‌شود. مردم این زمان نیز وظیفه دارند از شریعت جدید موجود پیروی کنند. پس با بعثت رسول خاتم برای همه جهانیان، خداوند غیر از اسلام، هیچ آیین و به جز پیروی از شریعت حضرت محمد (ص) هیچ شریعتی را نمی‌پذیرد.

۱- تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۱، صص ۱۸۲ و ۱۸۳.

ص: ۱۱۳

جمع‌بندی

روشن شـد که «بـدعت» در لغت به معنای امری نوپیـداست که پیش از این سابقه نداشـته است. ممکن است این امر نوپیدا داخل در عمـوم ادلّه فقهی و احکـام قرار گیرد؛ ماننـد امر به انجـام خیر، پرهیز از شـرّ، دعـوت به سـوی خداونـد، پاسـخ به شـبهات ملحـدان و تشـکیک‌کنندگان در مبـانی دین، برپایی مـدارس و دانشـکده‌های علوم دینی برای آموزش علوم مختلف اسـلامی، تألیف و نگارش کتـاب در این راسـتا، توجه ویژه به کتـاب آسـمانی و جمع‌آوری آن توسـط خلیفه، توجه به رسم‌الخط قرآن و تحزیب قرآن کریم و ماننـد آن، تأسـیس دارالقرآن‌هـا و مراکز آموزش قرآن‌کریم در زمینه‌هـای تجویـد، قرائت و ماننـد آن، توجه به زبـان عربی و ایجـاد مراکز آموزش ابعاد مختلف این زبان برای خدمت به قرآن کریم، توجه به سـیره رسول خدا (ص)، سیره‌نگاری و معرفی این سیره به مردم، ایجاد مراکز آموزش تاریخ اسـلام و ... همه به دلیل موافقت با مبانی دین و دستورات آن از بدعت‌ها و امور نوپیدای پسندیده هسـتند؛ چنـان‌که انجـام کارهـایی برخلاـف آنچه در بالا مثال زده شـد، از مصادیق نهی اسـلام از انجام امور شـرّ و ناپسـند به شـمار می‌رود و در نتیجه، بدعت‌های ناپسند قلمداد می‌شوند.

هیچ مسـلمانی ادعا نمی‌کند که این اعمال گفته شده، در زمان رسول‌خدا (ص) سابقه داشـته و به همین دلیل از امور نوپیدا به شـمار نمی‌روند. همچنین هیچ کس نمی‌گوید این امور بدعت هستند و مصداق نهی رسول‌خدا (ص) می‌باشند که فرمود: «هر امر نوپیدایی بدعت و هر بدعتی ضلالت و گمراهی است». این روایت را ابوداود و دیگران نقل کرده‌اند.

ص: ۱۱۴

محدث فقیه و انسان صالح و پرهیزکار و خادم سنت مطهر در مسجدالحرام و به ویژه در اندونزی، دکتر «سید محمد بن علوی مالکی حسنی» در کتاب سودمند خود «مفاهیم یجب ان تصحح» در پاسخ به نویسنده «حوار مع المالکی» (۱) در ذیل عنوان «تفاوت میان معنای شرعی و لغوی بدعت» می‌نویسد: برخی تقسیم بدعت به دو نوع پسندیده و نکوهیده را مورد انتقاد قرار می‌دهند و به دارندگان این دیدگاه به شدت حمله می‌کنند؛ بلکه حتی برخی از این افراد آنان را به فسق و گمراهی متهم می‌سازند. دلیل این بهتان، مخالفت این دیدگاه با نصّ صریح فرمایش رسول خداست که فرمودند: «هرگونه بدعتی گمراهی است». این عبارت عامّ است و به صراحت بدعت را به گمراهی توصیف می‌کند. آیا پس از این بیان صریح شارع و صاحب رسالت، فقیه یا مجتهدی- در هر درجه‌ای که باشد- می‌تواند استدلال کند و بگوید هر بدعتی گمراهی نیست؛ بلکه برخی از بدعت‌ها پسندیده و برخی نکوهیده است؟ با این استدلال بسیاری از مردم مغرور شده و با انکارکنندگان این دیدگاه هم‌صدا می‌شوند و شمار کسانی که مقاصد شریعت را درک نکرده‌اند و روح دین اسلام را نچشیده‌اند، فزونی می‌گیرد. اما مدتی نمی‌گذرد که همین افراد در رویارویی با مشکلاتی که برای‌شان پدید می‌آید، به دنبال راه حل و برون‌رفت کنکاش می‌کنند. آنان به ناچار به سراغ اختراع وسیله‌ای دیگر می‌روند؛ چراکه اگر چنین وسیله‌ای اختراع نشود، باید دست از خوردن و آشامیدن، مسکن،

۱- نویسنده این کتاب دکتر محمد بن علوی مالکی را متهم کرده و در نسب او تردید ایجاد می‌کند.

ص: ۱۱۵

پوشاک، ازدواج و حتی تنفس بکشند. آنها برای اینکه بتوانند با دیگران و خویشاوندان خود تعامل داشته باشند، به ناچار می گویند بدعت به دو نوع بدعت دنیایی و بدعت دینی تقسیم می‌شود. اما سبحان الله و شگفت از این سخن! این افراد با این تقسیم‌بندی، خود را فریب می‌دهند و به خود اجازه این نام گذاری درباره بدعت را می‌دهند. فرض کنیم این معنا از دوران پیامبر (ص) وجود داشته باشد؛ اما بی تردید این نام گذاری بدعت، در دوران تشریع وجود نداشته است. می‌پرسیم مبنای این تقسیم‌بندی چیست؟

این نام گذاری بدعت آمیز را از کجا آورده‌اید؟ کسی که تقسیم‌بندی بدعت به پسندیده و ناپسند را غیر شرعی می‌داند، باید به او گفت که تقسیم بدعت به دینی نادرست و دنیایی صحیح نیز نادرست و عین بدعت گذاری است؛ زیرا وقتی شارع می‌فرماید: «هر گونه بدعتی گمراهی است»، شما می گویید چنین نیست که هر بدعتی به طور مطلق گمراهی باشد؛ بلکه بدعت به دو نوع دینی و دنیایی تقسیم می‌شود. بدعت دینی گمراه کننده و بدعت‌های دنیایی که گمراه کننده نیستند و جایز است.

بنابراین باید در اینجا مسئله مهمی را توضیح دهیم تا ابعاد اشکال و شبهه‌ای که پیش آمده، روشن گردد. باید بدانیم در اینجا سخن شارع حکیم مطرح است و زبان او نیز زبان شرع است. پس باید کلام او را با میزان و معیار شرعی که خود آن را آورده، بسنجیم. وقتی می‌دانیم بدعت در اصل به معنای هر امر نوپیدایی است که پیش از این سابقه نداشته، بی تردید به ذهن خطور می کند که افزودن یا اختراع ناپسند و نکوهیده همانی است که در امور دین باشد و جزئی از مناسک دینی به شمار آید. امری نکوهیده است که صبغهٔ

ص: ۱۱۶

شرعی به خود بگیرد و به شریعتی مبدل گردد و به صاحب شریعت منسوب شود. این نوع اختراع و نوآوری است که رسول خدا (ص) ما را از انجام آن نهی کرده‌اند. آن حضرت می‌فرماید: «هرکس در امر ما چیزی را پدید آورد که از آن نیست، این امر [نوپیدا] مردود است.» بنابراین، مشخص می‌شود شاخص تعیین بدعت نکوهیده، «در امر ما» [یعنی دین] است. به همین دلیل می‌گوییم تقسیم بدعت به نیکو و ناپسند، خود یک بدعت لغوی است که همان ایجاد و نوآوری به شمار می‌رود. همه ما بی‌تردید می‌دانیم که بدعت به معنای شرعی، همان بدعت گمراه‌کننده و فتنه‌ای نکوهیده و ناپسند است. اگر مخالفان این معنا را درک می‌کردند، برایشان روشن می‌شد که میان ما و آنان از جهاتی اختلاف وجود ندارد.

اکنون برای نشان دادن نزدیکی نگاه ما با دیدگاه مخالفان، بحث را این‌گونه تبیین می‌کنیم: به نظر من کسانی که مخالف تقسیم بدعت به دو نوع پسندیده و نکوهیده هستند، در واقع تقسیم بدعت شرعی را نمی‌پذیرند؛ زیرا خود نیز بدعت را به دو نوع دینی و دنیایی تقسیم می‌کنند و این کار را ضروری می‌دانند.

از سوی دیگر کسانی که به تقسیم بدعت به دو نوع پسندیده و ناپسند معتقدند، می‌گویند: این تقسیم‌بندی بر روی مفهوم لغوی بدعت صورت می‌گیرد، نه مفهوم شرعی آن؛ زیرا اضافه کردن چیزی به دین و شریعت، ضلالت و گمراهی بزرگ است. در وجود این دیدگاه آنان هیچ تردیدی نیست. بنابراین، روشن شد که اختلاف میان دو گروه موافق و مخالف، شکلی است نه ماهوی.

ص: ۱۱۷

البته یادآوری این نکته شایسته است که از نگاه من، کسانی که مخالف تقسیم‌بندی بدعت به نیکو و ناپسند هستند و خود بدعت را به دینی و دنیایی تقسیم می‌کنند، تعبیر آنها دقیق و عالمانه نیست؛ زیرا آنان با اعتقاد به اینکه بدعت دینی گمراهی است- که البته سخنی به جا و حق است- و حکم به اینکه بدعت دنیایی بی‌اشکال است، در واقع حکم را به درستی بیان نکرده‌اند؛ زیرا به موجب این حکم، هرگونه بدعت دنیایی مباح است. این خطر بزرگی است که انسان را به ورطه فتنه و معصیت می‌اندازد. بنابراین، لازم است این مسئله به درستی تفصیل داده شود. آنها باید بگویند برخی از این بدعت‌های دنیایی، نیک و برخی شرّ هستند؛ زیرا این دیدگاه طبق واقعیت موجود است و فقط انسان‌های کوردل و جاهل می‌توانند آن را انکار کنند. البته گریزی از این امور وجود ندارد. در تحقق این معنا کافی است بگوییم مفهوم لغوی بدعت به دو نوع نیکو و ناپسند تقسیم می‌شود. این همانی است که مخالفان از آن به «بدعت دنیایی» تعبیر می‌کنند. بنابراین، تقسیم‌بندی ما از دقت و ظرافت بیشتری برخوردار است. با این تقسیم‌بندی هر امر نوپیدایی را باید در چارچوب حکم شریعت و قواعد دین سامان‌دهی کرد. براساس این دیدگاه باید مسلمانان هر امر نوپیدای دنیایی را که برایشان پدیدار می‌گردد، به دین عرضه کنند تا حکم اسلام درباره آن را بیابند. این کار نیز فقط با تقسیم‌بندی درست دانشمندان علم اصول میسّر است. خداوند به این دانشمندان اصول فقه که به تبیین دقیق مسائل و تحریر معانی درست و به دور از تحریف یا تأویل پرداخته‌اند، جزای خیر عنایت کند». (۱)

۱- مفاهیم یجب أن تصحح، صص ۱۱۳- ۱۱۵. در این نسخه که با تحقیق و اضافات به چاپ رسیده، مطالب سودمند و مهمی برای خوانندگان وجود دارد.

ص: ۱۱۸

تقسیم بـدعت به دنیایی و دینی خطرناک است و صاحب این دیـدگاه باید با درنگ بیشتری آن را به زبان بیاورد؛ چه رسد به اینکه آن را به اسلام نسبت دهد. برخی از پیامدهای این تفکر را برای نمونه بیان می‌کنیم:

گروهی از مردم معتقدند تقسیم حکم در اسلام، به عالم دینی واگذار شده است که او وظیفه امر و نهی، موعظه و نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر را دارد. او در اداره امور مردم دخالت نمی‌کند و به جز کمک‌های دیگران، از خود دارایی دیگری ندارد. عالم دینی، از قدرت و حکومت نیز برخوردار نیست. از سوی دیگر در امور دنیایی، حکومت و قدرت به دست حاکم است. اموال، اداره امور مردم و تعیین روابط با دیگر کشورها و نیز سیاست‌های عمومی، همه به دست حاکم است. اولین شکاف عملی که در تاریخ مسلمانان پدید آمد، جدایی دیانت از سیاست مردم است؛ حال آنکه رسول خدا (ص) و خلفای پس از او اداره هر دو بعد از زندگی را در اختیار داشتند؛ امری که کسی آن را انکار نمی‌کند.

به دنبال این پدیده، اصطلاحات و عباراتی عجیب ساخته شد؛ مانند «دین برای خدا، وطن برای همه»، «وحدت ملی»، «حکم دین یا عالمان دین و حکم دولتمردان». این رویکرد به تدریج موجب می‌شود سخنانی رایج شود؛ مانند اینکه میان علما و حکام نزاع وجود دارد، یا قدرت و مال و تنظیم امور مختلف دنیایی به دست حکام است و علما فقط به معارف اسلامی و مسائل مربوط به دین اهتمام دارند. پیروز این معادله نامتقارن نیز مشخص است.

یکی دیگر از سخنانی که زاییده این رویکرد است، این است که می‌گویند: شما به امور دنیای خود آگاه‌تر هستید. این برداشت نادرست

ص: ۱۱۹

و گمراه‌کننده موجب شده تا عده‌ای سخن از بی‌نیازی به احکام اسلام برای مدیریت امور مردم یا اداره سیاست و روابط داخلی و خارجی را بر زبان بیاورند.

برخی از انسان‌های مغرض گمان می‌کنند رسول خدا (ص) از امور دنیا آگاهی چندانی نداشت؛ به طوری که حتی از چگونگی گرده‌افشانی میان نخل‌ها آگاهی نداشت. این در حالیست که دانش‌هایی به آن حضرت عطا شده بود که حتی متخصصان زبان‌شناسی، تاریخ، بازرگانی، سیاست، اداره امور مردم- به ویژه امور غیب- نیز این دانش‌ها را نداشتند. نمونه‌های این امر فراوان است. در اینجا به تناسب موضوع، یک مورد را بیان می‌کنیم.

«بخاری» در کتاب «الادب المفرد» با سند خود از «شهاب بن عباد عصری» نقل می‌کند که از برخی اعضای هیئت عبدالقیس شنید که می‌گفتند: وقتی به سوی پیامبر (ص) حرکت کردیم، نزدیک ورود به مدینه بودیم که مردی شتابان آمد و به ما سلام کرد. ما هم پاسخ سلام او را دادیم. سپس پرسید: «شما کیستید؟» گفتیم: «هیئت اعزامی عبدالقیس». گفت:

خوش‌آمدید، من به دنبال شما بودم. آمده‌ام تا به شما بشارت دهم. رسول‌خدا (ص) دیروز به شرق نگاه کرد و فرمود: فردا از این سمت بهترین هیئت عربی خواهد آمد. من شب به این فکر بودم تا اینکه صبح شد و سوار مرکب شدم. به راه خود ادامه دادم تا اینکه روز شد. تصمیم گرفتم برگردم که شما را از دور دیدم.

آن مرد سپس نزد رسول خدا (ص) بازگشت. مهاجرین و انصار پیرامون پیامبر (ص) بودند. مرد گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد، ای رسول خدا (ص)! آمده‌ام مژده ورود هیئت عبدالقیس را به شما بدهم». رسول خدا (ص) فرمود:

ص: ۱۲۰

«از کجا آنها را دیـده‌ای ای عمر؟» پاسـخ داد: «آنها از پشت سـر من می‌آیند». پیامبر نیز فرمود: «خدا به تو مژده خیر بدهد». اطرافیان پیـامبر (ص) نیز بـا شـنیدن این خبر از جـای خود برخاسـتند و خود را آمـاده کردنـد. اما پیامبر (ص) نشسـته بود و ردای خود را زیر دسـتش گـذاشت و به آن تکیه داد. سـپس پای خود را نیز کشـید. وقتی هیئت آمدنـد، مهاجر و انصار شادمان شدند. وقتی چشـمان اعضای این هیئت با دیـدن رسول خـدا (ص) و اصـحابش روشن شـد، از مرکب‌هایشان پایین آمدند و شـتابان به سوی آن حضـرت رفتند. پیامبر به همان حالت نشسته بود.

اشـجّ (یعنی منـذر بن عائـذ بن منـذر بن حارث بن نعمان بن زیاد بن عَصَـِر) مانـد تا مرکب‌ها را ببنـدد و بار آنها را بر زمین بگذارد. سپس لباس سـفر را از تن بیرون کرد و به جای آن لباس مهمانی پوشـید. آن‌گاه به آرامی گام برداشت تا نزد پیامبر (ص) بیایـد. آن حضـرت از هیئت اعزامی پرسـید: «رئیس شـما کیست؟» همه به اشـج اشاره کردنـد. پیامبر (ص) فرمود: «او فرزند مهتران شـماست؟» پاسخ دادند: «پدران وی در جاهلیت رئیس ما بودند. او نیز اکنون رئیس ما برای هدایت به اسـلام است». اشج قصد داشت بنشیند که پیـامبر (ص) صـاف نشـست و او را نزد خود خوانـد. رسول خـدا (ص) وی را در کنار خود نشانـد و با مهرورزی او را به همه معرفی کرد و فضائل او را برشمرد. سپس مردم نزد پیامبر (ص) آمدند و از او می‌پرسیدند و او نیز پاسخ می‌داد. تا اینکه آن حضرت پرسید: «آیا از آذوقه شـما چیزی باقی مانـده؟» پاسـخ دادنـد: «بله». و هرکس انـدکی از خرماهایی که در آذوقه‌اش داشت، آورد. خرماها را روی سفره‌ای نزد پیامبر (ص) ریختند. ایشان به خرماها اشاره می‌کرد و فرمود:

ص: ۱۲۱

«به این خرما «تعضوض» می‌گویید؟» پاسخ آنها مثبت بود. سپس پرسید: «به این خرما «صرفان» می‌گویید؟» پاسخ دادند: «آری». آن‌گاه به خرمای دیگری اشاره کرد و پرسید: «این را «برنی» می‌نامید؟» پاسخ دادند: «بله». سپس فرمود: «این بهترین نوع خرمای شماست». برخی از بزرگان این قبیله گفتند: «آری، بابرکت‌ترین خرما نیز هست؛ به طوری که ما از این درختان پربار خرما به شتر و الاغ‌های خود نیز می‌دهیم». وقتی از این سفر بازگشتیم، تمایل ما به این نوع خرما بیشتر شد، تا جایی که محصول ما به این درخت منحصر شد و برکت را در همین نوع خرما می‌دیدیم. (۱)

اکنون این پرسش مطرح است که با وجود این روایت، منظور این سخن نقل شده از رسول خدا (ص) چیست که می‌فرماید: «شما به امور دنیای خود آگاه‌تر هستید»؟

پاسخ این سؤال را علامه فاضل «عبدالله سراج الدین» داده است. وی می‌گوید: داستان گرده‌افشانی نخل در «صحیح مسلم» به نقل از انس نقل شده است. وی می‌گوید رسول خدا (ص) از کنار گروهی می‌گذشت که به لقاح نخل مشغول بودند. آن حضرت فرمود: اگر این کار را نمی‌کردید، باز هم این لقاح انجام می‌شد. آنان نیز دست از این کار کشیدند. در نتیجه محصول خوبی به دست نیامد. رسول خدا (ص) نزد آنان آمد و پرسید: «چه شده است؟» پاسخ دادند: «شما فرمودید که ما چنین و چنان کنیم». آن

۱- الادب المفرد، ص ۲۲۵. شیخ هشام برهانی در تعلیق این کتاب می‌افزاید: این روایت در دو جای کتاب مسند احمد نقل شده است که یکی از آنها در ج ۳، ص ۴۳۲ است.

ص: ۱۲۲

حضرت فرمود: «شما به امور دنیای خود آگاه‌ترید». برخی از این حدیث چنین برداشت کرده‌اند که رسول خدا (ص) نیز ممکن است در امور دنیا اشتباه کند. به همین دلیل گفتند: رسول خدا (ص) در فلان امر دچار اشتباه می‌شود. اما حقیقت این است که باید درباره این روایت پژوهش صورت گیرد؛ زیرا برخی از گفتار و رفتار آن حضرت تفسیرکننده رفتار و گفتارهای دیگر ایشان است. از سوی دیگر، خداوند ایشان را از اشتباه و گناه مصون داشته است.

در این رابطه باید به چند نکته توجه داشت:

اول: رسول خدا (ص) در دیاری پرورش یافت که محل کاشت نخل بوده است. همچنین وی در میان مردمی می‌زیست که فنون زراعت نخل و مسائل مربوط به آن را می‌دانستند. با این توضیح، چگونه متصور است که آن حضرت روال همیشگی تکثیر نخل‌ها و تلقیح آنها را نداند؟! به‌ویژه اینکه این امر یک فنّ بسیار تخصصی نیست که از چشم‌ها پنهان بماند. پس بی‌تردید ایشان مانند مردم زمان خویش از این کار آگاه بودند. اما آن حضرت درصدد تبیین کاری بودند که آنها نمی‌توانستند خودشان به آن رسیدگی کنند.

دوم: رسول گرامی اسلام (ص) از علم لدنّی برخوردار بودند و خداوند این دانش‌ها را به ایشان عطا فرموده بود؛ به طوری که در هر زمینه‌ای برای اصحاب مطالبی را بیان می‌فرمودند. «طبرانی» از «ابوذر» نقل می‌کند: هیچ پرنده‌ای نبود که بالش را در آسمان ببندند، مگر اینکه رسول خدا (ص) اطلاعاتی درباره آنها به ما داد. با این وصف، چگونه می‌توان تصور کرد آن

ص: ۱۲۳

حضـرت از نیاز طبیعی و معمولی گرده‌افشانی میان نخل‌ها بی‌خبر بودنـد؟ پس نتیجه می‌گیریم که رسول خـدا (ص) مقصود دیگری داشته‌اند.

سوم: روایت‌های مشابه این حـدیث، ما را به درک مقصود پیامبر (ص) رهنمون می‌کنـد؛ از جمله این روایت که از ابورافع نقل شده است. وی می‌گوید: در یکی از روزها، آبگوشتی برای رسول خدا (ص) تهیه کرده بودم. هنگامی که سفره گسترده شد، رسول خدا فرمود: «پاچه آن را به من بده!» پاچه‌ای را به حضـرت دادم. رسول اکرم (ص) تناول کرده و باز فرمود: «پاچه دیگری بده!» آن را نیز تناول فرمود، تا چهار مرتبه چنین کرد و بار دیگر فرمود: «پاچه گوسـفند را بده!» عرض کردم: «یا رسول الله! مگر گوسفند چند پاچه دارد؟» فرمود: «هرگاه شکیبایی کرده بودی، هر اندازه که پاچه از تو می‌خواستم، به تو ارزانی می‌شد». (۱)

در جریان گرده‌افشانی درخت خرما نیز همین مسئله است. پیامبر (ص) با این فرمایش خود، می‌خواستند کرامتی را به آن مردم نشان دهند و با خرق عادت و برخلاف گرده‌افشانی، نخل‌های آنها بارور شود؛ زیرا ایشان از ضرورت گرده‌افشانی در نخل‌ها آگاه بودند؛ چراکه او نیز در میـان مردمی رشـد یـافته بود که برای نخل‌های خود همیشه از همین شـیوه اسـتفاده می‌کردنـد. بنابراین، رسول خـدا (ص) به دنبال نشان دادن کرامت و امری خارق عادت به آنان بود. اما از آنجا که به این سـخن ایمان قلبی نداشـتند، به تجربه طبیعی خود اعتماد کردند. به همین دلیل زمینه بروز کرامت پدید

۱- فضائل الخمسهٔ من الصحاح الستهٔ، ج ۱، ص ۶۵.

ص: ۱۲۴

نیامـد و پیامبر (ص) هم دلیل خرما نـدادن نخل‌ها را به همان اموری ارجاع داد که میان این مردم معمول بود و ذهن آنها فراتر از این اسـباب مـادی نمی‌رفت و به آنـان فرمود: «شـما به امور دنیایی خویش آگاه‌تریـد»؛ یعنی برویـد و طبق همان اسـباب مادی که به آن عادت کرده‌اید، عمل کنید. (۱)

پس از این مرحله، این پدیـده ابعـاد روشن‌تری به خـود می‌گیرد؛ به طـوری که گفته می‌شـود علمـای دین سـنتی هسـتند و به همـان میراث‌ها و آداب و رسوم گذشـته، ماننـد حجاب، حرمت ربا و جلوگیری از اختلاط زن و مرد پایبندنـد؛ حال آنکه زنـدگی در حال پیشـرفت و تحول است. به همین دلیل میان حکام و علما نزاع رخ داده است. این امر به تدریج به متهم کردن دین، سـلوک و اخلاق علما انجامیـده است. آنان مردم را نیز از راه رسانه‌ها به دوری گزیـدن از علما و نسـبت دادن هرگونه کاستی به آنان سوق می‌دهنـد. این یک دسیسه یهودی بر ضد علمای مسلمان است که مجری آن خود مسلمانان هستند. (۲)

پس از عملی کردن این نیرنگ‌هـا، عالمـان دین را زیر نظر قرار داده‌انـد و در کمین آنها هسـتند تا ببیننـد بر روی منبر یا در محافل و نوشـته‌های‌شان چه می‌گویند. اگر سـخن از دعوت به بازگشت به اسـلام راستین باشد، آنها دانشـمندان دین را به مزدوری و حرکت در مسیر خدمت به منافع دشمنان

۱- اقتباس از سیـدنا محمد رسول الله ص، ص ۳۶۷. همچنین برای آگـاهی از گستره فراوان دانش‌های پیامبر ص که شـمارش آن به دست خداست، ر. ک: صـفحات ۹۰ تا ۱۱۴ این کتـاب. این اثر پر از ادله و مثال‌هـای علمی است. به طور کلی این کتـاب یـک اثر سودمند علمی است.

۲- ر. ک: رسالهٔ المشایخ و الاستعمار، حسنی عثمان و نیز پروتکل‌های دانشوران صهیون.

ص: ۱۲۵

متهم می‌سازند. اگر علمای دین با امور باطلی مبارزه کنند که آنان تاب تحمل آن را ندارند، (مانند ربا، قمار، مشروبات الکلی، ستم و انحراف) علمای دین را به تندروی متهم می‌سازند و می‌گویند اینان اصول‌گرا هستند و به این بهانه عرصه را بر آنها تنگ می‌کنند. هنوز بی‌گناهی علمای دین از یک اتهام ثابت نشده که اتهام دیگری را به آنان نسبت می‌دهند و گاه حتی آنان را به زندان می‌اندازند.

اما اگر عالمی ضعیف، بیماردل و سست بیابند که با آنان همسو می‌شود و اسلام را به نفع آنان تفسیر می‌کند و این دسیسه‌گران را حامیان دین معرفی می‌کند، او را جذب خود می‌کنند و با متاع دنیوی می‌فریبند. در نتیجه این عالم بیماردل بلندگوی اندیشه‌های آنان می‌شود و آخرت خود را نیز به پای آنها می‌ریزد و در اینجاست که به اهداف خود دست می‌یابند. آنان می‌گویند برادری میهنی بر هرنوع برادری مقدم است. در نتیجه، رهبری مردم و اداره امور مسلمانان و میهن اسلامی به افراد فاسق، کافر، شراب‌خوار، قمار باز، بی‌آگاه از دین و حتی افرادی که به دین‌داری و درست‌کاری شهرت ندارند، واگذار می‌شود.

حتی از این مرحله فراتر می‌روند و این امور را به کافرانی واگذار می‌کنند که آشکارا اسلام‌ستیزی و کفر خود به اسلام را اظهار می‌کنند. نمونه‌های این امر نیز به اندازه‌ای فراوان است که نیازی به ذکر آن نیست. البته این امر باید در میهن اسلامی رخ دهد؛ اما در سرزمین کفر وضع تفاوت می‌کند. وجود یک حزب سیاسی به نام حزب دمکرات- مسیحی در ایتالیا یا آلمان اشکال ندارد.

ص: ۱۲۶

شگفت‌آورتر از همه، مطلبی است که در روزنامه «الاتحاد» چاپ امارات متحده عربی خواندم. در تاریخ ۲۴ محرم ۱۴۱۰ ه. ق نخست‌وزیر لهستان پس از پیروزی خود در اولین اظهار نظرش که در گفت‌وگو با یک روزنامه روسی انجام داده، می‌گوید که می‌خواهد روابط کشورش با روسیه، بر پایه روابط میان دو ملت و دو حکومت باشد. پس از آن، روابط میان سازمان‌ها، نهادها و احزاب مطرح می‌شود. وقتی این روزنامه روسی از او می‌پرسد آیا او خود را سوسیالیست یا دمکرات می‌داند، پاسخ می‌دهد: «من مسیحی هستم و بر پایه دستورات و رهنمودهای کلیسای کاتولیک و پاپ واتیکان عمل می‌کنم».

ص: ۱۲۷

ص: ۱۲۸

خاطره‌هایی درباره بدعت

برخی به سرعت علمای دیگر را در برخی مسائل اختلافی متهم به بدعت می‌کنند. در اینجا سخن ابن دقیق العید را بازگو می‌کنم که می‌گوید: «چه بسا بدعت‌های مربوط به امور دنیایی اصلًا مکروه نباشد. حتی بسیاری نیز حکم به عدم کراهت داده‌اند. وقتی به بدعت‌های احکام فرعی دین می‌نگریم، می‌بینیم که با بدعت‌های مربوط به اصول اعتقادی برابری نمی‌کنند».

مناسب است در اینجا ماجرایی خواندنی را نقل کنم:

یکی از دانشجویان ما بر اثر تصادف رانندگی در مسیر حج عمره جان باخت. او را در مدینه و در قبرستان بقیع دفن کردند. من بر سر قبر او حاضر شدم و طبق عادت مرسوم در کشورمان به وی تلقین خواندم. گروهی از علما بدون توجه به موقعیت، صدای اعتراض خود را بلند کردند. اما من بی‌توجه به این اعتراض‌ها به تلقین این مرده پرداختم و با همراهانم سوره یس را برایش خواندیم؛ چرا که در «مسند احمد» روایتی از پیامبر (ص) آمده که سوره یس را برای مردگان بخوانید.

ص: ۱۲۹

یکی از این علما که از کار من ناخرسند شده بود، در اعتراض به رفتار من، در میان دانشجویان آن دانشگاه حکم به بدعت‌گذاری من داد. سپس مرا احضار کرد و به من گفت: این کاری که کردی، بدعت نکوهیده‌ای بود. پاسخ دادم: جناب شیخ! در مذهب ما به تلقین کردن امر نشده و نیز از این کار نهی نشده است؛ اما در مذهب حنبلی- که مذهب او بود- این کار مستحب شمرده شده است. سپس برای او مطالبی را از «الفروع» نقل کردم. هنوز همه مطلب را نخوانده بودم که سکوت کرد و من هم سکوت کردم؛ اما از من پوزش نخواست.

در اینجا برخی از دیدگاه‌های حنابله در این باره را بازگو می‌کنم.

در کتاب «المغنی» آمده است که «اثرم» می‌گوید: «به ابا عبدالله گفتم این چه کاری است که پس از دفن مرده انجام می‌شود؛ اینکه فردی می‌آید و می‌خواند: ای فلان پسر فلان! به یاد بیاور باورهای خود را و به یادآور شهادت «لااله الاالله» را». پاسخ داد: «این کار را فقط از شامیان سراغ دارم. وقتی ابومغیره مرد، فردی بر مزار او حاضر شد و این عبارات را گفت».

«ابو مغیره»، از «ابوبکر بن ابومریم»، از شیوخ خود نقل می‌کرد که آنها این کار را می‌کردند. «قاضی ابوخطاب» می‌گوید: «این کار مستحب است».

«طبرانی» نیز درباره تلقین، روایتی را از ابن شاهین به سند خود نقل می‌کند. «ابن حجر» در «التلخیص الحبیر» می‌گوید: سند این روایت صالح است. (۱) تلقین میت در مذهب امام شافعی نیز امری پذیرفته شده است. (۲)

۱- ر. ک: المغنی و حاشیه آن، ج ۲، ص ۳۸۶.

۲- ر. ک: الفتاوی الکبری، ابن حجر، ج ۲، ص ۳.

ص: ۱۳۰

پس از دانستن این دیدگاه‌ها آیا کسی جز انسان ناآگاه از مذاهب اسلامی معتبر، ادعای بدعت بودن این کار را مطرح می‌کند؟ به ما خبر رسید که این عالم از وزیر اوقاف کشور خود خواسته است تا قرائت قنوت در نماز صبح را منع کند؛ زیرا این کار بدعت است! به خدا سوگند این کار یک جسارت است و شایسته انسان عالم نیست. قنوت در نماز صبح، امری است که مالک و شافعی قائل به این کار بودند.

در اینجا برای اثبات بدعت نبودن قنوت، دو روایت را نقل می‌کنیم. «ابن‌قیم» می‌گوید: اهل حدیث نسبت به اینها و کسانی که قنوت را در نمازهای واجب و غیر آن، مستحب می‌دانند، راه میانه را انتخاب کرده‌اند. اهل حدیث بیش از این دو گروه به حدیث آشنا هستند. (۱) اهل حدیث هر جا که رسول خدا (ص) قنوت خوانده، می‌خوانند و هرجا که نخوانده، آنها نیز نمی‌خوانند. به فعل یا ترک فعل رسول خدا (ص) اقتدا می‌کنند و فعل و ترک فعل آن حضرت را سنت می‌دانند. اما با این حال، با کسی که به قنوت خواندن مداومت دارد، مخالفت نمی‌کنند و کار او را بدعت نمی‌دانند؛ چنان‌که خواننده قنوت را ضد سنت قلمداد نمی‌کنند. (۲)

در «المغنی» آمده است: خواندن قنوت در نماز صبح و دیگر نمازها

۱- البته این ویژگی ابن قیم است که به سرعت حکم صادر می‌کند. گویا مالک، شافعی و محدثان بزرگ این دو مذهب از اهل حدیث به شمار نمی‌روند. در موارد فراوانی مانند این تعلیق را از ابن قیم سراغ داریم.

۲- زاد المعاد، ج ۱، ص ۹۲.

ص: ۱۳۱

سنت نیست؛ مگر در نماز وتر. «ثوری» و «ابوحنیفه» این دیدگاه را دارند. از «ابن‌عباس»، «ابن عمر»، «ابن مسعود» و «ابی‌الدرداء» نیز روایت شده است. «مالک»، «حسین بن صالح»، «شافعی» و «ابن ابی‌لیلی» می‌گویند: قنوت در نماز صبح همه روزها سنت است؛ زیرا «انس» می‌گوید: رسول خدا (ص) تا آخرین روز زندگی خویش در نماز صبح قنوت می‌خواند. این روایت در «مسند احمد» آمده است. عمر نیز در حضور اصحاب و دیگران قنوت را در نماز صبح می‌خواند. (۱)

بنابراین، روشن می‌شود که هیچ کس قنوت نماز صبح را بدعت نمی‌داند؛ مگر اینکه از آرای مذاهب معتبر اسلامی آگاه نباشد.

۱- المغنی، ج ۱، ص ۷۸۷.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فى سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الأعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان


WWW